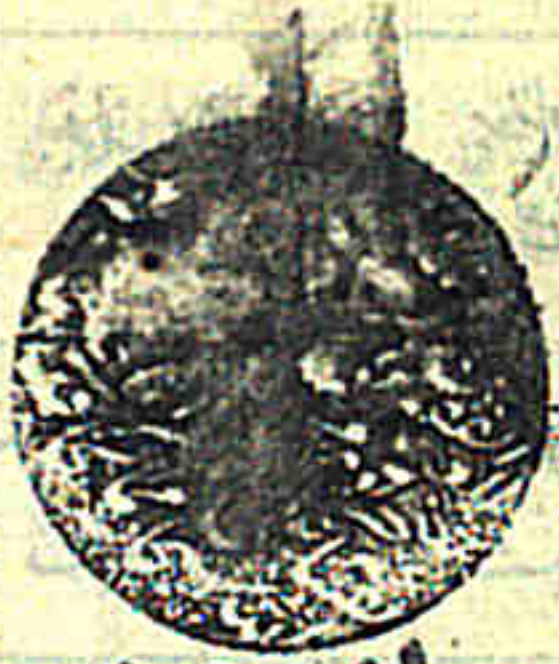


۱۱

میرزا محمد علی صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب
مولانا صاحب	مولانا صاحب	مولانا صاحب



۱۸۶۱

عالمہ العقیقہ  
محمد حسن صاحب  
صاحب



معرفة نكربین اندر مسئله که درست آید ۱	معرفة بقا دالات مسئله که چندگاه ۱	معرفة خطاها که اندر مسئله افتد ۱
معرفة انکه ضمیر چگونه باید که رسم ۲	سخراجات بیرون آوردن دلیل طالع و دلیل مسئله ۲	دلیل حاجت ۲
دلیل عاقبت ۲	دلیل ابتکار کار ۲	دلیل مسؤل عنده ۲
معرفة مقادیر شکالات ۳	قول صاحب طالع ۲۰	بیرون آوردن دلیل طالع ۲
بیرون آوردن ضمیر چگونه وجه ۳	دانشن ضمیر بقول حکیم پشاه اندر مصر ۳	دانشن ضمیر بوجه دیگر ۴
دانشن ضمیر که از چه چیز است ۴	فصل دیگر اندر دقائق ضمیر ۴	فصل دیگر ۴
بیرون آوردن ضمیر هم بوجه دیگر ۴	دانشن انکه ضمیر سأل اندر کدام خانه است ۵	دانشن چگونه سأل و وقت و سیرت او ۵
دانشن خود و طبع سأل و سیرت او ۵	باب بیرون آوردن ضمیر و معرفة انکه اندر کجاست چیزی است یا نه ۶	دانشن خود جوهر خبی ۶

دانشن لون خبی ۶	معرفة لباس کواکب ۶	معرفة الوان بروج ۶
الوان ارباع فلک ۶	الوان خانه ها فلک ۶	معرفة بعد و وزن خبی ۶
معرفة انکه خبی نواست یا که نه ۶	دانشن جایگاه خبی ۶	دانشن کیفیت خبی ۶
دانشن مزه خبی ۷	دانشن کران و سبکی خبی ۷	دانشن شکل خبی ۷
دانشن انکه خبی در اند یا که نه است ۷	دانشن انکه خبی خوشبوی یا که نه است ۷	دانشن انکه خبی از چه جایگاه است ۷
دانشن الوان بروج بوجه دیگر ۷	معرفة کیفیت خبی بوجه دیگر ۷	معرفة جنس خبی از حیوان ۷
معرفة آنچه بدین حوالده خانه مذکور است ۷	دانشن آنچه بدین ستاره مذکور است ۸	باب مفاتیح القضا بفصل است ۸
فصل اول دانشن حال سبع سیاه ۹	فصل دوم اندر بروج متفق المطلاع و معرفة و معرفة الطالع ۱۱	فصل سوم اندر دانشن حال کواکب با سیرت او و ظهور ۱۱



در آنکه نامه از سلطان بیرون آید یا بی  
 این نامه بسط و هر که بیانی  
 در آنکه نامه آید یا نیاید  
 در آنچه جواب نامه آید یا نیاید

فصل چهارم دانستن طالع و مزاج کواکب بفکرت اوج و تدبیر ۱۱	فصل پنجم اندر رفع کواکب چند وجوه ۱۱	فصل ششم اندر جوستی و دستمز کواکب ۱۲
فصل هفتم اندر معرفت احوال کواکب ۱۲	اندر بیرون آوردن اوقات سال ۱۲	فصل دیگر در دانستن اوقات ۱۳
فصل هشتم در بیرون آوردن طالع سائگون ۱۳	فصل نهم در بیرون آوردن چیز یا بیشتر که کدام بهتر و کدام فقرتر ۱۳	البرج الاول من الطالع و باقیه من الملب مشغول در و از هر فصل ۱۳
بیرون آوردن آنکه مولود چون گذرد ۱۴	بیرون آوردن عمر سال ۱۴	بیرون آوردن وضع طالع مولود اطلاع دختر ۱۴
بیرون آوردن آنکه نامه و حساب وی ۱۵	در آنکه در نامه چیست و بسور چیست ۱۵	در آنکه این نام را ختم کردند یا نه ۱۵
در آنکه خبر حق باشد یا نه ۱۵	در کربان و ارزانی افزاین ۱۵	در کشتی نشستن ۱۶
فصل نهم در احکام صبطال در چهار ضلع ۱۷	فصل دهم در معرفت شهرها که در اختیار با آید ۱۸	فصل یازدهم اندر بیرون آوردن رسم اختیارات در وجه تفصیل ۱۸
فصل دوازدهم اندر احکام هفت کواکب و جوزهرین در طالع ۱۹	احکام سعدیم در طالع و حجت و احتراق حساب طالع ۲۰	البرج الثاني من الطالع و باقیه من الملب فصل احکام ۲۰

فصل اول در دانستن یافتن مال و منفعت ۲۰	فصل دوم در معرفت نفعات کردن ۲۱	فصل سوم در معرفت بیع فراخی و بیخاست ۲۱
فصل چهارم در دانستن آنکه مال چند درم یافته شود که دارای حکومت باشد ۲۱	فصل پنجم در دانستن حال کمال ۲۱	فصل ششم در دانستن حال بجارت و بازرگانان ۲۱
فصل هفتم در دانستن خبر و فروختن ۲۲	اندر معرفت آنکه افرین باشد فروختن بهتر یا دانستن بهتر ۲۲	دانستن آنکه افرین شود یا نه ۲۲
فصل هشتم در احکام رجبت دوم در دوازده خانه ۲۲	فصل نهم در اختیارات ۲۳	فصل دهم احکام کواکب سبعه و جوزهرین در زمانه ۲۳
فصل یازدهم احکام حساب نمانه بر جمعیت و احتراق ۲۴	البرج الثالث من الطالع و باقیه من الملب فصل است ۲۴	فصل اول در دانستن حال برادران ۲۴
فصل دوم در دانستن حال برادران بشک و بدر ۲۴	فصل سوم در دانستن آنکه بند تو با بر بعضیت نمانه است یا نه ۲۴	فصل چهارم در دانستن حال چیزی که بیاید حق است یا نه ۲۴
فصل پنجم احکام حساب سوم در دوازده خانه ۲۵	فصل ششم در اختیارات ۲۵	فصل هفتم احکام هفت کواکب و جوزهرین در رسم ۲۵
فصل هشتم احکام جمعیت و احتراق و حساب ثالث ۲۵	البرج الرابع من الطالع و باقیه من الملب فصل است ۲۵	فصل اول در فرودن برای وضع و مستطه که بیشتر شود یا نه ۲۶



فصل سوم اندر صفت زمین و بیاض و سحر و حال آبادی	فصل سوم در صفت خانه و مبارکی و چگونه جایگاه	فصل چهارم اندر صفت خانه که مبارک باشد یا شوم
۲۶	۲۶	۲۷
فصل پنجم دانش اگر خانه را بهاچند درم است	فصل ششم این صفت که خوبه شود در هر منفعت باشد	فصل هفتم در آنکه خانه یا منبع آجالت کبر چگونه باشد
۲۷	۲۷	۲۷
فصل هشتم در مسئله دین که یافته شود یا نه و صفت به فون	اندر دانستن آنکه دین چیست یا نه	فصل نهم در آنکه بر دین ظفر باشد یا نه
۲۷	۲۷	۲۸
فصل دهم دانستن آنکه و موضع دین کجاست	فصل یازدهم دانستن آنکه بهنام شده کی بیداید	فصل دهم از دهم احکام پیران و چگونه حال باشد یا بیدار
۲۸	۲۸	۲۹
فصل سیزدهم احکام خردون چهارم در هزاره خانه	فصل چهاردهم بیرون او اختیار است	فصل پانزدهم احکام هفت ستاره و جزیره در چهارم
۲۹	۳۰	۳۱
فصل شانزدهم احکام رجعت و اخراج و فساد صاحب چهارم ۳۱	البرج الحامس من الطالع و مر المثل مشهور پانزدهم فصل	فصل اول در آنکه مرافزند باشد یا نه
۳۱	۳۱	۳۱
فصل سوم در آنکه فرزند است و دیگر شود یا نه	فصل سوم در معرفت آنکه نام شود یا نه	فصل چهارم در آنکه فرزند دوست یا نه
۳۲	۳۲	۳۲
فصل پنجم در معرفت آنکه فرزند چند ماه است	فصل ششم در آنکه فرزند زاست یا ماده	فصل هفتم در معرفت آنکه فرزند شب زاید یا بروز
۳۲	۳۲	۳۲

مرتب و  
دو باره  
۲۸

فصل هشتم در آنکه بچه طالع زاید	فصل نهم در آنکه چند گاه را فرزند آید	فصل دهم در آنکه حال سال با فرزند برود و دشمن چگونه باشد ۲۳
۳۲	۳۲	۲۳
فصل یازدهم در آنکه بستن کار رسول که رسالت چگونه بود	فصل دهم از دهم در احکام صاحب بیخ و از دهم خانه	فصل سیزدهم در اختیارات ۳۴
۳۳	۳۳	۳۴
فصل چهاردهم در احکام صفت کوکب و جزیره در بیخ	فصل پانزدهم رجعت واخراج و فساد حساب بیخ ۳۴	البرج الحامس من الطالع و مر المثل مشهور است برسیت و هفت فصل
۳۴	۳۴	۳۴
فصل اول دلائل مبارک	فصل دوم معرفت حال بیمار بر نیکی و بدی ۳۵	فصل سوم در آنکه علت برش و یا بر چه است ۳۵
۳۵	۳۵	۳۵
فصل چهارم از آنکه علت بر ظاهر است و یا بر باطن	فصل پنجم علت بر کدام اندام و کدام جار است	دانستن دلیل بیمار ۳۵
۳۵	۳۵	۳۵
دانستن جایگاه بیمار و علت	فصل ششم در آنکه بیمار کی بهرتر شود یا نه	در معرفت بیمار که طالع اولاد در معلوم بود ۳۶
۳۵	۳۵	۳۶
فصل هفتم معرفت وقت بهرتر شدن بیمار در وقت آن	معرفت وقت بهرتر شدن	فصل هشتم در صفت بخران است ۳۷
۳۷	۳۷	۳۷
فصل نهم در آنکه نشانی بیمار ازین طبیب بود یا دیگر	فصل دهم بیمار کی طلوع از قول ابی معشر	فصل یازدهم در آنکه برسد که فلان کس بیمار است یا تن درست ۳۸
۳۷	۳۷	۳۸



فصل اول از دهم خالی با عقلت بر کدام اند است ۳۸	فصل سیزدهم در معرفت آنکه بند خردیه شود ۳۸	مهرت صفت بند ۳۸
فصل چهاردهم در آن که بنده از او ریا بد بماند ۳۸	فصل پانزدهم اگر مردی رسد بند خویش از او کم یا ۳۸	فصل شانزدهم در آنکه بنده از حرکت این خداوند بیرون آید یا ۳۸
فصل هفدهم بنده فروخته شود یا از آنجست من ۳۸	فصل هجدهم در آنکه حال بنده چند خداوند در آنست و چند دیگر ۳۹	فصل نوزدهم در آنکه حال بنده بالن خداوند بهتر شود یا ۳۹
فصل بیستم در آنکه حال مجنوس را بنده کی از او بماند ۳۹	فصل بیست و یکم در آنکه بیمار مسکون است یا ۳۹	فصل بیست و دوم در آنکه سهم در نوزدهم در آنکه ۴۰
فصل بیست و سوم در آنکه کوه کی بهتر شود یا ۴۰	فصل بیست و چهارم در احکام حب کشم در حوازم خانه ۴۰	فصل بیست و پنجم در اخبار ۴۱
در جاستی طبع که دل بست بر بیمار ۴۱	در جایی که دل بست بر عیب چشم ۴۱	فصل بیست و ششم در احکام کواکب و جواهر در طالع ۴۱
فصل بیست و هفتم در احکام رجعت و احراق حساب ۴۲	البرج السابع المطالع و ما قبله من السائل نود و پنج فصل است ۹۰	فصل بیست و هشتم در معرفت کارزنان شور که بر آید یا ۴۲
فصل نهم در آنکه بر نیاید تا هر از قبل که باشد ۴۲	فصل سوم در معرفت آنکه از زن یا مرد که انکاح زودتر بجو ۴۲	فصل چهارم در آنکه این زن چو شیزه است یا ۴۲

فصل نهم در آنکه این نکاح حکایت یا احرام ۴۳	در معرفت آنکه این زن ابتن از طاعت یا ۴۳	فصل ششم در آنکه این زن معتشقه دارد یا ۴۳
فصل هفتم صفت خلعت و خورزن ۴۳	فصل هشتم در آنکه زن خشم رفته باطلها شده یا نه باز آید یا ۴۳	فصل نهم در معرفت زنان باشور از قول ایام عشر ۴۴
فصل دهم در معرفت حال که خدایه بینک و بدس ۴۴	فصل یازدهم در معرفت تمام شدن عقد نکاح و وقت آن ۴۴	فصل دهم در احکام که بخته و کم شده ۴۴
فصل سیزدهم در آنکه بخته مال خداوند بر چه یا ۴۵	فصل چهاردهم در آنکه تنها که بخته یا با یا با ۴۵	فصل پانزدهم در آنکه بخته در شهر است یا رفته و نزد ۴۵
فصل شانزدهم در درستی جایگاه که بخته ۴۵	فصل هفدهم در یافتن که بخته و چگونه ۴۵	فصل هجدهم در آنکه چگونه طب و حال طلب که ۴۶
فصل نوزدهم در معرفت که بخته و کم شده چون رفت ۴۶	فصل بیستم در معرفت که بخته و با بن که بخته و کم شده ۴۷	فصل بیست و یکم در وقت گرفتن و یافتن ۴۷
فصل بیست و دوم در معرفت کم شده و ضایع گشته ۴۷	فصل بیست و سوم در معرفت کم شده که در خانه است یا ۴۷	فصل بیست و چهارم در معرفت درستی که وصفه جایگاه کم شده ۴۷
فصل بیست و پنجم در سبب ضایع شدن کم شده ۴۸	فصل بیست و ششم در آنکه سبب که بختن چه بود است ۴۸	فصل بیست و هفتم در آنکه کم شده جوان است یا جوان ۴۸

۷

تا جتوه



فصل هشتم در معرفت بسیار و اندکی سپاه ۵۸	فصل هفتم در معرفت آنکه حرب از چو سبب بود ۵۸	فصل هفتم در معرفت کراخ سانه سوله (عنه) ۵۸
فصل هفتم در معرفت وزود کسمن حرب ۵۹	فصل هفتم در معرفت دشمن از کدام جنس است ۵۹	فصل هفتم در معرفت فصل هفتم در معرفت ۵۹
فصل هشتم در آنکه کروه بر بجای روزه چگونه باید باشد ۶۰	فصل هشتم در آنکه ظفر کدام گروه را باید ۶۰	فصل هشتم در آنکه غنیمت اندر حرب ۶۰
فصل هشتم در آنکه حرب کی سپری شود ۶۰	فصل هشتم در آنکه ظفر گرا بود ۶۰	فصل هشتم در آنکه این معاصی شده است ۶۰
فصل هشتم در معرفت دشمن بهتر سائل رسد ۶۱	فصل هشتم در معرفت دشمن بچند روز است ۶۱	فصل هشتم در معرفت معرفة رسول که چگونه بود ۶۱
فصل هشتم در آنکه کردن ۶۲	فصل هشتم در آنکه صبه باید یانه ۶۲	فصل هشتم در آنکه بنکوب و بدر انبار و دلائل اسباب انبار ۶۲
فصل هشتم در آنکه برآمدن انبار روی قبت ۶۲	فصل هشتم در آنکه در میان این دو است حوسه چگونه بود ۶۳	فصل نهم در آنکه دیگر مرود او را ۶۳
فصل نهم در آنکه اندر احکام ۶۳	فصل نهم در آنکه اختیار است ۶۳	فصل نهم در آنکه بروج که دلالت کند ۶۳

فصل نهم در آنکه البرج التاسع من الطالع و ماه حرام است بود بريست و هفتاد و نهم ۶۴	فصل نهم در آنکه میراث یابد یا نه ۶۵	فصل نهم در آنکه میراث یابد یا نه ۶۵
فصل نهم در آنکه سائل مرگ چگونه باشد ۶۶	فصل نهم در آنکه باید از باشد یا نه ۶۶	فصل نهم در آنکه باید از باشد یا نه ۶۶
فصل نهم در آنکه فصل نهم در آنکه ۶۷	فصل نهم در آنکه کواکب سید و جوزهرین در هشتم ۶۷	فصل نهم در آنکه واختراق صاحب هشتم ۶۷
فصل نهم در آنکه اسباب سفر ۶۸	فصل نهم در آنکه اسباب سفر ۶۸	فصل نهم در آنکه اسباب سفر ۶۸
فصل نهم در آنکه خطر باشد یا نه ۶۸	فصل نهم در آنکه خطر باشد یا نه ۶۸	فصل نهم در آنکه خطر باشد یا نه ۶۸
فصل نهم در آنکه خیر و بدی که باشد یا نه ۶۹	فصل نهم در آنکه مرد درین شهر چند ماند ۶۹	فصل نهم در آنکه عاقبت کارش خواهد بود ۶۹
فصل نهم در آنکه آمدن مسافر ۶۹	فصل نهم در آنکه آمدن مسافر ۶۹	فصل نهم در آنکه آمدن مسافر ۶۹

فصل نهم در آنکه  
فصل نهم در آنکه  
فصل نهم در آنکه  
فصل نهم در آنکه



معرفة انکه کدام وقت از روز بیرون آمده ۱۹	فصل دهم در معرفت حال غائبان ۷۰	فصل یازدهم در آنکه حال غائب چگونه است بپایان ۷۰
فصل یازدهم در آنکه غائب بروز آید یا نباشد ۷۰	فصل سیزدهم در آنکه غائب ایضا معام کند یا بخارج دیگر رود ۷۰	فصل چهاردهم در آنکه غائب بکدام ناحیه است ۷۰
فصل یازدهم در آنکه غائب باز آید یا نه زود آید ۷۱	فصل شانزدهم در آنکه خبر و نامه کی آید ۷۱	فصل هفدهم در معرفت حال غایت کار غائب ۷۱
فصل نوزدهم در معرفت وقت برآمدن غائب ۷۲	فصل نوزدهم در آنکه کسی از شهر بیرون کرده باشند بشهر نایب آید یا نه ۷۲	فصل بیستم در آنکه کسی علم طلب کند از توش باید در آن علم اموصحن ۷۲
فصل بیست و یکم در معرفت انکه بزند فله از علم با کجا چیز است یا نه ۷۲	فصل بیست و دوم در بیان آمدن خواب کس که دیده باشد سفر آرزو کند یا نه ۷۲	فصل بیست و سوم در احکام انکه بزند فله از علم با کجا چیز است یا نه ۷۲
فصل بیست و چهارم در احکام خداوند نام در هوا زده ۷۳	فصل بیست و پنجم در اخبار بمقت سنان و جوهرین در نام ۷۳	فصل بیست و ششم در احکام بمقت سنان و جوهرین در نام ۷۳
فصل بیست و هفتم در معرفت واحقراق صاحب نعم ۷۴	البرج المشرق من الطلوع بالمغرب فصل ۷۴	فصل اواد در معرفت حال و عمل سلطان و طایفین ۷۴
فصل سوم در معرفت زمان وقت عمل و طهارت ۷۴	فصل سوم در معرفت یا فتن ریاست و وزیران ۷۴	فصل چهارم در معرفت امیران و فتن ۷۵

فصل پنجم در معرفت حال موالید و موال که ملک و با یا بد مال ۷۵	فصل ششم در معرفت وقت یا فتن ملک و دولت ۷۵	فصل هفتم در معرفت نشستن حاکمان یا صاحبان ۷۵
فصل ششم در معرفت طبیعت و سیرت قائم و صاحبان ۷۶	فصل نهم در معرفت عمر قائم ۷۷	فصل دهم در معرفت نشستن عمل و سیرت و اولاد ۷۷
فصل دهم در معرفت ۷۷	فصل یازدهم در معرفت وقت و اسرار از روز و ماه و سال ۷۸	فصل یازدهم در معرفت مغز و حامل باطن و بایر ۷۸
فصل سیزدهم در معرفت سلطانیه که غایت است مکت باز آید یا نه ۷۸	فصل چهاردهم در معرفت حال سائر و سلاطین بدو و دشمن ۷۸	فصل یازدهم در معرفت انکه سائر را از سلاطین خیر و منفعت رسد یا نه ۷۹
فصل شانزدهم در معرفت حال عمل و صناعت ۷۹	فصل هفدهم در معرفت بفاسد که بطلان بخند شکل یا نه ۸۰	فصل نوزدهم در حال حصار که کشاکش شود یا نه ۸۱
فصل بیست و یکم در معرفت کتاب ده شود ۸۱	دانشن حال شهرنیک و بد ۸۱	فصل نوزدهم در آنکه بکشتن حال کثرت و کمیت سعادت ۸۱
زبان و نقصان اندر سعادت ۸۲	تفصیل سعادت و نخوت ۸۲	صفت حدود و حالها ۸۲
حدود دانشا است ۸۲	معرفت کثرت نخوت ۸۲	معرفت تا کبر و دولت ۸۲

فصل هفدهم در معرفت  
تفصیل کرد  
۱.

در مذکور الودع و مستخرج الودع  
۸۱



معرفت نبات سلطان و مرتبه سلطانیه ۸۲	فصل بیستم معرفت احکام صاحبیم در روز جمعه خانه ۸۲	فصل بیست و یکم اندر اختیار است ۸۳
فصل بیست و دوم در حکام هفت ستاره و جوهرین در دهم ۸۴	فصل بیست و سوم احکام جمعیت و اخلاق خداوند در دهم ۸۴	البرج العاشر عشر من الطالع و ما فیها من المائر مشغول بهشت فصل
فصل اول در آنکه کسر که امید دارد از منزلت با ملک باید ۸۵	فصل دوم در آنکه کسی چه ارضا هست ۸۵	فصل سوم آنکه پرسد از امید ۸۵
فصل چهارم در معرفت اندر کار مهملات ۸۴	فصل پنجم در احکام حساب پانزدهم در روز زده خانه ۸۶	فصل ششم در اختیار ۸۶
فصل هفتم احکام هفت ستاره در یازدهم ۸۷	فصل هشتم احکام جمعیت و اخلاق و حساب صاحب پانزدهم ۸۷	البرج العاشر عشر من الطالع و ما فیها من المائر مشغول بهشت فصل است
فصل اول اندر معرفت چار سال بادشمنان ۸۷	فصل نهم اندر چار و ترس ۸۸	فصل سوم نگرستن چار که کوبه خصم را بچون قصاصت ۸۸
فصل چهارم نگرستن اندر چار محبوس و یازدهم که راحت باید ۸۸	فصل پنجم نگرستن چار که از خشم سلطان محبوس ۸۹	فصل ششم معرفت چار محبوس از جهت خصم ۸۹
فصل هفتم نگرستن چار محبوس و عذاب بگشتن محبوس ۸۹	نگرستن اندر چار بیمار و محبوس ۸۹	نگرستن اندر چار مرگ محبوس ۸۹

فصل هشتم نگرستن اندر حال سنور فرین که سازد بانسان ۸۹	معرفت لون سنور ۹۰	معرفت سنور که از کدام جنس است ۹۰
فصل نهم نگرستن چار اسب سواران ۹۰	فصل دهم معرفت احکام صاحب از دهم در دوازده خانه ۹۰	فصل یازدهم اندر اختیار است ۹۱
فصل دهم از دهم احکام هفت گوشت و جوهرین اندر روز دهم ۹۱	فصل سیزدهم در احکام جمعیت و اخلاق صاحب نوزدهم ۹۱	فصل چهاردهم اندر معرفت کیفیت اوقات و کیفیت ندر کار ۹۱
فصل دیگر ۹۱	فصل دیگر ۹۱	فصل دیگر ۹۲
فصل دیگر ۹۲	فصل دیگر ۹۲	

۸

خانه  
۳۷۴







من البروج فان الحرف...

البروج فان الحرف... انظر الى الدليل من الكواكب... ما يعرف به للحروف المولدة... انظر الى الدليل من الكواكب وان كان يكون انضيب في الطالع...

من البروج فان الحرف... انظر الى الدليل من الكواكب... ما يعرف به للحروف المولدة... انظر الى الدليل من الكواكب وان كان يكون انضيب في الطالع...

سفر صفي ما

XII

ما يعرف به للحروف المولدة... انظر الى الدليل من الكواكب وان كان يكون انضيب في الطالع... في بيتا وشرفه فانه كاه زحل في بيته او شرفه علمت به وانه لم يكن في بيته والاشرف وطلبت المشتري وان لم يكن...

نقل من فرخانة الطبري

محكم مصحح ان شاء الله تعالى











قبول کند از همه برجها و چون اندر رسد باقی باقی متصل شود اینجا قبول بود قبول طبیعت قبول خانه  
و اگر اندر حمل باشد باقی باقی اتصال کند و باز بر سر متصل شود اینجا سه شهادت بود بر قبول را یکی شهادت و اگر باقی  
بماند آفتاب اندر آفتاب بود یعنی شهادت بود بر آفتاب و اگر کسی اندر خانه خویش نبود و قبول کند بر سر  
بهر اتصال قبول کند که اندر خانه خویش بود و اندر وقت شهادت است اتصال قبول کند که قبول کند قمر و آن کوکب اندر  
بدر و قمر را شهادت است و چون قبول کند یک نیم شهادت است و با این همه اگر قبول کند قمر و آن کوکب اندر  
خانه خویش باشد یک شهادت بود و اگر آن سفید اندر وقت بود اندر خانه قمر بود یا اندر ظرف یک شهادت  
بود و اگر دلیل باشد از تدان سعد نیم شهادت بود اتصال قمر از وقت صاحب و نزدیک شهادت اتصال  
قمر صاحب حاجت نیم شهادت بود اتصال قمر قبول کند که اندر خانه حاجت بود نیم شهادت بود در تمام  
و تدان نیم شهادت بود نیم ماه در خانه حاجت نیم شهادت است صاحب خانه قمر اگر اندر وقت بود نیم شهادت اتصال  
قمر قبول کند قبول نیم شهادت است و بهتر آن بود که سفید بود و یکو جایگاه **قبول صاحب طالع قبول صاحب طالع**  
یک شهادت قبول صاحب حاجت نیم شهادت است اتصال صاحب طالع با صاحب حاجت یک شهادت است و اگر از  
یکدیگر مقبول باشند دو شهادت است و اگر اندر خانه یکدیگر باشند سه شهادت است نقل نور نیم شهادت است بیشتر قمر و جمیع  
النور هم شهادت خاصه زحل را اتصال صاحب طالع قبول کند که سفید از وقت مدبر در تمام شهادت است و اگر آن سفید  
در خانه خویش باشد یک شهادت است اتصال سعدی از وقت صاحب طالع غیر مقبول نیم شهادت است اتصال  
صاحب طالع قبول کند که اندر وقت بود اندر خانه صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن کوکب اندر وقت بود نیم  
شهادت است اتصال صاحب طالع قبول کند که اندر خانه حاجت بود نیم شهادت است اتصال قبول بود  
یک شهادت است اتصال سعدی از خانه حاجت صاحب طالع با سعدی از خانه صاحب طالع با سعدی از خانه  
شهادت است اتصال صاحب حاجت قبول کند که سعدی از خانه صاحب طالع با سعدی از خانه صاحب طالع با سعدی از خانه  
یک شهادت است صاحب طالع اندر خانه حاجت بود نیم شهادت است صاحب طالع اندر وقت بود نیم شهادت است و اندر  
طالع اندر صاحب حاجت اندر وقت الشعاع بود دلیل کند بر قضای حاجت زیرا که این شهادت بزرگست چنین خداوند  
خانه اش را بوی نظر بود و قمری ترا نگاه بود که صاحب طالع بخانه خویش بوی نظر کند اینست مقدار بر شهادت است  
بهر وقت آوردن دلیل طالع یعنی مستوی اما بدانکه دلیل آن کوکب باشد که مستوی باشد در یک وقت  
مستوی اندر ابتدای کاری هواست و اگر او چه تسارست اول از طالع نگردد و از برج نیزین و هم الساک و از  
خداوند من و از خداوند ساعت و از جز بقایح و اعتدال پیش از مسل بودست و در صاحب نور عالم و از آنجا  
عالم و از مستوی طالع سال عالم و از مستوی صاحب اجتماع یا اعتدال یا از مستوی صاحب باج و فصل این دلایل کفایت  
هر کدام را اندر طالع یا باین توطئه باشد بیشتر با کثرت شهادت یا دلیل دیگر و در شهادت بود اندر طالع وی دلیل باشد  
بیکر صاحب برج و صاحب حرف و صاحب حد و صاحب بنام و صاحب بعد و صاحب ساعت هر کدام از این دلایل کفایت  
اندر طالع خواهد بود یا شهادت دارد وی دلیل باشد مثلا طالع سنبلیله در عطار و اندر طالع بود وی دلیل باشد اگر طالع  
حد عطار در شهادت خالت زود دلیل بود اما اندر برج طالع و برج نیزین خداوند برج را پنج بهر دلالت است  
و خداوند شرف را چهار بهر دلالت است و خداوند حد را سه بهر دلالت است و خداوند شرف را دو بهر دلالت است  
است و خداوند ساعت را یکی بهر دلالت است و اما اندر برج سهم الساک و برج لقمه یا اعتدال خداوند  
برج را سه بهر دلالت است و خداوند شرف را دو بهر دلالت است و خداوند حد را یکی بهر دلالت است و صاحب شرف را دو بهر  
وجه را بیشتر دارند و اگر خداوند خانه را نیز هم اندر طالع حد بود یا خداوند ساعت بود شهادت غالب بود  
وی دلالت و همچنین هر چند شهادت غالب تر دلالت قوی تر و اگر خداوند طالع اندر وقت بود خاصه اندر وسط  
النهار و حطوط مروی را بخود خداوند طالع دیگر حفظ بود وی دلیل باشد و یکدیگر یک نیاید مگر کوکب لای وی را  
دلالت شرف بود یا حد یا مسئله و نیز اندر وقت بود نگاه رو بود یا مشارک خداوند طالع بود بدلات اگر خداوند  
طالع اندر نیمه اول بود از برج اما اگر در نیمه آخر بود اگر صاحب حد یا صاحب مسئله یا صاحب باج صاحب ساعت  
اندر هم بود پس دلالت باشد دلیل خداوند حد بود اما هر وقت که دلالت بود خداوند طالع یا خداوند شرف  
چون دلالت خداوند حد بود و اندر وقت بود وی دلیل بود و خداوند مسئله نیز همچنان اما خداوند وجه و حقیقت  
اگر صاحب برج آفتاب بود باشد روزی یا خداوند برج قمر بود و سبب سبی یا خداوند خانه سهم الساک بود  
یا خداوند ساعت نگاه دلالت وی قوی کرد و چون اندر وقت بود یا بجایگاه نیک بود وی دلیل باشد و اگر

بهر شهادت است  
نسخه از کتب معتبره

بهر شهادت است  
نسخه از کتب معتبره

خداوند

خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر هم خداوند ساعت وی دلالت است و بود که هر دو دلیل هر دو خط و بقوت  
بر آید باشد نگاه نیکو اگر قمر یکی از ایشان نیکو خیا قمر اندر طالع بخانه خویش باشد یا صاحب حد آن نیکو بود که  
نوبت او راست یا صاحب سهم الساک بود آنگاه وی را باشد نیکو نفس کن **و حد دیگر** اما دلیل طلب کون  
اندر طالع دلالت است و بجایگاه دیگر سه اما آنکه در طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف سیوم  
صاحب حد چهارم صاحب مسئله پنج صاحب وجه ششم صاحب بنام هفتم صاحب خط و او را اثنا عشره  
هفتم کوکب که در طالع بوی مقبل شود نیم کوکب که در طالع است و اما آنکه اندر چهارم دیگر است اول  
سهم الساک دوم خداوند منی دوم خداوند ساعت سیوم خداوند خانه آفتاب بر روز و خداوند خانه ماه شب از پنجاه یک  
کردیم هر کدام از آنها دلالت است اگر خداوند طالع هم خداوند خانه نیزین بود یا خداوند سهم  
الساک ده وی دلیل است و اگر این صاحب طالع و القیم صاحب شرف را بود وی دلیل است و اگر این نیکو  
بیکر صاحب طالع و اگر هر کدام از ایشان اندر وقت بود وی دلیل است و اگر هر دو اندر وقت بود هر کدام  
بجایگاه قوی تر بود وی دلیل باشد و اگر هر دو مساوی باشد از وقت کوکب نیکو نیکو را بطالع بر کند وی دلیل  
است و اگر آن نیکو هر کدام صاحب برج خویش ناظر بود وی دلیل بود و اگر این نیکو هر کدام  
کوکب که نوبت آن یکی را بخویش نیکو کند کوکب جامع دلیل باشد **و از حقیقت** هر کسی  
کوکب که اگر کوکب را شهادت بسیار بود بدلات در بقعه مستوی لای بسیار بود دلالت هر کوکب را بود که  
صاحب زحل یا مستوی انتهای با قرانات یا صاحب سل و اربع یا لقمه و اعتدال بود اگر یکی از این دلایل  
کفایت دلالت بود اندر طالع دلیل وی باشد بدست آنکه وی را شهادت بیشتر باشد از صاحب حطوط  
بهر شرف بیکر صاحب سهم الساک ده و صاحب حطوط پنج وی هر ساعتی اندر هر طالع و شهادت لای نوبی از جایگاه  
در از طالع و بروی حکم که چون بدین دلالت دلیل کون خطی بنویسد و همیشه دلیل را از خداوند اثنا عشره  
جوی که وی نیز بدلات قوی است خاسد که در طالع ناظر باشد یا صاحب حد نیزین باشد که مودی دلیل  
باشد و اگر خداوند طالع اندر طالع باشد بر هر طالع وی حق تر از خود دلالت باشد که دلیل از بسیاری شهادت و سبب  
کزان باشد از خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند حد و خداوند حکم و خداوند بقیه و خداوند ساعت و خداوند  
نیزین و اگر دلیل اندر خانه خویش یا اندر شرف یا اندر حد یا اندر مسئله خویش بود شهادت در بدلات **امتیاز**  
به آنکه بر روز دلالت شمس و برج وی و طالع و حطوط این دو برج قوی تر و شاد بر وجه و شب دلالت قمر  
در سهم الساک و خداوند حد و حطوط این دو برج غالب تر و شاد تر و ایشان اول تر باشند بدلات غالب  
همه اس از مستوی سال لای یا شاهی وی دلالت وی قوی تر غالب تر بر همه دلایل و همچنین صاحب باج  
اگر دلیل بعضی از دلایل عالم باشد و بوجه خویش نظر کند یا اندر وی بود یا نظر کند بوی خداوند آن حد حکم  
کن برین حال آنچه دلیل کند بر نیکو و بدی و نگاه دار جایگاه خانه و هر چه بوقت خیر عالم لای آن جایگاه  
بیشتر باشد اندر مسئله و حاجتها اگر این دلیل طالع اینجا بود و همچنین مواضع سعدان اندر حطوط دلیل  
بود و چون دلیل اینجا بدی یا اینجا باشد نگاه کنی خداوند حد دلیل که کدام جایگاه هست از طالع و حال وی اندر  
خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر آنچه واجب کند چنانچه دلالت نیکو است و نیکو متصل بود  
و از آن منصرف یا شرف کرد و صیر سایل از آنجا باشد **بهر شرف و دن صیر چند وجه از خبر حکما**  
اما اندر یافتن صیر را حیل است که بصورت و سیرت و فراست سایل نگاه کنی که کدام کوکب یکلام برج  
یا بنده است حکم سایل بر آن کوکب و آن برج کن و یاد دلیل یا گردان از اتصال و انصاف و این دلیل لای  
کردم اندر صیر خطی بنویسد و هیچ کونه قائل میباشی از کوکب که اندر طالع بود و از در طالع ساقط بنده کفایت  
سایل از وی بود اما صیر آن بدست که صیر بد آن که اندر کدام برج است و خداوند آن برج بر خداوند  
ساعت را چه باشد اگر حیطوط بود از هم و بیاری و جیس و مانند آن بود اگر وبال بود از زیانی و عی رسید  
اگر شرفی بود شاد حظی و جاه و منزلت بود و اگر او بی طبع یا امیدی بزرگ دارد **و اما بقول**  
والیس گوید بیکر سهم الساک که آنگاه است صیر از آنجا بود و اگر صیر بر جوان برج بود آنگاه صیر از حد سهم  
الساک بود اما از صاحب برج سهم الساک بقول دیگر آن از طالع یا از در حاکمان یا از اثنا عشره یا از شهر  
طالع صیر بر وی آید اگر صاحب طالع یا صاحب ساعت فری باشد و مسلم پیش از استقبال بود هر چه ماه را  
پیش از استقبال اتصال بوده باشد از هر نظر لای باشد که نزدیک تر باشد آن احوال کند شده باشد

راک

برج یا خداوند آن چه







ضعیف رای و بد خوئی این که یاد کردم آنست که بزرگترین تو بیا بد بدان که حال حال  
آندند و هر سائیل که بنزدیک تو بیا بد بگره صاحب طالع شود از ان طالع سائیل کدام جایگاهت و کجاست  
است آن جا جوی که میان تو و میان سائیل رود و بگره یاد و بگره در سائیل حواله خویش بگره معلوم کن  
مستولی طالع کدام است و هر سائیل که بنزدیک تو بیا بد بدان طالع سائیل بگره یا مستولی طالع او که افتد و کجاست  
است و بکلام بر ج نظر دارد و بطالع زمان سائیل کجاست است ما جو انی ایسایان تو و آن سائیل بود از آنجا  
زان دانستن ز بر آنست که بیا بد بدان کمال مستولی طالع سائیل هر طالع را درستی بود بنظر تو بر سستی که سستی  
و عداوت من اندر در شرم داشت و هم آمد تو بگره در جوی طالع اندر بر طالع سائیل بود و کوب طلوی باشد و دلیل  
اندر کار نامی بزرگ باشد یا سائیل نبیوسته و اگر کوب سغله باشد دلیل از سستی و از خدمت و معاملات بود و اگر بروج  
وسط السائیل کوب سغله باشد همان دلیل کند کوب سغله دروی و اگر برج وسط السائیل کوب طلوی بود هم  
همانست که کوب طلوی است و اگر کوب طلوی در خانه کوب سغله بود و یا سغله در خانه کوب طلوی حکم اینست که او این طالع  
کفایت بستاند است در یافتن زرافه چون کوبی را دلیل سستی یابن و عقیم اول باشد رجعت را  
دلیل نمیخوری باشد سائیل را اندران برج کستاره دروی است و اگر عقیم باشد استقامت را استقامت گرفتن کار نیست  
و با از کاری باز کرد و با صواب بوده باشد و صواب بود و چون کاری افکار کرده باشد رجعت کوب بگره مستقیم شود آن کار  
نرم ماند و اگر بوقت استقامت کوب افکار کرده باشد آن کار باردار باشد تا وقت رجعت کوب با سستی از ان سائیل که سستی  
از وقت و بجهت حکم کند خداوند خانه فرزند را دلیل در زیر شجاع باشد دلیل سستی از ان سائیل از آن کار  
برسد یا علامت هلالی بار باشد از بیماری مثل دق و سرسام و آنچه بدین مماند و اگر دلیل از سستی باز کرد و بسعد  
بویزد این دلیل تکلیف و سستی باشد در کار و اگر از حکمی باز کرد و بجهت بوند این علامت بد باشد که از  
بگوئی باز کرد و بدین حقیقت و تحت رسد اگر از حکمی بویزد این علامت بد بجهت باشد و همچنین حکم کن بگوئی  
اندر وقت بود باز کرد و بگوئی بوند در ساقط بود و یا از ساقط ساقط دیگر منتقل شود هم بران صفت که از  
سعد و کسب یاد کردم قیاس باید کرد و اگر کوبی از سرف باز کرد بگوئی بوند در اندر هبوطی بود یا از هبوط  
بشرف و همچنین سبب السیر بود یا بطل السیر بود یا بط السیر بود یا بطل السیر بود یا بطل السیر بود یا بطل السیر بود  
منتقل شود یا از اوج جسیض و یا از جسیض با وج منتقل شود همچنین حکم از سعادت بخت و از خوست سعادت  
چنانکه گفتیم بنقل بیرون آوردن ضمیر هم بوجه دیگر اگر دلیل اندر طالع باشد یا در خانه خویش یا اندر هر جوی یا در  
خانه خویش نزد سائیل اندر کار خویش بود و اندر زاد بود و هم خویش و اگر کوبی دیگر بوند در اندر کار کسی  
دیگر باشد و اگر گفتیم با صاحب و اندر خطوط برج هفت باشد از جهت کسی دیگر ببرد و اگر اندر طالع کوبی خوب باشد  
ضمیر اندر کار کسی دیگر بود و اگر کوبی دیگر بوند در اندر دوم باشد یا بصاحب دوم کند یا بسوی شتر کند یا بسائیل اندر  
شغل حال بود یا اندازه اتصال و اگر این کفص بصاحب سیم بود یا بسوی شتر کند یا بسائیل از شغل برادران باشد  
یا سغو و اگر دلیل اندر چهارم بود یا بصاحب چهارم کفص و شغل وی اندر امانان باشد خاصه در چیزی را در وی شهادت بود  
و اگر شهادت اقباب بود از قبل ببرد رسد و اگر ماه را بود از قبل ماکد برسد از خیره دردم کند و اگر زحل را باشد از  
کار با هم و عقیم برسد از روی اباد ان و اگر شتر را بود از قبل بدید از قبل بدید و امانتی برسد و هر دلیل که اندر وی شوک  
بود یا بسبت باشد و هر کس و ویرانی باشد و اگر هیچ بود صحبت خوب بود و اگر هیچ بود و اگر هیچ بود و اگر هیچ باشد  
و اگر دلیل در نیم بود یا بصاحب پنجم بوند و یا کوبی باشد اندر وی یا عطار رد و مشتری را در وی شهادت بود ضمیر سائیل  
از شغل فرزند آن بود یا مال بدر را طلب کند یا کون باشد و اگر دلیل اندر ششم باشد یا بصاحب ششم کند یا کون را اندر  
شهادت بود ضمیر سائیل از شغل بیمار بود یا از قبل جوان باز قبل جوان رسد و اگر دلیل اندر هفتم باشد یا بسوی نگاه کند  
اندر هفتم بود یا بصاحب هفتم کند سوال از کار انبازی بود یا معاملات یا صحبت و حوی و اگر زهره را در وی شهادت  
بود از قبل زنان رسد و همچنین اگر شهادت عطارد مشتری را باشد از قبل زن و انها برسد و اگر دلیل اندر  
هشتم بود ضمیر سائیل اندر شغل میراث بود و از حرکت یا از کابین و جهاز زنان یا از کار خانها زیاد دعوی  
یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل در نهم بود یا بسوی در نهم یا ضایع نهم یا بیخ نکر از سستی و ننگت  
یا بگوئی بگره که خول خواهد کرد یا بگوئی نگاه کند از زایل خواهد شد ضمیر سائیل اندر کار سفر بود یا اندر  
کار درین یا چیزی ضایع گشته را طلب خواهد کرد و اگر دلیل مشتری بود یا اندر وی ضمیر از دین و طاعت و مال  
بود و اگر راه باشد نامه و جز باشد و همچنین هر کوبی را با اندازه حکم باید کرد و اگر دلیل در دهم بود و یا منتقل

است که

بگوئی که اندر دهم بود یا بصاحب وی یا باقیاب بویزد و سغله سائیل در کار سلطان بود و اگر کوب سغله باشد اندر کار  
و پیشه بود و اگر شهادت زهره را بود سغله وی اندر باب زمان یا بجزیر که بزنان منسوبت و اگر دلیل در یازدهم  
بود ضمیر اندر کار دوستان بود یا از او امید که دارد و از از قبل فرزند رسد یا مال سلطان را طلب کند یا چیزی برسد  
آنچه چیز سلطان را بکار آید یا بکسی بیگانه خواهد و اگر دلیل اندر دوازدهم بود یا منتقل بود بگوئی که اندر دوازدهم بود  
و یا بصاحب دوازدهم باشد شهادت باشد زحل و عطارد را اندر وی ضمیر اندر کار دشمنان بود یا اندر کار دگر و حیل با از  
علم و زندان برسد یا از حرکت یا از زدی و کم شده برسد یا از جوهر و علم کسی برسد **دانستن آنکه ضمیر سائیل اندر کدام**  
**خانه است** اگر دلیل اندر طالع باشد بگره عطار را در وی نظر هست یا بی و اگر نظر باشد باید گفت که ضمیر در طالع است  
و اگر دلیل اقباب مشتری باشد ضمیر اندر علم عالی بود و اگر دلیل اندر برج دوم بود مشتری بوی ناظر بود دلیل ضمیر در  
دوم باشد ز بر آن مشتری دلیل عالیست و اگر برج را شهادت بیشتر بود ضمیر از قبل زنان باشد و اگر دلیل اندر برج سیم  
بود بگره حیح و قمر بوی نظر دارد یا بی اگر ناظر باشد هم اندر سیم باشد و اگر دلیل اندر چهارم باشد اگر اقباب دهم و در  
مشتری را شهادت بود اندر و بدانکه ضمیر هم اندر چهارم باشد و اگر دلیل اندر پنجم باشد اگر مشتری دهم و عطارد  
اندر وی شهادت بود بدانکه ضمیر هم اندر پنجم بود و اگر دلیل اندر ششم بود هر کوبی را که اندر وی شهادت بود ازین هفت کوب  
بدانکه ضمیر هم اندر ششم بود خاصه در برج حیح و قمر و اگر دلیل اندر هفتم بود و زهره و عطارد و قمر  
در وی شهادت بود ضمیر هم اندر هفتم بود خاصه در کار زنان و اگر شهادت زحل و حیح را بود ضمیر از دعوی و حضورت  
و چون مشتری را بود ضمیر از وکیل و وصایت باشد اگر مشتری را بجم باشد اندر کار وکیل و وصایت ضعیف باشد و اگر دلیل  
اندر هفتم بود و زحل و حیح را اندر وی شهادت بود و صاحب ساعت را بدانکه ضمیر هم اندر هفتم بود و اگر  
دلیل اندر نهم بود و حیح و قمر را اندر وی شهادت بود و ستاره کوبی که او داد زیاد بود بدانکه ضمیر هم اندر  
نهم است و اگر دلیل اندر دهم بود از هفت کوب هر کدام که بودی را شهادت بود ضمیر هم اندر دهم باشد و اگر  
کوب طلوی را باشد یا صاحب شوق را ضمیر اندر باب سلطان بود و اگر دلیل اندر دهم بود و شهادت زهره و مشتری  
و عطارد را بود بدانکه ضمیر هم اندر وی است خاصه در چیزی مشتری باشد و اگر اندر دوازدهم باشد و شهادت زحل  
و حیح را و عطارد و قمر را بود بدانکه ضمیر هم در وی است خاصه در زحل و عطارد و شهادت مشتری و مشتری  
ضمیر و است **آنچه دانستن جای سائیل و صحبت و سبب است** ای طالع نبی و بگره دلیل که  
کریانی ساقط از وقت یا اندر برج حیح سائیل در وی جمول بر شد و بی حجب و اگر از او تکی ساقط بود و کسب در خط  
خویش بگردد بجز مقدار نمودن یا سائیل را مثل اگر دلیل اندر ششم بود اندر خطوط خویش نام دی بنام چهارم یا  
در دین آنک را بیض و بیطار و شبان و آنچه بدین مماند و اگر حیحی باشد در وی زشت کار در شست روی بود  
و اگر دلیل زحل و حیح بود و خانه السیر باشد دلیل که سائیل در وی بگردد مارده فروگن باشد و اگر عطارد و ماه  
بود سائیل خاس باشد مارده فروگن با بنگ و اگر دلیل اندر دهم باشد در وی مودف باشد با اندازه قوت  
اگر اندر خانه اقباب مشتری باشد نمودن وی از قبل با شاه بود و اگر ناظر درین میان عطارد بود مودف  
وی اندر با زکات و علم و حکمت بود اگر ناظر زحل باشد از شمار ابادان گفته کان بود جناح چند را بود  
و کسنا و زو و اگر دلیل زحل بود اندر طالع و قمری بوی ناظر بود از ننگت و نرس اندر لاج خان یا بی این  
حرد با لبز بان باشد و اگر عطارد ناظر باشد شام بود و خداوند نگر است مودف در نزد علماء مان  
بهر و محتال باشد و اگر دلیل مشتری باشد اندر طالع و عطارد بوی ناظر خداوند ادب بود و پاک خط از زبان  
آور باشد و اگر دلیل حیح باشد و عطارد و یا بی جوی این و خداوند لسان و درد و کیک از زرق بود و هر  
و تده و دیگر کوب دیگر برین قیاس حکم کن اگر دلیل سائیل مقابلا کوب باشد این مرد سخن چنین بود  
شرب بود و اگر در هبوط خویش بود یا راجع این مرد دلت زده باشد و کوهید و اگر دلیل حیح بود در خانه  
و زهره در خانه حیح این مرد سخن چنین باشد و اگر عطارد با حیح بود و زهره در وسط السائیل حیح در وسط السائیل  
بود و زهره بوی ناظر و این مرد و مشتری بسند پس این سائیل مودف بود حیح و حوی بسند اندر زهره  
و حیح هر دو بسند ناظر باشد از چهارم و هفتم این سائیل سخن چنین باشد مرد با زن و اگر مشتری باشد از کمال  
بود بدانه کار و اگر مؤمن بود بزنان بود در سخن حسی از صاحب ساعت و صاحب طالع و فرخه او از هر  
قر و یا صاحب سغله در اندر حکت الارض باشد این سائیل بسند کند و آرزمانده بود و اگر فوق الارض  
بچه باشد بگوئی باشد اگر خانک بعضی ازین دلایل حکت الارض باشد و بعضی فوق الارض این مشتری

راهنمای طالع در  
باضعها ناقه رعین  
کوهر کسب از اولدانه  
سحق  
حجوب زاوید  
چشمی اول  
دایمی صفتی  
بهر خصای  
بگویند  
خوردنی







بابرچ مختلف و یک خویش این الوان ظاهر تر شد و تک تقض و تا مکل کن **موقت الوان** روح حمل سرحنت  
نور سیدت سخن سبیدتی جو ز سرحنت و اندر وی تاریکی است سرطان سبیدت تحت سبیدت سبیدت  
بارند در عقب سبز و زرد دست قوس سبیدت و تابان است سبیدت سیاه و تاریک است دلوسیه است سخن سبیدت  
سبیدت **الوان ارباع فلک** از طالع ما چهارم سرحنت و از چهارم با هم سیاه است و از هفتم تا دهم سبیدت است  
و از دهم تا طالع سبیدت **الوان خاتهای فلک** طالع اعز است دوم و دوازدهم سبیدت سیوم و یازدهم سبیدت  
صباح سرحنت و از دهم سبیدت سیاه است و از دهم سبیدت سیاه است و از دهم سبیدت سیاه است  
**عدد و وزن قبی** یک از درجه قمر تا درجه عطارد در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
از یک باشد با چیز بود و سیوه و اگر میان ایشان از درجه طالع بود پس چیزی بود و اگر آن عدد بسیار بود از  
درجات قیاس کرد و اگر در عطارد بود و از هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
بود یا چیزی بود و یک بر یک گرفته و یافته مانا یافته و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
برج که هست اندر هر اول بود از یکی بود و اگر در هر دوم بود از یکی بود و اگر در هر سوم بود از یکی بود  
تا هر از هر دو یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
عدد سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
ان دلیل حدیث بعد وی باشد و اگر اندر هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
اندر هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
بنازه در هر اجزای سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
دو در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
بود هم سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
با هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
مادد بود و هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
و احتراق بود دلیل را نگاه دینی سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
سفر آید و اگر سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
تضعیف کن عدد وی را سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
است که اندر باب زاید از حد او آید و ناقص الزام است که سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
و عقابم و قرآن که گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
از عدد سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
ببین و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
**انگ جنی نوست یا کهن** اگر دلیل طالع مشرق بود از آفتاب و از طالع و از هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
کهن بود و اگر جنوی باشد میان بود سخنانی که بوی نزدیک تر بود و جنوی میان بود که یکی نزدیک تر بود  
و اگر مختلف بود حکم بر غالب سخن اما بدانکه هیچ چیز سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
طالع و ارباع طالع در دست تر آید و هر چیزی که وی دایمی بود روز کار در روز تر بکس سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
اندر هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
عد فون بود اندر هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
یا اندر آسمان خانه بار رف و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
بود اندر جانی بود که در کدان با وی بود اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
باشد رسانده و سبک و لطیف سخن روحانی و از وسط آسمان با هم سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
رو و جسمانی بود و روحانی نبود و از درجه مغرب با چهارم آن چیز فرود زنده گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
و از چهارم تا طالع بر آید است به سخنانی از تاریکی روح و این دلیل که گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
نشود **دانش کیفیت جنی** اگر دلیل اندر و تند بود آن چیز با سبک و کار آمدنی که خاصه سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
قیمتی بود و اگر مایل و تند بود که از اول و در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
دلیل در خانه خویش بود چیزی بود و خوی با سبک و همچنین اندر هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت

سبح اسم دگام  
م

تاریخ  
لایق

در صبط بود چیزی بود تبا به یا کنده یا شکسته یا ساقط و اگر با دین بود زره و شکسته و سقط باشد  
و اگر با راس بود چیزی بود نیکو و ستوده و بسزای نهادنی و اگر با زحل باشد چیزی باشد از آهن و سنگ و کوه  
بدین ماند با اندازه کوه طالع و اگر دلیل زحل ناظر بود همچنین از آن اجناس که گفته شد و از بیشتر بود چیزی  
باشد که زره و کوه سیاه باشد یا از اجناس وی و اگر سخن ناظر بود چیزی باشد از آلات قطع و خلبه و اگر با کوا  
ناظر بود از اجناس جواهر بود و اگر زهره ناظر بود از اجناس رود چاهها بود یا از اجناس جواهر رنگ برنگ  
یا سیر آید و اگر بوطا ناظر بود از اجناس کتب و دیوان و نامه بود و حطای دیار نقشها و اگر بوطا ناظر بود  
از نقش قطع بر حکم کن و قیاس کبر و جد دیگر اگر دلیل در ربع شرق باشد چیزی بود خنده یا خال بود و اگر اندر  
ربع جنوب بود چیزی که جان و نه جسم که حرکت تواند کرد یا چیزی که کارها خود چیزی بنا شد و اگر اندر ربع جنوب  
بود چیزی باشد که او را حرکت نبود و ساکن بود و اگر اندر ربع شمال بود چیزی بود خنده یا خال بود یا چیزی  
بود که با چیزی باشد خنده یا کبر **دانش موه جنی** اگر طالع حدز هو بود چیزی خوشی زره بود و چه باید دید از ربع  
فول شاد کند و روشن و اگر صاحب طالع عطارد بود چیزی بود زره و ترش و زهره باید دید از درشت بود و اگر  
زحل بود چیزی بود تند خون زره حلیله مادر شت بدیدار و اگر مشتری بود مشتری بود و زرم شان بدیدار و اگر  
مرخ باشد بلخ بود و بدیدار سخت و مزاج که او کبنا ناظر نیز کار کنی ماد است **دانش کرانی و سبک جنی**  
اگر دلیل اندر طالع بهمان حی کران سبک بود و اگر در دوم بود کران باشد و اگر در سوم بود کران سبک باشد  
در چهارم کران بود در پنج میان بود در ششم سبک بود که کران دارد اگر با کران به باره سبک دانند و اندر  
هفتم مقداری کران سبک بود هفتم سبک و اندر نهم سبک تر باشد و اندر دهم سخت سبک در باره سبک بود  
اندر دوازدهم میان بود نه سبک و نه کران **دانش شکل جنی** اگر دلیل زحل بود کران با سبک اندر وی باره  
کزی یا خنده کی بود و اگر دلیل مشتری بود کران باشد و غلطان و اگر مرخ باشد چیزی بود هر وی سوط  
باشد و اگر سخن بود که در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
باریک و میان سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
باشد و نیز نظر بر اتصال که او کب دلیل کبر و امیزش در مقدار است **دانش جنی در زره یا کونا**  
اگر دلیل از طالع بود یا در وسط آسمان یا هفت خانه تر از زاید از نور بود آن چیز در از بود و چند اندازه خویش  
اگر کت الارض باشد یا ناقص النور از چیز کوتا باشد از اندازه خویش **دانش جنی خوش بوی**  
**یا کنده** اگر دلیل باشد ساقط از او تا دما اندر جایگاه باشد که بطلان نظر ندارد یا بسبب فقر نظر نمودن  
آن چیز کنده بود خانه تر از کسان بوی نظر دارند ما را راس ما با دین یا با کینه بود و اگر در او تا یا مایل  
او تا بود یا سخن و فقر بوی نظر دارند یا بطلان نظر ندارد یا بسبب فقر نظر نمودن  
**جایگاهت** اگر دلیل اندر وجه اول باشد چیزی بود که از اول آن جوهر بود و اگر در دوم بود از میان  
آن جوهر بود و اگر در سوم بود از آن جوهر باشد مثلا طالع برج بادی آمد جنی از جانور بود یا از درخت  
چیز صاحب طالع دیده اول است گفتیم از سر جانور یا از سر درخت و همچنان تا سه بود و چون خواهی که آقا  
او بدان هم برین قیاس کن در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت و اگر در هر یک سخن گفتن میان ایشان از هر هفت بعد از هر هفت  
بکثیف حمل سرحنت و سبک نوز سبیدت و سخن کران جوزا سبیدت و سبک سرطان سبیدت و سبک  
اسد قور است و کران سبیدت است که بسبب زنده کران منیران سبیدت و سبک عقرب سبیدت  
و سبک دوجا حمل سبیدت و سبک سبیدت و سبک نوز سبیدت و سبک سرطان سبیدت و سبک عقرب سبیدت  
هم رنگ دود است و شور است هم رنگ آن سخن است و تلخ سبیدت است و تند میزان سرحنت یا  
سبیدت زنده عقرب سیاه است و شور خوش زرد است و تلخ جدی سیاه است که بسبب زنده و تند دوجا  
سیاه زنده و شیرین حوت سبیدت کی بسزای زنده و شور است **موقت کیفیت جنی بوجه دیگر** اگر خداوند  
طالع را می باشد که جوی یا سخن چیزی عیب ناک بود و اگر حترق بود سوخته بود و اگر مسعود بود یا در جبه  
شرف چیزی باشد نیکو و خوب رنگ و طعمه و اگر در او رنگ یا مایل و تند چیزی باشد یا سبک و اندر زانی  
و اگر ساقط بود چیزی باشد ناکار و سقط و اگر صاحب طالع مسعود بود یا بعدی بسزای این چیز جوان  
باشد یا جوان جوان را نشاید و اگر حوز دنی باشد و اگر سخن دیکر باشد سخت اندر زانی و ناکار

زرقه  
چل

ابن  
۲



امدن بود و دیگر صاحب طلای اندر کدام برج است اندر این یا خاک یا هوایی یا آتشی معجزه جو و جینی و جینی  
وی و زندگانی وی از آن حرا باشد مثلا صاحب طلای اندر برج خاکی باشد و زهره بوی بیست از برج  
این بدلیل دیگر کفایت حیوانات بی جان یا چیزی که از حیوان بیرون آمده باشد که زندگانی وی از آید خاک  
بود این چنین انداده استخوان کوسند بود و اگر خداوند ساعت سبیده باشد اندر برج سحر بود و خانه مایع  
سرگویی این چیزی است باصل سبید و کهن وی مارنگ کرده باشد هر زنگی که دلیل برج و خانه و برج فلک  
و اگر دلیل از طبل باشد یا وسطا تمام این حیرت لطیف و سبک باشد و روحانی بود و اگر از وسطا است یا بود  
چیزی باشد اصل آن روح باشد و زجره از حقیقت یا چهارم چیزی باشد که چیزی روح و از چهارم  
جینی باشد یعنی روح **موت جنین از حیوان** و چون مویم شد از حیوان است اگر دلیل اندر برج بود  
بشد یا اندر برج دوم از جید دلیل کند که بریده است که بود و اگر دلیل اندر حمل و نور و است بود یا نیز  
اخرس از قوس یا در نیمه اول از جدی چهارم باری باشد و اگر در حمل و نور و اول نیمه جدی باشد چهارم باری  
کفایت باس باشد و اگر در است باشد چهارم باری ما حکال و ستر بود و اگر اندر نیمه اوج قوس بود چهارم باری باس  
بود و اگر در است جدی و عقرب بود حیوان هم نام باشد چون فار و کرم و جنبه زمین و مانند وی بر چهارم باری  
دلیل حیوان آب باشد و اگر دلیل اندر جوت باشد مرفان این باشد مایه حیوان است و اگر دلیل اندر عقرب  
بود سیاه این باشد در نده و کزنده و چون دلیل اندر جوزا بود یا است مایه حیوان یا دل و دلیل در خانه در از  
بود و چون در سرطان و عقرب بود یا در نیمه اوج قوس جوت دلیل کند در ختان میان بالا و جرم و دلیل اندر نور  
و سنبل و جدی باشد دلیل کند بر نبات زمین اگر در نور بود نبات مانده درخت بود رخ و گل کند و اگر در سنبل  
بود تخمها باشد و جدی نبات و کتکها باشد اما در انگ حمل و نور و است دلیل چهارم چهارم باری است جوزا و سنبل  
و غیران و نیمه اول قوس و دل و دلیل صورت مردم است سرطان و عقرب و جدی دلیل هم اوج زمین است و است  
جوزا و سنبل و قوس و اوج جدی و جوت دلیل برنگ کند و اسد و عقرب و قوس نیمه اوج قوس و جوت دلیل سیاه  
است این قدر بزرگ کرده شد که تا ملک کن **معرفه آخ بدی و زاده خانه منیست طالع**  
دلیل است بر سه سایل از حال تن و جان و خواص تن و در جرح طلب کند و طلب خواهد کرد با اندر هر کاری که  
انگار کند مکاری در اندر وی باشد و هر بولود و قدرت کند که تولد اندر هر جرم مایه و بر عهده و شرف و زمین که  
اندر این زمین زاده بود و کار را نوبت به آید و از حال زندگان و از جرح که بر آن مردم **بیت المال**  
و دلیل کند بر احوال مال و کسب و معاش و باری کران و سبب روان و کوانان و صورت زندان و سندن  
و دادن و وصیقت تا حرف کار بستن کار و رف و امانت نهادن و بر رفتن امانت و اجازتی و غیر آنها  
کفایت و اندر آیدن هر کاری و نامه سلطان کی بهر خواهد آمدن و بیرون رفتن همه بیشتر خاندان  
دلت جانها و شادی و آغوش و باک و خاستن کی باشد و اگر کسی اندر این خانه بود مولود را اندر دیدار  
جسم زخمی رسد **بیت الاخوه** دلیل کند بر سفر نزدیک و تحمل و نقل و زوال چیزی و زنج بافتن و بر حال جزا  
و خواهر و دوستان و خویشان و خسران و خولیهها و بیوفایی و از او و از او و شیر خوردگان و بر کار از زندان  
و نظم و کثرت و علم و عبادت خانه و طبع آتش کند و آخ برین ماند **بیت العاجبه** دلیل کند بر بدلان و عاقبت  
کار و مضایع و سرای و حصار و کسب دار تا بر شیده و نهانه و بر خانه مولود از آنجا زاده بود و زندان و باران  
و حیوان بدو و جدی و سنبل و عقرب و اصل آخ از بس که باشد و خانه کلان و چیزی تا قدیم و سوی مایه و از پس  
بچهان از نیک و بد و جایگاه لا صری نهان کردن در دیر جا و جایگاه کفایت و کینه و در دنیا و شهرها و بنیاد و  
و این از زمین کس بر حال مردم زده آمد و از استوار کردن و کور و نفس آفیندن **بیت الولد** و این دلیل کند بر حال  
زندگان و رسولان و پدرها و نیکو باری و امید و طلب زندان و صورتها و در نفاق و درغ بردگان  
و شهر و حال مردم شهر و بر طرف و مضایع و بر حال آبتی شدن زنان و جرم و تا آنها و بیفای و شادی و جایگاه حق  
در است و مالان زندان و پوشیدن چاقها و نبات زمین و مزاج و باری در کاست کردن و بر حالها و کزنده است  
شهر و مال بدلان و غنا آنها و آنگه مولود را از بس کردن از جرم و نشا و نکوستن و دشنام و طلاق  
زندگان **بیت المصلین** دلیل است بر باریها و اسباب وی و زندگان و بر سواران و سهم و نقل کردن و معالجت  
و دلیل کند بر باطن اندامها و بچگی مانند و غیرها و بر جایگاه در وضع کفایت و چیزی تا کفایت مضایع مانده  
و چیزی تا کفایت بوی امید نباشد و نکت در کار زندان و حیوان و نکت دی و زور و بهستان و سخن جینی

جید

و کردار زهر و بند و باز داشت و حبس و نحو و عیاده و دیوان و در زمان سقط خون و فرو مایه اگر جنبه  
بر طلای مولود اینجا بود مولود لطیف بود **بیت النبا** دلیل است بر زنان و تزویج و بیهوشی وی و خواهر  
و ایشان در معاملات و خاندان و در زندان و عورت ایشان و خوب و کنار زار و هر چیزی که طلب کند و جاکا  
اگر کسی خند کند و زمینی که سفر کند سوی آن جای و دلالت بر کارهای سیران و ممرک زندان و مستلانی ایشان  
و معالجت ایشان و قصد کردن و زندان و باریان استهنده و استخفاف کردن و نایم و معطل بودن  
اندر کارها و عورت کردن در زمین و ممرک و سخن و صید کردن **بیت الموت** دلیل است بر جملین که کشتن  
و میرا شها و زهره کشنده و بیم و ترس و بر هر چیزی که وی هلاک شده بود و مضایع مانده و امانت  
و بی کار و دکان و رمان و حیلها و سوختن و دلیل کند بر باری کران و مسولان و مال و دی و کسب و دفعین و غیر  
پوشیده و پنهان کرده و در دیده و در پیدان و غیره کردن و جیل بایه ممرک و هر چیزی تا کفایت بود و چیزی تا حقیقت  
کنند بناحق و ممرک اندر عورت و بناحق تن از دار و در و شتی و صاحبها و دشوار و سل و سب و ترس و کفایت  
و ابله و بی اوق **بیت السفر** دلیل است بر سفرها و راهها و عورت و کارهای خدای و نبوت و دین و علم و نقد  
و علم فلسفه و دانستن چیزیهای مستعمل و حکم و حکم و حکمها و در سولان و چیزها و خواب و صورت ملک و زوال  
چیزها و بر کاری که شسته و ابتدای و زاهدی و بر دین و آری و **بیت العمل** دلیل کند بر رخصت و مکه و کت  
و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار و پیشه و کار را ماکران و بازرگان و دست سه و او در نهی  
و غایت کارها و چیزهای نو و تغییر کردن اندر کارها و رسیدن اندر کارها و موی و کارها و موی و اندر میان  
خلق عام و خاص زمانه بدو و کاران و جوانان **بیت الرجا** دلیل است بر امید و سعادت و کثرت دولت  
مرد و ستاین و جمود و فرزندانه و باریان و عشق و دوستی زندان بدو و سنی و مهر و جایگاه نیک بختی مولود و در  
انگ مال و فرزند که باشد مولود را با کار و ملک و دولت که مایه و باری کران سلطانه و مال ملک و در حق  
بودن و دوستی بزرگ و جوت و حشمت باز دیزگان و حشمت و چیزهای درست و بار در چیزی نیکو  
و بیکیزه و تجارت مال و فایده یافتن و سود کردن در سنت و خانه دشمن دشمن است **بیت الاهد** دلیل است  
بر شقاوت و دشمنان و جامه ناز و بدبختی و احوال دشمنان و علم و حبس و بند و زندان و سخن جینی و کسب حث  
و سب و محنت و سختی و وقت و غنا و سوزان و زندگان و کارهای کرشماتی آرد و بلا و دردی و علم دل و بهند  
و خوار و در و ماند دون و فحس و کاری که در زندان کسی کردن از طاعت باشد و بیمارها و کتک زندگان مایه  
فرزند و فرزند بیکم مایه اندر بود در کاری که بیش از سه بوده باشد و چهارم باریان و کتک و مبتلائی و  
مالها به ستم شعله و مال دزدان و بد رفتاران و عاصیان و چیزی که رفته باشد از مالها و بد رفتاری و دور و بی  
و بر نهایی در زندان هم بدین مثال است **بیت الفقر** دلیل است بر فقر و کم خوری و صاحبی که کسب نب  
یکه و بی با نفازه و نظر سوزان و کسان **بیت الفقر** دلیل است بر فقر و کم خوری و صاحبی که کسب نب  
بنازی زحل که بند و بر قوی و قوی طبیعت و بر کسب و مالیکت و دلیل است بر این مردم بر زن و  
و ساقها و مرق استخرا آنها و کورما و منانه و سپرز و کوش راست و پرستی که اندر تن آید کند و بگذرد است بر  
منسوبت و از علمها چون فلج و نفوس و مایه و لیا و کنگی و کری و آخ بدین ماند و دلیل است بر بیمارهای  
ضعف و دراز و غلها و از پیشها کشا و زنی و ملاجی و سفای دور و دراز و دریا و کوهها و مایه که کینه بایست  
کران و اندر نهایی صید و دلیل است بر استسکی و بزرگی اندر زده و اندر کارها و اندر بسیار خوردن  
و جگر کی دور و شقی و مناسبتها و دشوار و سخت و عمارت و زنها و آبادانها و بناها و اباها و صفت و جو بهایی  
بزرگ و مساحت و قسای و جری و مگر و جلیقه و حدر و درخت و کما آفتاب و نام و غضب و عمارت  
دکتن و بند و زندان و حبس و اسیری و شکستی و حد کردن هر کس را هر کس که کسب کند چون کرد  
خویشتن شود و اسنان و کسی را بیکی کتر خواهد و دلالت بر سیران و کدایان و علم و بیم و ترس و شدت  
دشقت و سختی و دشواری و تنگ روز کار و ممرک و میراث و نوحه و شیمی و بدلان و جیدان و برادر  
کلمان و بندگان و دزدان و دکر زبانان و جغاری و کفن دزدی و مرده سوزن و دلالت کوی و جینی  
و جادوی و شوی کی و دلیل است بر کارهای سخت و کزنده و دشوار و پیشها که مایه و بیم و بوست  
باشد در استی قول و صدق بود تا فاک زحل است **بیت مشتری** دلیل است بر کرم و تر است دلیل است  
بر زندگان و فرزندگان و میرگان و کمان و حکم در علمها و فانیان و انصاف دادن و حکم کردن میان مردمان

جید

جید

جید

جید

جید

جید

جید

جید



وراستی و حق و دین و عبادت و انکار کردن بکار با خیر و نه گفتن بود نزد پروردگار و معنی و موحدی و مصلحتی  
و نشان وظیفه یافتن بر دشمنان خویش و ریاست و بزرگوارت و شرف و کرامت و نیک بختی در راه بر او میدوید و شادی و رغبت  
کردن جمیع مال و دین و زناکری و نیکوئی معیت و سکون و جو عزدی و کارهای خیر و راستی کردن که با او بود با گونا  
دوست داشتن ریاست بر این شهر و یاری کردن هر کسی را در بزرگاری و عمارت سرای رفیع عالی و عهد و وفا کردن  
و مانند دست خستی و زینت و بسیار سخن و خوب زبانی و بسیار کارگزار و نیکو کردن کارهای مردمان و امر معروف  
فرمودن و از مکر نهی کردن **دلالة حق** طبیعت حق که خشک و فرود بی تلخ است و دلیلت بر اینست و سوغتن  
و غارت و کشتن و خون ریختن و کارهای ناچهاران پیش آمدن و سرهنگ و سپهسالاری کردن و لشکری و مجتهد با سلاطین  
و خوب کردن و مردمانی و سرکش و خیل جوانی و طلب بزرگی کردن و آراستن و تشبیه و تشبیه از نیکبختی و دور زدن و  
ولایت زنی و مکر کردن و شرفی کردن و غنبت و حرام را بجلال داشتن و عذاب کردن و بدین زندان و بریدن اندام  
و خوب زدن و بیکی جای گرفتن در سیم و ترس و خضوع و استکار و شتاب زدن و جفا کردن و بیش رفتن و کاز  
زندت و بد بختی و بد زبانی و سخن و بجز و بدید کردن دوستیها و محاسن جوانی و دل و کانی و دل و در غمی  
و بسیاری از مروج سخن چینی و بلندی و سوزن خوردن و خجاست و مکر و تباغ چیزهای نیک و زود کرد اندیشه  
رای از حال بجا آمدن و بدینمان و دل شری و استهزا کردن و دل خودی و بسیاری از شرف و شدت اندیشه و سرفراز  
و می خوردن و لواطت و مخفی و طلاق کردن و فرودی دیگر از بزرگان و بیطاری و ششایی و دار کردن و جوانی و شاد  
که با من باشد و خسته کردن کودکان و کور باز کردن و کفن اصبغیدن این همه از تاثیر **دلالة سخن** طبیعت  
شخصی کرم خشک است با و دلیل است بر تن و جان و روشنائی و عقل و فهم و بر بزرگ در پیشان و جباران و اشارت  
و جهالت مردمان و غالب گشتن بر چیز بی بخت و بزرگی و استکار کردن بر خیر و دوست داشتن نزدیک و جبار  
و بسیار گفتن سخن و بزرگان نزدیک بودند و شرف تمام شد و سوسنت باوی از دور ضعف کند و سوغالت  
دیدگاه ارتفاع باشد و گاه سقوط گاه سوغالت بود و گاه ضعف و دلیل کند بر کار با و نقص و حاکمی و بداران و برادر این  
و می خوردند هر کسی از وی خواهد بدید بزرگت بر سر و بزرگت بر سر و بزرگت بر سر و بزرگت بر سر و بزرگت بر سر  
باشد **دلالة زهره** طبیعت زهره سرد تراست و دلیلت بر زنان و مظهر بان و معنیان و شاعران و ماگردان  
و جوانان خود و پرهیز و بی رغبتی و زهره و میوه بانی بر بزرگان و عجب آورده و دوست داشتن  
توانگری و لهو و طرب و زینت و شادمانی و سماع و سحر و جادو و سحر و هواها و خوش نشو و خزل و نزد  
و شطرنج باختر و ناز کردن با زبان زانده و بزرگان از ناز و حواصم ازاده باشند و سردی و کوی و بسیاری  
خویش و در روح گفتن و بکار داشتن سگالت و کلمه بسیار کردن و مجامعت بسیار کردن و بردت  
دانشن فرزندان و دل نهادن بر کسی بدوستی و نیک بختی و سخاوت و جمال و عشق و شیرین سخن  
و قوت و ضعف جان و قوی و ضاعتها خوشتر و نیک و نازح سخاوت و راستی زاده و بی گناه  
و نشستن اندر بازار و عطاری و دزیری و در نیک زری همه از تاثیر **دلالة عطارد** آقا  
عطارد مروج است با هر کوی که بزرگ دلیلت و کوه کانی و جوانان و برادران خود و دوری روست  
و در بیوت و عقل و سخن کونی و کلام و کجاستها کجاستها و اخبار و یاد داشتن سخنان و اجادیت و علم و لغت  
و آموختن علوم و اداب و مناظره و فلسفه و دانشن چیزهای متغیر و حساب و مباحثه و هندسه و علوم علوی و در  
و علم زمین و نجوم و فیض و خیالها انسان کار و حکمت و کماهای دور سخن و بلاغت و فصاحت و شیرین  
سخن زود گوئی و بیان کردن و مشغول بودن از علوم و یاد و فهم و تناسب علم و فصاحت و سوغالت و کباب  
خواندن و بنساختن و بواترنا و بنساختن و دروغ گفتن و زور و استهزا و کجاستها بزرگ ساختن و اندر رفتن  
بازها مردمان و کوی شادی و تناسخ مال و اوقات کردن و بزرگ کاینها و مروج و شرفی و کوه و ستودن با نازی در  
کشیدن و حضورها و مکر و خجاست و کسب از زار و احوال و جزئیات و عداوت کننده بود و ترسند از  
دشمنان و شتاب زده اندر کارها و گوناگون و زبان آوری و در بانی و دوست داری و در جیب و پاک بینی و  
زودن و کارهای خدای قالی با و نگاه دارند و جری و برادران خویش و نیک نام بود و هر دو فرسخ زوزی  
از هر صانع و زبیک بود اندر کارها و تمام کردن کارها و در نیک نامی و در نیک نامی و در نیک نامی و در نیک نامی  
و چنانی و دلیلت بر خشمها آب و جوهای درودها و راهها و در نیک نامی و در نیک نامی و در نیک نامی و در نیک نامی  
تراست و اندر وی جوارت عازر خونی است و سبکست و شبانته بهر کاری و دلیل ابتدا بهر کار است

نیک ز  
بر باج ص

بر ملک و اشارت و سعادت معاش و نظم یافتن بر چیزی که خواه و بیش زهن در علوم دین و علوم غیبی  
و بسیاری فکر اندر کارها و حدیث جان و هندسه و علم زمین و آبا و تقدیر ایشان و حساب و طبع عقل  
و دلیلت بر زنازی که عورت دارند و برتر و کجا و زنان حامل و برترین و احوال وی و ماگردان و خواهر  
ماگردان و یگان و خواهران کلان تر و رسولان و نیکان و جزها و جاسوسان و گردن بایان و در فرخ  
گویان سخن چین ملکست با ملک بنده است با بنده و با هر کس بچون وی باشد فرامشت کار و خضایت کرد  
سلیم دل باز ارد از بیمار ناک بیمار دارند و اجسام بیماران و نوبی ستی و فراخی اندر طعم و کم نیک باشد  
اینست که با کردم افعال خفیه گویند چون سعد باشد از سعادت یگرددیم ز ناکت باشد و چون سخن باشد از سخن  
از تباغ با کردیم زیارت باشد و بسیار چیز است که اندر یک گویند و کون فعل است بر ضد یکدیگر از آنکه نگاه  
باید داشتن و سگری تا جایگاه او چگونه است و اتصال سعد و سخن و جفا و شهادت او و بگری تا نماند تا اثبات  
بدای بر تحقیق و زود معلوم شود و آنست علم با کس آب **باب مفاخ القضا فصل اول**  
**دانشن صلات کجاست** اما آن چیز که تمام کند حاجتها را و دلیل است بر بر آمدن مردمان  
از علم نجوم آنتی اهل این صناعت اندر وی سخن گفتارند و آن جمله برسی و شیخ وجه است اول  
نقارت و اتصال و اطراف عالی السیر و حنی السیر و نقل و جمع **رد النور** سخن  
دفع طبیعت دفع قوت دفع طبقتون دفع تدبیر **رد الکتاب** اعتراض **مقااض**  
فقط النور نکر و مکافات **قول** سبالت قوت ضعف کوشن محصور **مقااض**  
نیک است هر خبر اقبال ادبار مراعت مبتز قوت قوت خانها بر هر یک خاصه بشرح  
نیازکنیم شانه تک است بدانکه نظر از بر وجه بود جنابک خانه سیم و چهارم و پنجم و هفتم و هشتم و نهم و دهم  
و یازدهم اگر کوهک یا سهم اندرین خانه بود بطلان ناظر خواهد و قوی ترین نظر آن بود که بدرجات یکی باشد  
اما اتصال آن بود که کوهک زود روی بر آن رو متصل شود چون میان ایشان بعد بود بقدر در چهارم  
خویش رودنه با اتصال خواهد و چون بدقیقتی شود نگاه شود و **امت اتصال** مقارنه هم  
برین سبب است و اگر جز بین ایشان قران تمام شود بر و بقوت مران بیکدیگر باشند و اگر کوهک یا ایشان متصل  
شود کوهک طبع این دو کوهک باشد قران کردند و اقا اتصال دیگرست که از اتصال عرضی خواهند و آن  
چنانی باشد که کوهک مقارنه باشند هم در مخرج را بر باشد اندر یک جهت یکی در یکی یکی را بر سبب  
دیگر است که در تقابل یکدیگر باشند یک صحابه باشد در حال دیگری هابط بود در حال و در حال  
یک باشد و حد سیم و است لا ناظر باشند از تکیه یا تکیه سیم یا تکیه یکی صحابه باشد اندر شمال  
و دیگری هابط بود اندر جنوب یا یکی صحابه بود اندر جنوب دیگری هابط باشد در شمال این همه یا در اتصال  
عرض است و چون بیکدیگر از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت یکدیگر باشد اما در جهت باشد که اتصال  
عرض بود شان چون جهت عرض مخالف شدند پس اتصال منقطع شود بسیار بود که کوهک یا کوهک دیگر متصل  
بود و بطول و عرض با ستاره متصل و این جهت را گفته است و زود و نوبس حکیم است که بنده بگرد دوم  
متصل باشد مخرج از طول و عرض مشتری متصل باشد با طول مشتری متصل باشد و بعضی مخرج متصل بود  
و اتصال مخرج طول مخرج دلیل کنند یافتن بنده کخته و با اتصال مشتری بطول یا بعضی دلیل  
که این بنده کخته و همدان عقوبت و خشنود شود خداوندش و قوی تر نگاه باشد که اتصال از  
صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب حد و تلبسته و وجه باشد و قوی تر نگاه بود که اتصال طول و عرض  
یک جای بود که کوهک هر چمن بود **دلالة هر ظرف ننگ و نوجی** در کت از اتصال و اطراف یکی  
را اتصال طبعی است و اندر سایل و مواجد بسیار بکار آید جنابک اتصال از روج سعد  
المطلوبه با روج سعده الصاقا بود و سیم و بیان او فرود زیا که کنیم اما اطراف آن بود که کوهک  
از یکی منصرف شود که بنامی جمع خویش از وی دور شود از اتصال با از این رانصاف خواهند و اطراف  
**اما خالی السیر** آن بود که کوهک منصرف شود از اتصال و هیچ ستاره دیگر متصل نشود تا ملاک است  
اندرین برج بود **اما حنی السیر** آن باشد که ستاره اندر زمین باشد و هیچ کوهک یا کوهک متصل نشود البته  
و این حال هر قدر را باشد نگاه اتصال وی بصاحب حدش باشد چون از آن حد بیرون آید نگاه منصف  
باشد از آن حد و بعد دیگر متصل باشد سخن بوی رود تا نگاه که اتصال کند کوهک یا **اما نقل** برد و پره  
از

ان

مربع م

مقارنه م



کلی است که کوکی سبک و متصل شود بکران رو و آن کران متصل شود بدیگری نور این بدان نقل کند  
 چنانکه متصل شود ز نهره و ز نهره متصل شود بدیگری نهره نازل بود و آن و جبا اول جهان بود  
 ماه متصل شود بطار و از وی منصرف شود بار شتری اتصال کند این هر دو وجه را نقل النور خوانند این حاجت  
 باید بدست متوسطان و اما فی النور ان بودن سبکی کوک دو یا سه کوک یکی متصل شود جمع کند نور را و بسا  
 طبیعتا ایشان را و حاجت تمام کند و اما در النور در دو وجه است که دلیل طلوع و دلیل غروب است یکی  
 متصل نباشد و نظر نبودشان بیکدیگر و کوک دیگر نظر کند بانصال کننده انکامان کوکها را بانصال کند بانظر  
 کند بانصال کننده انکامان نوران کوک را بدان جایگاه بر کند و در دو وجه است که در صفا خطی که با حاجت  
 بیکدیگر نظر کنند و بانصال انگاه کوکی میان ایشان نور نقل کند و ازین بدان رو کند نور و تمام کند حاجت  
 شوشلی و اما مع بر دو رویت و جد اول است که بمقارنه باشد و ان جهان بود که سبک کوک  
 سبک برنج باشد بدرجات مختلف و کوک کران رو در بسیار درجه باشد و کوک میان را اتصال کن سبک کوک  
 منع کند از جهت آنکه درجه مانع از دیگر بود تا انگاه از وی بگذرد و ان وی چنانکه در عمل باشد بیست  
 درجه و خطار درجه باز درجه و نهره درجه درجه خطار در اتصال نهره زحل منع کند تا انگاه که خطار در منصرف شود  
 و اتصال پس از ان نهره را بود و فیصرا این جهان باشد که سبک کار را طلب کند بدان برسد کاری دیگرش پیش آید  
 و پس از ان ان امید را بداند از وسع و جوش بود و کوک کران و جوا و جوه است که کوک  
 با کوکی دیگر اندر یک برنج باشد بیکدیگر متصل و کوک دیگر متصل باشد بقابل انکه سبک نظر این کوک که مقارنه  
 باشد باطل کند ان نظر مانع کند اتصال را هر چند که در جهای ایشان یکی بود و چون تحت اتصال کوک ناظر را  
 بود انگاه کوک قران کننده را این حال با اتصال باطل نتواند کرد **دفع الطبیعه** ان باشد که کوکی متصل شود  
 بصاحب برنج خویش یا بصاحب شرف خویش یا بصاحب حد یا منقلبه یا وجه این کوک طبیعتا ان کوک بوی دهد و حد  
 تمام کند **دفع القوه** ان باشد که کوک اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش یا اندر حد یا منقلبه و وجه خویش باشد  
 بکوکی دیگر متصل شود قوت خویش بدهد **دفع الطبیعیان** ان باشد که کوکی در راجع خویش بود و کوکی متصل  
 شود ان کوک هم اندر راجع خویش بود چنانکه ز نهره بیشتر متصل شود از جهت ان دفع الطبیعیان است  
 تا چنانکه نهره بیشتر متصل شود و ز نهره در نور شتری در حوت بود و در دو وجه است که از جزو خویش اتصال  
 کند چون اتصال کوک در هر دو و اندر جایگاه روز باشد و همچنین کوک شبی اندر مکان شبی اتصال کند بیکدیگر **دفع**  
**دفع التبران** بود که کوکی بکوکی دیگر اتصال کند بهر حال که باشد تغییر خویش بدان کوک دهد و اما در  
 رو و وجاست دفع اول است که کوکی بکوکی متصل شود ان قابل التبرکت الشعاع باشد سواد که نور  
 وی بیدر در کند نور وی را بوی و وجه دوم است که متصل شود بکوکی راجع بوی در کند ان بدینست بود  
 از جهت رحمت را و وجهی این رد صلاح و نیکی باشد و بود که در بعضا دمار و صلاح برسد به است اول آن  
 بود که دفع التبران نور وی بتدبیر مدفع الیه بود ان باشد که دفع التبرکت شعاع باشد و مدفع محرق  
 باشد یا راجع بهر دو و اندر و ند باشد یا قابل التبرکت شعاع باشد مدفع مدد که تا کوک تا محرق یا راجع بتدبیر  
 حاجت تبا که جز در کند قابل سوی دفع بتدبیر خویش و کوک دفع اندر راجع گاه نیکی باشد از حاجت تمام شود  
 پس از انک تبا شده باشد فاما ردی که بفلسه و تبا هم بود و وجه است اول ان باشد که کوک دفع ساقط بود  
 یا راجع یا محرق و مدفع خالی اندر و ند بود یا قابل التبرکت شعاع بود در وجه حال رحمت یا احتراق  
 یا سقوط و نتواند تمام سوسین مدقانی تمام سواد دادن بدین خویش بوی حاجت ساه کند پس از ان که نهره  
 باشد و وجه دوم ان بود که دفع و قابل هر دو ساقط یا محرق باشد رد کند این اوی بدینست باشد از  
 جهت رحمت یا احتراق و تبا که تدبیرا و دفع راجعت تمام دادن تدبیر باشد چنانکه بعد از ان حاجت را نتواند  
 بود و نه آخر **دفع امکات** ان باشد که کوکی بیکدیگر متصل شود پیش از انک بوی سرد راجع شود اتصال  
 باطل شود و اما در این ان بود که کوکی باشد سبک رو و بسیار درجه باشد و کوکی کران رو ترازوی و کم درجه  
 تر باشد از اول کوک سبک رو تر از اول خواهد که اتصال کند بدان کوک کران رو و ان کوک اول  
 راجع شود بان کران رو و متصل شود بحال رحمت تا انگاه که منصرفی کرد انگاه کوک سیوم را باشد اتصال  
 بدین کوک راجع ند بدان کوک کران رو **دفع اموات** ان باشد که کوکی بونده باشد بانصال بیکدیگر پیش از انک  
 بوی رسد ان کوک قابل خویش برنجی دیگر و چون این دفع بر کوکین کند پیش از انک اتصال کند کوک دیگر

نور از ان قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند **دفع النور** بر سه وجه است و حاصل  
 اینست که کوکی خفیف خود را که اتصال کند بکوکی بصل و اندر راجع دوم خفیف کوکی دیگر باشد پیش از انک  
 ان کوک اول با دوم اتصال کند این کوک که اندر راجع دوم خفیف باشد راجع شود بدین خفیف متصل شود و در  
 نور این کوک دوم را بقران و بیشتر این جهان باشد که حد او در مسلمانان را بخورد تا کسی ساند که حاجت وی را  
 تبا کند و طفر زاید و وجه دوم آن باشد که کوکی خفیف متصل شود کوکی بصل و این خفیف درجه  
 بصل رسد این بصل بدیگر کوکی بصل بر او وی باشد متصل شود و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال اول او را  
 و نفس این جهان باشد که سبک پیش از انک که حاجت خویش برسد که دیگر بدید آید و این حاجت بدان که سبک  
 و تمام شود و این سبک محوم باشد و وجه سوم ان بود که کوک متصل شود کوکی که در حد و حاجت بود ازین رو  
 حاجت را تمام کند و در سبک **دفع اموات** ان باشد که کوکی در راجع خویش بود یا در راجع خویش کوکی  
 با وی متصل شود و وی بکوکی متصل شود که دوست وی بود یا از صاحب منقلبه او باشد و با صاحب جمع  
 وی باشد یا کوک دفع راجع را قابل را شهادت باشد اندر راجع خویش پس جمعین بود از ان بیوار ان هوس  
 بیرون آمدن یاری راجع بود بروی یا انگاه که روی نعت یا نعت اندر هبوط خویش افتد یا اندر سر بدان کوک  
 متصل شود یا دیگر که بعد از ان جایگاه صفت کردیم ح بیرون آوردن از ان هبوط و از ان نعت را و فکاره  
 باشد که روی بود و تمکانات گذارده باشد و باشد که صاحب شرف راجع کوک را صاحب طاعت خوانند **دفع اموات**  
 ان باشد که کوکی بکوکی متصل شود از راجع وی یا از شرف وی یا از حد و منقلبه و وجه وی انگاه قبول کند  
 با متصل شود دفع بقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و منقلبه و وجه دفع بود و هم قبول بود اما قوی تر  
 قبول از خانه و از شرف بود اما قبول حد و منقلبه و وجه منقلبه که هم حد و منقلبه و وجه هر باشد  
 ان قبول تمام باشد و این صاحب راجع هر یک بر راجع نظر ان اتصال و کتب اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوک  
 اندر سبک بیکدیگر باشد یا اندر شرف راجع باشد یا در حد و منقلبه یا باشد یا اندر راجع منقلبه  
 القوه باشد یا اندر راجع هر یک کوک را یا باشد بیکدیگر قبول کند از جهت اتفاق طبیعت این راجع  
 هر یک بر او بعد ان قبول کند بیکدیگر از جهت اعتدال طاعتان و زحل و در قبول کند بیکدیگر از جهت  
 و سبک و قدس قبول یعنی قوی است و بعضی میان بعضی کمتر است اما قبول قوی بیشتر قرار باشد از شرف  
 هر دو قبول کند از نهره راجع هر دو قرار از ان جهت که قبول استقبال کرده است و اما جوی اتصال از نهره  
 باشد راجع راجع را در وی تراغ باشد ان قبول طبیعت باشد و قبول راجع باشد و خطار در راجع کوکی را قبول  
 کند از سبک ان نیز قوی قبول باشد و قبول وسط ان باشد که دو کوک بیکدیگر قبول کند از خانه یا از شرف  
 یا از حد یا از منقلبه یا از وجه و اگر این تراغها در واسه جمع شود قبول تمام کوکی باشد و اما قبول دوم ان  
 باشد که از یکدیگر خطا باشد جز حد یا وجه یا منقلبه یا حد بیکدیگر قبول کند از جایگاه طبیعت چون  
 راجع و مانند آن که صاحبی است کوک ان باشد که نظر سواد لن بود نیکت یا بتدبیر یا بتبرک  
 یا مقارنه و کسان از وی ساقط باشد یا بصورتین السعیدین باشد یا بصورتین الیه و ان انگاه بود که اندر قلب  
 افتاب باشد میان وی و میان افتاب شازده و خفیف پیش باشد یا شازده و خفیف پیش از این چنین  
 نیاید سعادت اندر سبک سعادت افتاب بود که در سبک یا بنظر خود در مسعود بود و راجع  
 السیر و زواید النور و زواید الود یا اندر حشر خویش یا اندر طبع خویش باشد جزو خانه یا شرف یا حد یا منقلبه  
 یا وجه دفع اندر راجع جمع یا مقبول بود یا اندر حشر خویش باشد یعنی کوک در اندر راجع راجع فوق الارض و  
 تحت الارض و گاه اندر راجع ماله و شرف و جزو اندر خط سواد ان باشد همچنان باشد که اندر خطوط  
 خویش اندر اند و اما بدانک سعادت بر سه گونه است مضاعفه السعادات است و سعاده و کثر  
 ازین و اما مضاعفه العمله ان باشد که کوکی اندر راجع باشد که در راجع دو سعادت بود یا به  
 چنانکه خطار که اندر سبک باشد و وی را دو سعادت بود خانه و شرف اگر با هم این هر دو سعادت بود سبک  
 باشد و اگر طالع باشد چهار سعادت باشد سعادت خانه و شرف و حد و وجه اما سعاده ان باشد که کوکی اندر خانه  
 باشد که ان راجع با اعتدال طبع وی نعت در موافق تراغ وی جهان بجهت زحل در دو و شتری در حوس در راجع  
 در حشر و زواید النور و شرف و در خانه خویش و اما ان که ازین است سعادت هم در لاله کند راجع ان  
 چنان باشد که کوک اندر راجع ان خانه خلاف طبع بود جزو راجع در جوی و شتر در حوت و در راجع

دفع النور بر سه وجه است و حاصل  
 اینست که کوکی خفیف خود را که اتصال کند بکوکی بصل و اندر راجع دوم خفیف کوکی دیگر باشد پیش از انک  
 ان کوک اول با دوم اتصال کند این کوک که اندر راجع دوم خفیف باشد راجع شود بدین خفیف متصل شود و در  
 نور این کوک دوم را بقران و بیشتر این جهان باشد که حد او در مسلمانان را بخورد تا کسی ساند که حاجت وی را  
 تبا کند و طفر زاید و وجه دوم آن باشد که کوکی خفیف متصل شود کوکی بصل و این خفیف درجه  
 بصل رسد این بصل بدیگر کوکی بصل بر او وی باشد متصل شود و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال اول او را  
 و نفس این جهان باشد که سبک پیش از انک که حاجت خویش برسد که دیگر بدید آید و این حاجت بدان که سبک  
 و تمام شود و این سبک محوم باشد و وجه سوم ان بود که کوک متصل شود کوکی که در حد و حاجت بود ازین رو  
 حاجت را تمام کند و در سبک **دفع اموات** ان باشد که کوکی در راجع خویش بود یا در راجع خویش کوکی  
 با وی متصل شود و وی بکوکی متصل شود که دوست وی بود یا از صاحب منقلبه او باشد و با صاحب جمع  
 وی باشد یا کوک دفع راجع را قابل را شهادت باشد اندر راجع خویش پس جمعین بود از ان بیوار ان هوس  
 بیرون آمدن یاری راجع بود بروی یا انگاه که روی نعت یا نعت اندر هبوط خویش افتد یا اندر سر بدان کوک  
 متصل شود یا دیگر که بعد از ان جایگاه صفت کردیم ح بیرون آوردن از ان هبوط و از ان نعت را و فکاره  
 باشد که روی بود و تمکانات گذارده باشد و باشد که صاحب شرف راجع کوک را صاحب طاعت خوانند **دفع اموات**  
 ان باشد که کوکی بکوکی متصل شود از راجع وی یا از شرف وی یا از حد و منقلبه و وجه وی انگاه قبول کند  
 با متصل شود دفع بقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و منقلبه و وجه دفع بود و هم قبول بود اما قوی تر  
 قبول از خانه و از شرف بود اما قبول حد و منقلبه و وجه منقلبه که هم حد و منقلبه و وجه هر باشد  
 ان قبول تمام باشد و این صاحب راجع هر یک بر راجع نظر ان اتصال و کتب اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوک  
 اندر سبک بیکدیگر باشد یا اندر شرف راجع باشد یا در حد و منقلبه یا باشد یا اندر راجع منقلبه  
 القوه باشد یا اندر راجع هر یک کوک را یا باشد بیکدیگر قبول کند از جهت اتفاق طبیعت این راجع  
 هر یک بر او بعد ان قبول کند بیکدیگر از جهت اعتدال طاعتان و زحل و در قبول کند بیکدیگر از جهت  
 و سبک و قدس قبول یعنی قوی است و بعضی میان بعضی کمتر است اما قبول قوی بیشتر قرار باشد از شرف  
 هر دو قبول کند از نهره راجع هر دو قرار از ان جهت که قبول استقبال کرده است و اما جوی اتصال از نهره  
 باشد راجع راجع را در وی تراغ باشد ان قبول طبیعت باشد و قبول راجع باشد و خطار در راجع کوکی را قبول  
 کند از سبک ان نیز قوی قبول باشد و قبول وسط ان باشد که دو کوک بیکدیگر قبول کند از خانه یا از شرف  
 یا از حد یا از منقلبه یا از وجه و اگر این تراغها در واسه جمع شود قبول تمام کوکی باشد و اما قبول دوم ان  
 باشد که از یکدیگر خطا باشد جز حد یا وجه یا منقلبه یا حد بیکدیگر قبول کند از جایگاه طبیعت چون  
 راجع و مانند آن که صاحبی است کوک ان باشد که نظر سواد لن بود نیکت یا بتدبیر یا بتبرک  
 یا مقارنه و کسان از وی ساقط باشد یا بصورتین السعیدین باشد یا بصورتین الیه و ان انگاه بود که اندر قلب  
 افتاب باشد میان وی و میان افتاب شازده و خفیف پیش باشد یا شازده و خفیف پیش از این چنین  
 نیاید سعادت اندر سبک سعادت افتاب بود که در سبک یا بنظر خود در مسعود بود و راجع  
 السیر و زواید النور و زواید الود یا اندر حشر خویش یا اندر طبع خویش باشد جزو خانه یا شرف یا حد یا منقلبه  
 یا وجه دفع اندر راجع جمع یا مقبول بود یا اندر حشر خویش باشد یعنی کوک در اندر راجع راجع فوق الارض و  
 تحت الارض و گاه اندر راجع ماله و شرف و جزو اندر خط سواد ان باشد همچنان باشد که اندر خطوط  
 خویش اندر اند و اما بدانک سعادت بر سه گونه است مضاعفه السعادات است و سعاده و کثر  
 ازین و اما مضاعفه العمله ان باشد که کوکی اندر راجع باشد که در راجع دو سعادت بود یا به  
 چنانکه خطار که اندر سبک باشد و وی را دو سعادت بود خانه و شرف اگر با هم این هر دو سعادت بود سبک  
 باشد و اگر طالع باشد چهار سعادت باشد سعادت خانه و شرف و حد و وجه اما سعاده ان باشد که کوکی اندر خانه  
 باشد که ان راجع با اعتدال طبع وی نعت در موافق تراغ وی جهان بجهت زحل در دو و شتری در حوس در راجع  
 در حشر و زواید النور و شرف و در خانه خویش و اما ان که ازین است سعادت هم در لاله کند راجع ان  
 چنان باشد که کوک اندر راجع ان خانه خلاف طبع بود جزو راجع در جوی و شتر در حوت و در راجع

قول کند

دفع النور

دفع النور بر سه وجه است و حاصل اینست که کوکی خفیف خود را که اتصال کند بکوکی بصل و اندر راجع دوم خفیف کوکی دیگر باشد پیش از انک ان کوک اول با دوم اتصال کند این کوک که اندر راجع دوم خفیف باشد راجع شود بدین خفیف متصل شود و در نور این کوک دوم را بقران و بیشتر این جهان باشد که حد او در مسلمانان را بخورد تا کسی ساند که حاجت وی را تبا کند و طفر زاید و وجه دوم آن باشد که کوکی خفیف متصل شود کوکی بصل و این خفیف درجه بصل رسد این بصل بدیگر کوکی بصل بر او وی باشد متصل شود و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال اول او را و نفس این جهان باشد که سبک پیش از انک که حاجت خویش برسد که دیگر بدید آید و این حاجت بدان که سبک و تمام شود و این سبک محوم باشد و وجه سوم ان بود که کوک متصل شود کوکی که در حد و حاجت بود ازین رو حاجت را تمام کند و در سبک دفع اموات ان باشد که کوکی در راجع خویش بود یا در راجع خویش کوکی با وی متصل شود و وی بکوکی متصل شود که دوست وی بود یا از صاحب منقلبه او باشد و با صاحب جمع وی باشد یا کوک دفع راجع را قابل را شهادت باشد اندر راجع خویش پس جمعین بود از ان بیوار ان هوس بیرون آمدن یاری راجع بود بروی یا انگاه که روی نعت یا نعت اندر هبوط خویش افتد یا اندر سر بدان کوک متصل شود یا دیگر که بعد از ان جایگاه صفت کردیم ح بیرون آوردن از ان هبوط و از ان نعت را و فکاره باشد که روی بود و تمکانات گذارده باشد و باشد که صاحب شرف راجع کوک را صاحب طاعت خوانند دفع اموات ان باشد که کوکی بکوکی متصل شود از راجع وی یا از شرف وی یا از حد و منقلبه و وجه وی انگاه قبول کند با متصل شود دفع بقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و منقلبه و وجه دفع بود و هم قبول بود اما قوی تر قبول از خانه و از شرف بود اما قبول حد و منقلبه و وجه منقلبه که هم حد و منقلبه و وجه هر باشد ان قبول تمام باشد و این صاحب راجع هر یک بر راجع نظر ان اتصال و کتب اتصال قوی تر و بهتر و اگر دو کوک اندر سبک بیکدیگر باشد یا اندر شرف راجع باشد یا در حد و منقلبه یا باشد یا اندر راجع منقلبه القوه باشد یا اندر راجع هر یک کوک را یا باشد بیکدیگر قبول کند از جهت اتفاق طبیعت این راجع هر یک بر او بعد ان قبول کند بیکدیگر از جهت اعتدال طاعتان و زحل و در قبول کند بیکدیگر از جهت و سبک و قدس قبول یعنی قوی است و بعضی میان بعضی کمتر است اما قبول قوی بیشتر قرار باشد از شرف هر دو قبول کند از نهره راجع هر دو قرار از ان جهت که قبول استقبال کرده است و اما جوی اتصال از نهره باشد راجع راجع را در وی تراغ باشد ان قبول طبیعت باشد و قبول راجع باشد و خطار در راجع کوکی را قبول کند از سبک ان نیز قوی قبول باشد و قبول وسط ان باشد که دو کوک بیکدیگر قبول کند از خانه یا از شرف یا از حد یا از منقلبه یا از وجه و اگر این تراغها در واسه جمع شود قبول تمام کوکی باشد و اما قبول دوم ان باشد که از یکدیگر خطا باشد جز حد یا وجه یا منقلبه یا حد بیکدیگر قبول کند از جایگاه طبیعت چون راجع و مانند آن که صاحبی است کوک ان باشد که نظر سواد لن بود نیکت یا بتدبیر یا بتبرک یا مقارنه و کسان از وی ساقط باشد یا بصورتین السعیدین باشد یا بصورتین الیه و ان انگاه بود که اندر قلب افتاب باشد میان وی و میان افتاب شازده و خفیف پیش باشد یا شازده و خفیف پیش از این چنین نیاید سعادت اندر سبک سعادت افتاب بود که در سبک یا بنظر خود در مسعود بود و راجع السیر و زواید النور و زواید الود یا اندر حشر خویش یا اندر طبع خویش باشد جزو خانه یا شرف یا حد یا منقلبه یا وجه دفع اندر راجع جمع یا مقبول بود یا اندر حشر خویش باشد یعنی کوک در اندر راجع راجع فوق الارض و تحت الارض و گاه اندر راجع ماله و شرف و جزو اندر خط سواد ان باشد همچنان باشد که اندر خطوط خویش اندر اند و اما بدانک سعادت بر سه گونه است مضاعفه السعادات است و سعاده و کثر ازین و اما مضاعفه العمله ان باشد که کوکی اندر راجع باشد که در راجع دو سعادت بود یا به چنانکه خطار که اندر سبک باشد و وی را دو سعادت بود خانه و شرف اگر با هم این هر دو سعادت بود سبک باشد و اگر طالع باشد چهار سعادت باشد سعادت خانه و شرف و حد و وجه اما سعاده ان باشد که کوکی اندر خانه باشد که ان راجع با اعتدال طبع وی نعت در موافق تراغ وی جهان بجهت زحل در دو و شتری در حوس در راجع در حشر و زواید النور و شرف و در خانه خویش و اما ان که ازین است سعادت هم در لاله کند راجع ان چنان باشد که کوک اندر راجع ان خانه خلاف طبع بود جزو راجع در جوی و شتر در حوت و در راجع



**وزمه در میزان** و عطار در **جوزا و اما قولت** کوکبان باشند که خاصه باشد در شمال یا صاحب باشند  
فکت اوج یا اندر بالی باشند و چون از شعاع من باشد با اندر و تد باشد با اندر با اندر با اندر با اندر  
ملوی مشرق باشند از آفتاب خاصه آفتاب باشند از انفر من عال نظر شد پس باشد قوی باشند یا اندر در  
مگر باشند چون من اندر من مذکر باشد با اندر در ج مذکر باشد قوی باشد منگ منگ اندر در ج منزه اما قولت ان  
کوک سفا است مغزین باشند یا اندر در ج منوت باشند **اما ضعف** کوکب دلاله تصات منطقت آن  
باشد که بطای السیر باشد یا اندر مقام اول باشد یا ربع باشد و بدترین رجوع سفلیان باشد  
خاصه که با رجعتشان در احتراق بود ماکو که اندر سخت الشعاع باشد یا اندر در سخت عظمه که کوکب در در ج  
حالی بود یا در درجات ماده بود و سخت الارض بود و سبب قوی الارض یا اندر هبوط خویش باشد یا اندر هبوط  
یا جنوبی باشد یا ساقط باشد از نزدی الارض و در نظر محتر و باشند از فوزه در ج میزان است تا سه درجه  
عقب از بر این جایگاه هبوط نیز است مگر و بال باشند که جایگاه طلوع خویش است یا متصل باشند  
بکوک راجع باشد یا هبوط یا ساقط و از ایل یا موصول باشند یا اندر غرمت باشند و سرنگاه بود حال السیر  
باشد که سعدی تافرا باشد و از علویان که مغزین باشند از آفتاب اندر من منوت باشند یا غرمت باشد که فرایند  
و از وضعی سفلیان که بال و من ترن باشد اندر در ج منکرها ها خوب است کوکبان باشند که نظر خویشان باشد  
یعنی در ربع و مقابل و شد پست و سبب قوی در میان که از حد کوکبی باشد یا اندر در ج منکرها ها خوب است  
خانهای کوس یا بعضی کوس مستقیماً باشد و در ج منکرها از جایگاه وی و بدترین این جایگاه بود آن  
کس قول نکند یا مخفانه سخن باشد یا ربع یا متعالی و اما از این وقت جز بهر آن خویش باشد یا خود را من خوب  
بود میانه ایشان که از دوازده درجه باشد از جهت آنکه اندر عقده باشد و در انگاه بود یا با راس ما از  
بود و میان ایشان چهار درجه بود از پیش یا از پس و میان قمر و راس است و از دوازده درجه باشد از پیش یا از پس  
سعدت بود که در ج منکرها کوکب و ایل و علویان فلسفه که راس طبیعت زیاد است که سهدان مادی باشند  
سعدت بیقرار است و کسان با وی باشند که از کجاست و از این جهت که بود که کجاست گفتند که این با  
سعدت است و با سخن و دنیا با سخن سعدت که از خوشتر نگاهد و با سخن است که از سعادتش کند  
**اما مضمون الحجاب** آن باشد که کوکبی اندر در ج باشد و یا در ان ربع از سوی کس باشد یا شعاع خشی باشد  
و از پس نیز خشی باشد یا شعاع خشی باشد و کوکبی از بخش بقا باشد و نظر و شغل شود و کس بران حال  
که کفیم وجه دیگر ان باشد که کوکبی اندر در ج باشد و کس از شعاع بود یا شعاع وی اندر در ج دوم  
دوی و خشی دیگر یا شعاع او اندر در ج دو ازم او باشد و اگر کوکبی باشد اندر در ج و حال طالع بدین صفت بود که  
ما روج دیگر از طالع یا ان ربع که بدین صفت بود و سخن باشد خصوص العسین خوانند که آفتاب باشد  
بدان که کوکب خصوص نظر کند با بدان ربع خصوص و میان ایشان که از هفت درجه بود پس آن کجاست خصوص آنکس  
و اگر خصوص ربع باشد خاصه و سبب قوی نظر کند ماسخن از کجاست باک شده شود و اگر در ربع یا کوکب خشی  
سعدت باشند از بهترین و نیکو ترین و قاضی ترین سوادها باشد **اما مضمون** در بر از دوه و ج است  
اقول آن بود که شکست باشد و سوادها بران باشد که سبب قوی اندر در ج افندی ان ربع طالع مملود سی باشد یا شکسته  
یا ربع ما مقابل باشد پس طالع باشد و چون ان باشد که سخت الشعاع باشد از پیش و از پس بدوازده درجه  
هم کار را نشاید مگر کار با این ربع را و سوادها ان بود از دقیقه استقبال یا در صفر و از دوه درجه باشد از پس  
یا از پس و چهارم از همه که با بخشان باشد نظر یا اتصال یا تو این و همچو آن باشد در ان شعاع در ان شعاع ربع  
و شمس آنکس با راس قوت باشد و میان ایشان دوازده درجه پیش یا از پس در صفت آنکس جنوبی باشد یا از  
باشد که جنوب در همت آن باشد از نظر طریقه و محتر باشد از دوه درجه باشد از پیش یا از پس در ان شعاع  
باشد در همت کسان که هم آن باشد بطای السیر باشد که کمتر از سوادها بود و ان سیرده درجه دوازده دقیقه  
است و با دوه آنکس اندر در ج منکرها را از ان شعاع است که راجع است که در کوکب منکرها بود  
فوق الارض باشد و سخت الارض اندر در ج منکرها کوکب منوت اندر در ج منکرها منکرها منکرها منکرها  
و ج بود فوق الارض و سخت الارض منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها  
کلی افندی کس ربع علویان ربع مذکر باشد که از این منوت است که ان از جهت آنکس علوی است که منکرها منکرها  
بر سعادت و اعتدال و اگر در طالع منکرها باشد دلیل که در طالع اعتدال و کمال **اما اقبال** آن باشد که کوکب

در ان ربع سوادها ...  
بر ان ربع سوادها ...  
بر ان ربع سوادها ...  
بر ان ربع سوادها ...  
بر ان ربع سوادها ...

اند و تد باشد یا در مایل دت و مقبول باشد در ربع وی را مقبل خوانند اما ادیان آن بود که کوکب  
بنا قیام باشند از دت و از نظر ما ریل و هیچ و تد را نظر بود و سوادها بر ان ربع وی باشد یا معون بود **اما**  
**نمایند** ان باشند که کوکبی را اندر در ج منکرها را از دوه درجه باشد یا در ان ربع باشد صاحب منکرها  
این جای باشد **اما مضمون** آن باشد که کوکبی را اندر در ج منکرها باشد و سوادها بر ان ربع باشد  
در این کوکب یعنی غالب گفته **فصل دوم در اندر در ج منکرها** منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها منکرها  
**الفقه** و مضمون الطایر بر چهار بیکدیگر نظر کند از دوه بیکدیگر موافق اندر در ج میزان را متفق المطلق خوانند  
است که مطلق هر یک مانند یکدیگر اندر خصل موافق است از اول حوت را بهمن در ربع یک از احوال اول و ک  
از اول با قوی که موافق است در لورا و جدی و سرطان و قوس و سنبل و عقرب و سنبل و میزان و اما ان متفق  
القوه اند است که ساعات روز ایشان یکسان است و آن جمیع اول جوزا و اخر سرطان و اخر سرطان با اول جوزا  
و همچنین در ربع موافق اندر یکدیگر را بقوت سنبل موافق است با اول میزان موافق است با حوت نوزاد سنبل  
با لوروس با جدی و اوج متفق الطایر اند و ان جاست که دو ربع هر یک ستاره را باشد که در محل عقرب و نوزاد  
در میزان و جوزا و سنبل و سرطان و اسد و قوس و حوت و جدی و اول میزان با یکدیگر آید و بر آورده در جمیع اوج  
و دوازده روزه و سی زمان و مردان را و فرزندان و برادران و دوستان را و بیرون آورده بر لیل طالع و غیره را  
چون این بر جهای متفق المطلق اند و مضمون القوه یک را صدوی گیری و یکی را کوس در جات ایشان متفق بیکدیگر  
کردند چنانکه در ربعها خود بد است چنانکه اول با در ربع است و هم جوت موافق است با اوج و از این بر جهای  
یکی که هم هستند که مقابل یکدیگر اند و هستند که بر ربع و شکست اند این اتصالات را اتصال  
خوانند اکنون باید که بر ربع الشا است **بر جهای که متفق اند مقابل طبیعی** اما بر جهای که مقابل یکدیگر اند و موافق  
اند مقابل و نظرشان نسبت بیکدیگر اما نظر مقابل و نظر حداوت و ضدیت است و کوسم که هم مقابل خود است  
انک موافق است مقابل مقابل طبیعی و ابع و دلیل کند بر موافقت و موافقت از متفق المطلق است جوزا با جدی  
مقابل است و سرطان با قوس مقابل است و کس موافق اندر قوت و آن جز من قبل یا سنبل است و میزان و حوت مقابل  
طبیعی اند و از متفق اند نظر بقوت مقابل جز من قبل و عقرب و نوزاد میزان موافق اندر مقابل طبیعی این مقابل طبیعی  
خوانند همیشه هر اول ربع هر یک از آخر چنانکه خودیم **بر جهای که متفق اند بر ربع طبیعی** و اما ان بر جهای  
کی موافق اند بیکدیگر بر ربع موافقت و موافقت و الفت و مصالحت دلیل کنند این ربعها است که وی را ربع طبیعی  
خوانند و کس متفق اند بطلان جز من نوزاد و اسد و عقرب و کس موافق اند بطلان جز من جوزا و سنبل و حوت  
جوت و قوس و این ترتیبات را ربع طبیعی خوانند دلیل کند بر الفت و مصالحت و این جز من باشد از ربعها  
مخالفت و حداوت است و این باب را هم ان باید که بر ربع اتصال است که کس و کس با سوادها بر دست  
چون راست گیری و کس را ما شکر این بر نظر را ربع طبیعی شکست طبیعی کرد پس **بر جهای که متفق اند**  
**بر جهای که متفق اند** و اما ان بر جهای طبیعی اندر یکدیگر ادوست بیکدیگر است و دوسی را و ز ناسوتی را  
و انباری را و سوزاری را و الفت را از این بر جهای است که دلیل کند بر حداوت و دوستی که دلیل کند  
بر رحمت و الفت و دوستی که دلیل کند بر دشمنی و دوستی که بیکدیگر را معنی اند **اما بر جهای که دوست یکدیگر اند**  
ان بر جهای اند که بیکدیگر اند ان بر جهای که بیکدیگر نظر تلف و ضدیت دارند و امت این دشمنی اند که بر آن  
بر جهای اند که نظرشان بیکدیگر ربع است از ربع طبیعی که بر ارم و امت ان بر جهای یکدیگر حداوت اند و  
انک نظرشان مقابل است از ان مقابل طبیعی که کفیم **فصل** و اما بر جهای طبیعی بیکدیگر دلیل  
کند بر اتفاق و محبت و دوستی جز ناظر باشد بیکدیگر نظر مودت و ان چون جوزا با اسد است و نوزاد و جدی  
و سنبل و حوت و قوس و لوروس و عقرب این همه یکدیگر را طبع اند همیشه معنی الطایر مستقیم الطایر  
را عطیع است و مستقیم الطایر معنی الطایر چون نظرشان آفتد یکدیگر بر ربع کس که با کرم و اما  
ان بر جهای که عطیع اندر یکدیگر را و کس دلیل کند بر مخالفت و حداوت و ان چون حمل و میزان است و سرطان و عقرب  
**فصل** و اما ان نظر انک از ربع طبیعی از ربع طبیعی اندر مقابل طبیعی با کرم که نظر اندر یکدیگر  
دلیل موافقت است برای نظر باشد که دو کوکب اندر در ج باشد یکی بدین مستوی نگاه کن و یکی را بر در ربع  
شکوس چون هر دو یک خط اند نظر باشد و این نیز هم عطیع اندر یکدیگر انشالله چنانکه کس بدین درجه یکی به  
بسیست در ربع هر دوه و یکی بدوازده همچنین نامهای **فصل** مضمون اندر دت است

کس خط باشد م  
۱۱

در ان ربع سوادها ...  
بر ان ربع سوادها ...  
بر ان ربع سوادها ...



**حالتی که با این وایس و لختا و ظنون و اما این سه گویند که هلی جز آفتاب از حصار ایشان**  
 بگذرد تا وقت مقابله آفتاب اندر این آفتاب باشند و با آفتاب باز بقا از ایشان رسد اندر ایس  
 آفتاب باشند ز بهره و عطارد با اندر طلوع و غروب غداوت باشد اندر این باشند و با اندر طلوع و غروب غداوت  
 باشند اندر ایس آفتاب باشند و در با اجناسی باشند اندر این آفتاب باشد و با استقبالی در ایس آفتاب باشند  
 اما این سه گویند که هلی با اندر قلیا آفتاب باشند با این سه گویند که هلی با اندر قلیا آفتاب باشند و با این سه گویند که هلی با اندر قلیا آفتاب باشند  
 بگذرد تا وقت مقابله آفتاب اندر این آفتاب باشند و با آفتاب باز بقا از ایشان رسد اندر ایس  
 در وقت تشریح که صورت باشد و بعد از آن لطیف تر شوند اندر تشریح و نشاید که صورت را و چون باز باشد  
 در وجه ماند مقابله را که مقابله را خوانند و بعد از آن مقابله مغز شوند و چون پشت درجه اجزای بر سینه که در وقت  
 با صحت الشعاع ماخرق و نیمه شوند ز بهره و عطارد در چون از تحت الشعاع ببروز اند که مخرج طریقی باشند و  
 شایسته بودند و صورت را چون تقیم شوند و بعد از آن با مستقیم شوند اندر غروب و صراوت باشند مغز و چون از زمان  
 تحت الشعاع آیند چون بگذرد اندر طلوع مغرب باشند با مقیم شوند که در چون را می شود با تشریح غداوت خوانند

**فصل چهارم اندر در لسن طالع و مزاج کی یک بفلک افق و فلک**  
 نداری گویند که ساعد باشد اندر فلک افق طبع وی خشک باشد و چون هلی باشد تر باشد و علویات  
 از اول نشی یا مقام اول ری دارند و تا مقابله خشک بود تا مقام ثان خشک بودند و با صمیم سرد بودند و  
 و ز بهره از اول تشریح را با جی بودند یا مستقیم تر بودند و تا مقابله خشک بود تا مقام اول باقی مغرب خشک بودند اما ر  
 صمیم شوند سرد بودند و اندر تشریح اول کم تر بود و اندر تشریح دوم کم تر خشک و اندر تشریح سوم سرد خشک و اندر تشریح  
 چهارم سرد تر باشند این ارباع دور ما است و اصل در لسن مزاجات کواکب است که یکی از طبع گویند که  
 و اندر کدام برج طبع برج با وی بیاض را که خود بود که از بیشتر و کمتر از بیشتر و وی چنان باشند که در تشریح  
 لکت و طبع لکت افق و لکت در زهره است که با یکدیگر از آنجی و دیگری سرگرم خالکتان که قوی را باشد چنانکه  
 زحل سرد خشک است اندر سرطان یافته و اندر اجزای بود و اندر فلک افق بود که در زهره و بر هلی و بیج سرطان تری  
 زبانی که در و آخر مغرب سردی زبانی که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
 از لکت افق و لکت از لکت در زهره و در زحل که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
 و کم خشک بود چون سردی از وی کم کردیم و در زحل که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
 آطلاب جو سردی از وی دو جو و در زحل که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
 زخم دو جو و خشک ماند از وی عملی که در زحل که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
 تر باشد و از اینجا حکم باید کرد که در زحل که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
 احتمال بود و همچنین حکم را از این شان دلیل کردیم و در اقصالات را از این شان حکم کن تا احکام کشاده شود  
 و هیچ خطای نیند

**فصل پنجم اندر در لسن طالع و مزاج کی یک بفلک افق و فلک**  
 در باغ منکر فرج است و چنان مشرقی باشد هم در فرج باشند و کواکب سفلی را اندر باغ منکر فرج است و با این سه  
 مغرب فرج است و عطارد در اندر زهره دو جو و در فرج و در لکت کواکب سفلی را اندر باغ منکر فرج است و با این سه  
 فرج است و فرج دیگر است که مس و وقت فرج عطارد در طلوع و فرج زهره در سینه و فرج زحل در سینه و فرج آفتاب  
 نیم و فرج مشتری در باغ منکر فرج و در زحل که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
 و در سینه که در باغ منکر فرج و در زحل که در کف زحل سرد است و در زهره این مزاج راست که در زهره در سینه و در  
**دیگر** اما ماه اگر در برج سیدم باشند قوت سیدم وی برابر قوت برج با زهره بود و اگر آنکه در زهره بود قوت زهره برابر  
 برج باشد و اگر مشتری در باغ منکر فرج بود قوت مشتری برابر قوت زحل بود و در و در قوت زحل برابر قوت زهره بود  
 برابر برج دوم بود بقوت و در و در قوت مشتری برابر قوت مشتری بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 برابر برج برابر برج خصم بقوت و در و در قوت عطارد در طلوع بود قوت آفتاب بود و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود  
 مغز باشد قوت وی برابر قوت زحل باشد که در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 دو جو بدین بود و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود  
 سفلو بهتر باشد سبک در برج سبک و کمان در برج کمان اما عطارد و مشتری در شکل برج دو جو بدین بود و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود  
 شکل برج منقلب در زهره در شکل برج ثابت اما قوی تر بن اذناک طلوع است پس وسط السلسله است و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود

پس نیم سیدم پس دوم بر هفت بود و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 که یکی بمقابل آن خانه افند که وی را فرج است تحت ضعیف و تباه شد زهره را که آن خانه غم و اندوه باشد و نیز  
 دلیل فرج باشد و باید که در رانکت نگاه دارد تا خطای نیند از درجه بیت الاصل اما درجه بیت الرجا مشتری را قوت  
 از درجه بیت الرجا در سیدم اندر این میان آفتاب را قوت از درجه سیدم مادر هفت کواکب را قوت است  
 کم مشتری را زهره را از درجه سیدم مادر هفت مشتری را قوت است و از درجه سیدم مادر هفت مشتری را قوت است  
 و از درجه سیدم مادر هفت مشتری را قوت است و از درجه سیدم مادر هفت مشتری را قوت است  
 قوت را قوت است و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 بخوبی این جایگاه باشد و هفت کردیم اندر زهره ضعیف تر باشد که در زهره یا شرف یا حد یا خلیفه یا وجه خویش  
 باشد در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 از در با سفری بدیداید با جری ابر عطارد و هفت زهره در با زهره سیدم در سیدم در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود  
 مشتری در سیدم این جایگاه را این را طای عم است و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 سیدم باشد که کواکب دلیل آن کار باشد و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 کواکب جایگاه نیکو باشد و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 کند و همچنین سعادتی جو کواکب خویش باشند سعادت شایسته ظاهر باشد و اگر خلاف جایگاه خویش باشند سعادت  
 بدیداید چنانکه زحل یا به قوت خویش او در صاحب مختلفه طلوع مولود باشد و اندر و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود  
 دلیل کند بر تری مولود و بقای وی و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 مال باشد و عمارت و تباه حال بود و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 مال و عمارت و تباه حال بود و در و در قوت زحل برابر قوت زحل بود و در و در قوت زهره برابر قوت زهره بود  
 و خشک و تباه آرد خاصه از روی زردان و اگر مشتری دلیل کند تری را و نیکو حال بود و نیکو جایگاه دلیل کند  
 و ریب و جز بد حال بود و بیجا جایگاه دلیل تباهی و بیلاکت کند و جز دلیل حال باشد و نیکو حال بود و نیکو جایگاه بود  
 دلیل کند بر تری مال با سانی و جدر بد حال و بیجا جایگاه دلیل کند بر تری مال با سانی و جدر بد حال و بیجا جایگاه بود  
 سفیدان و چنان اندر تری حال و جایگاه بدی حال و جایگاه بی شکل خویش که در دانا دانست با سنی این مکان  
 از آن یا که در چنان نیکو که قیاس گیری **فصل ششم اندر در سنی و دوشی ستارگان** که در سنی و دوشی ستارگان  
 کنیم دوشی ستارگان و دوشی ایشان اما عطارد مشتری باصل سنی اند و آفتاب و زحل باصل دوشی اند و در  
 باصل باصل دوشی اند و زهره باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند  
 اند و مشتری باصل سنی اند و زهره باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند  
 بر یکدیگر ایستند و داد آرد و بر یکدیگر دعوی دارند اندر ملک و ملک است و زحل دوست اندر زهره  
 دوشی اند و زهره با آفتاب دوست اند و عطارد با آفتاب دوستند اندر سر و بهتر است دوستی اند اما است و لکن  
 عطارد اندر دوشی دارد آفتاب را اما عطارد و زهره و مشتری و زحل اند و دوشی و دوشی اما زهره و مشتری باصل سنی  
 باصل سنی اند و عطارد و مشتری با آفتاب دوستند و عطارد و مشتری با آفتاب دوستند و عطارد و مشتری با آفتاب دوستند  
 گاه دوست و گاه دشمن اند و در سنی اند باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند  
 و زنا و طلاق با حرم با یکدیگر اندر احتمال اند و سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند و مشتری باصل سنی اند

**هفتم از مفاخ القضا اندر معرفت احوال کواکب** اما بد آنکه قریب است بر احوال  
 عالم و سوسین کلاکت و حال ستارگان است زیرا که هر کواکب که در دوشی است و هشت روز و نوزدهم ستارگان  
 نقل کند و عالم سفلو کند و او مانده است کار جهان زیرا که هر کواکب که در دوشی است و هشت روز و نوزدهم ستارگان  
 شود تا غایت خویش رسد و بعد از آن خود در نقصان کرد و ما با حرم در دوشی است و هشت روز و نوزدهم ستارگان  
 است که آن این صنعت گفتند آن صلوات صلوات کل شی و فساد کل شی اما بد آنکه قریب است بر احوال  
 کند در قضا و زوال کشتن و تارکین و تباهی احوال و بطل السید دلیل کند بر آن کار و بر آمدن حاجتها و تباهی  
 و در جهت کواکب دلیل کند بر عصیان و بد شمانی و باز ماندن از کارها و حاجتها و اختلاط و بیجاری و بر روی  
 باززدن سنی و نازدانی کار و وبال و هبوط دلیل بر غم و اندوه و ترس و بند و حبس و بیماری و وبال دلیل کند  
 بر و حشت و بزمانی و غم و عرت و هم رحمت دلیل کند بر سستی و وسایل و حاجتی اندر کارها و نقصان

و این که از این است  
 و این که از این است  
 و این که از این است



حاجب و خصیان و باطل در جنوب دلیل کند و ضعیف کار و ناتمامی حاجت و فرمودان از کارها و کسب معیشت و خرقه  
دلیل کند برشم و بیم و ترس و مشقت و بیاری اما شرف و رفعت و منزلت و عزت و جاه و برآمدن حاجت باسانی و مساعد  
در حال دلیل کند برزاکت دولت و قدر و منزلت و برآمدن امید باستانی و استقامت دلیل کند بریکویی احوال در وانی  
کار و فراخی معیشت و تمامی حاجت و تقیم استقامت دلیل کند برآمدن استقامت در کار باقال و دولت و فراخ  
دلیل کند برشادی و نیکوئی و سلامت و دید آمدن منفعت و جوهر گوئی اندر خانه کسبی بود شرف و کسب قبول کند  
باز دارد شرا مانظر بخان نخلت و سدرین بودم باز دارد سر و تن باجی را و اما سعادان اگر مقبول باشند با  
سعادت کند اگر مقبول بود سعادت مضاعف کند اما باید که همی بود و قسم است چیزی و شرف هر کس سعادت  
بگو چیزی است بخش بکنی گو شرف است و گوئی را معنوس گوید با نگاه کی کسی بودی نور بکنند چون از جرم کسب  
گذشت تاکنون هیچ بلاهی فی ساعد جز ترس و بیم و سلامت کرد و معجزان سعادتی که سعادت کند چون از غلط  
ساقط باشند هیچ انگیزد و کسب تمام نکند گوئی اندر او نامی خوش بود بلا آورد و جز در تصرف شود زیاده نکند  
انصال هر کس که دلیل کند برلج آمدن او آرد یا اندازه طبیعت گوئی قابل بد بر هر که سعادت بود چیزی باشد و کسب  
بهر شرف آرد و انصاف قرار گوئی دلیل کند بر آن کس که شرف باشد و رفعت با اندازه طبیعت قابل بد بر کس که شرف  
در حل و شرف باشد حاجت وی را بر آید به شرفی فایده خاتمه و گوئی سبک برود و در آید باسانی گوئی کسب  
اندر رومی باشد بهشت و بیخ در هر وقت وی اندر رومی دیگر باشد و تا اندر رومی بیخ در هر جای دیگر و ضعیف بود چیزی  
اندر رومی باشد که خواهد که با گوئی دیگر انصال کند و اندر نماید تا بیخ دیگر گوئی که اگر اندر نماید آن گوئی را آن  
حاجت بر آید و تمام شود چیزی که وی شرف باشد اندر فراخ خویش باشد کمتر از سعادت که اندر فراخ چیزی خوش باشد  
و چون خداوند حاجت گوئی حسن باشد و صاحب طالع وی متصل شود از ترس و تقابل حاجت ساه شود و در ساه  
و اندرین حال کسب داغ التذیر باشد بهتر از آن بود که قابل التذیر باشد کسب که اندر طالع باشد و طالع وی  
خانه باشد شرف شرف باز دارد هر که رایج بود چون رایج بود تبا که کار را سعادتان جوهر بخان نظر باشند  
بعودت از خوشی و سرگ کند و جوهر بخان ناظر باشند سعادتان نظر مخالفت سعادت که ساقط  
باشند از طالع یا رایج باشند غیر از کسان باشند و اگر سعادان با بخان اندر جایگاه بد باشند رایج  
با معنوس باشند جوهر اندر تحت الشعاع باشند لالت سعادت و کسب سخت ضعیف باشند هیچ چیز و ترس نباشد  
کردن سعادت تحت الشعاع ضعیف باشد سعادت نتواند داد و بخش اندر تحت الشعاع ضعیف بود شرف و توان نتواند گوئی  
بخانه اندر او تا باشد رایج باقی بر خوشی این سخت بزرگ بطلیم باشند فاجدهای قاهر باشند اگر سعادت در  
هستیم بود نه چیز آید و نه شرف اگر کسی در هضم بود شرفی سخت بزرگ بود دلیل بخانه و صاحب حاجت متصل شود  
حاجت بر آید الحاح و حوص و طلب و اگر صاحب حاجت صاحب طالع بود در حاجت بر آید باسانی شرف و کسب و اگر  
گوئی نقل بود کند از خداوند طالع صاحب حاجت متوسل از سائل معسر بود و آن کار بر آید و اگر نقل از خداوند  
حاجت باشد بخانه و طالع از معسر کسب بر آید و اگر انصال بعودت باشد باسانی بر آید و اگر  
بخالفت و عداوت باشد به شرف و بیخ و تق و طالع و منارعت باید و همچنین حکم کن از قرنها که از دلیل  
کسب اگر خداوند طالع حسن بود دلیل بر کسی متصل باشد اما از او تا که نظر ترس و بیخ یا تقابل مقبول باشد دلیل کند  
بهر شرف و بلا و مشقت یا جان آرد کند که این حاجت خود از اصل نبود اما باید که ترس و اول ماه یا زحل  
فراخ دهد خاصه که زحل مشرفی باشد بر فراخ کسب و در اصل است که زحل بر و خشکت و در کسب و خشکت  
چون اول ماه باشد که زحل متصل شود فراخ دهند بیکدیگر خاصه که زحل مشرفی باشد و جوهر معنوس باشد فراخ  
کسب دهد و با فراخ زحل فراخ زحل خاصه که معنوس باشد و جوهر مشرفی باشد بهتر بود اما اول ماه مشرف  
با فراخ مشرفی خاصه که معنوس مشرفی باشد و جوهر مشرفی باشد فراخ دهد و با فراخ ماه یا فراخ مشرف  
خاصه که مشرفی سمد و جوهر معنوس باشد فراخ کسب دهد و وقتی که فراخ دهند دلیل کند بر صلاح و نیکوئی و در  
فراخ نه دهند دلیل کند بر فساد و تباهی و با حوصی و با زحل مشرفی را با اول ماه رمان کند و ساه که زحل  
با فراخ ماه یا بیخ زیان کار تر و تر آید اندر رومی در **دور در اوقات مسایل** اما باید  
چون در دلیل بر تمامی حاجت بر آید باشد که تا خرافت از ان جهت که با ان نفس از جایگاه خویش دلیل شود  
و جایگاه دیگر آید و فرافول کند و فرامردان جایگاه باشد مقبول باشد بد کسب شرف کسب و ناظر  
باشد بدان جایگاه که با اول حال بود پس دلیل کند بر تمامی حاجت و همچنین اگر دلیل بدیر گوئی بود و دلیل کند بر

اوقات مسایل

انصال رخصای حاجت و گوئی اندر آن وقت معنوس باشد بگوئی دیگر دلیل کند بر آید حاجت تا انجا  
که دلیل باز زمان گوئی متصل شود بنظر مودت مثال چنانکه مسلم از بدیه باشد که آید یا نی و طالع  
سرطان بود و فرود گوئی فراخ و معنی ما ذنب انصال فراخ و دلیل کند بر آن که هر چه برسد هر چه  
روز و چون فراخ با ذنب بود و ذنب دلیل نگردد بر هر چه رسید تا انگاه که تر باز هر چه برسد و معنی متصل شود برسد  
لزهد بود کسب باره کسب جوهر کار را بر آید کرده اند صاحب طالع و صاحب طالع هر دو یکی گوئی بود و سعادت باشد و کسب  
باشد از بخان بر عاقبت آن کار جان باشد که خداوند ابتدا کار باشد و خواهد معنی مسایل **اگر دلیل**  
خانه از خانه اصل یا مخرول سال یا مخرول اندر جایگاه مقبول باشد و صاحب طالع نقل شود و در باقی  
حظوظ طالع پس اقبال دلیل دلالت کند بر بود حاجت تمامی مرادها و بر آن که گوئی دلیل کند بر درستی بر آید  
حاجت اما چون تو کسب دلیل کند بر تمامی حاجت از جهت انصال با انصال و اندر آن وقت تمام شرف از  
حاجت با امید ساد بودن تا انگاه که فریک دور نهد اندر شرف که به خاتمه برسد به دلیل متصل کرد  
چون بجایگاه حاجت برسد دلیلان مقارن شوند با متصل با نگاه لالتک ان حاجت بر آید **اگر دلیل**  
گوئی دلیل کند بر حاجت و داغ و مد فرج الیه هر یکی از جایگاه باشند معلوم بدرج ضعیف از طالع زمان  
باطل بود باطل کسب چون در کسب برسد بر جوش هم مانند آن درج و در کسب که اندر وی بود مد فرج  
الیه کسب دلالت حاجت را جوهر انصال داغ نامد فرج الیه تمام شود ان حاجت برسد بدان وقت نهد  
تمام شود و بر آید **اگر دلیل** اندر سعادت باشد که هر روز در صاعده تر شود و باطل الیه دلیل کند بر آید  
رفعت و منزلت باید بر وی و اگر در دلیل دلالت کند بر تمامی حاجت با متصل بیکدیگر کسب وقت تمامی برسد  
وقت باشد اول که فرقی کند میان ایشان بیش از آنکه دو دلیل بیکدیگر متصل شوند که دلیل بر آید  
برودی باشد وقت دوم انگاه باشد که هر دو دلیل بیکدیگر متصل شوند و موقت بر آن باشد که قسم  
با ایشان ناری کند قابل بود با اندر موصوف حاجت بی شک ان حاجت بر آید وقت سوم انگاه باشد که  
ان دو دلیل از یکدیگر منفرد شوند پس بر آید حاجت باشد که بدین سه روی **اگر دلیل** دلالت  
کند بر قضای حاجت با متصل بیکدیگر و از یکدیگر منفرد شوند و ان حاجت تمام نشود نو مید نیاید بود  
تا انگاه که فریک دور اندر فلک برود جوهر موصوف حاجت رسد تا میان از دلیل نقل بود که تا ان دور  
بکار که با هر دو موصوف حاجت نظر کند بر این حاجت تمام شود **اگر دلیل** ان دلالت کند بر کسب و معنوس  
باشند و سبب الیه کسب و غیر مقبول پس هوایه سبب کسب برودی و اگر مقبول باشند در زمان کسب و معنوس اگر نظر  
الیه باشند و جوهر بر سعادت دلیل باشند و سعادت بودند دلیل کند بر بود آن چیز برودی و جوهر غیر مقبول  
باشند دلیل کند بر تا جز سعادت و همچنین بطی السیر **چون** از حاجت باشد که باقی گوئی اندر طالع بود  
با اندر موصوف حاجت آید و صاحب طالع با صاحب حاجت باشد و بخانه حاجت نظر کند پس ان حاجت  
هم در آن وقت بر آید که وقت منتهی تا بوقت ابتدای کار دلیلان دلالت کند بر قضای حاجت به دلیلان که  
ناظر نباشند یا صاحب طالع حاجت با صاحب طالع نظر کند پس هر وقت بگذرد نظر کند با بیکدیگر متصل شوند ان  
روز و ان ساعت حاجت بر آید **اما بدانک** طالع برود و ساهها بر فرج ضعیف اندر دلالت و وقتها و ساه  
گوئی دور ایشان موی تر اند از فرج بدلالت اوقات زمان برود دلالت بید انگیزد مگر گوئی که از زمین  
جهت را بودی ابو معشر گفت که بر چهار سبیل در کمان اند چون نور کو اکی اند ایشان آید زنده شوند و کسب  
کشته اند که برود بر خنال بن است و گوئی بر خنال جان در اگر در منفرد شود از گوئی از فرج دو چندین  
و دلیل کند بر بود حاجت و وقتی انگاه باشد متصل شود دیگر باره فرج ان گوئی که چنانکه نظر در سبب  
بود و فرجی متصل از فرج دلیل کند بر آمدن رسولان و وقت ان گاه بودی که از حد زحل برود و اگر  
تقیه گوئی که دلیل کند بر چیزی از چیزد شرف حد و شرف انگاه باشد که روزان گوئی باشد ساعت  
آن گوئی هم اندر آن روز بدان ساعت خلا دلیل بود بر فون چیزی پس روز شرف ساعت فراخ تمام  
شود با انکه آید و اگر گوئی تنها باشد بدلالت بدین وقت تمام حاجت بعد دو مان گوئی بعد سال  
ان گوئی که دلالت بر جی را باشد تنها بعد سالی بر فراخ باشد وقت تمامی حاجت و اگر بر جی مگر  
مشرف باشد که در دور گوئی مطلق برود و اگر داغ در فرج دو چندین باشد و قابل برود تمام  
و یا قابل در فرج دو چندین باشد فراخ در فرج ثابت وقت حاجت با فراخ فصل سال آید که داغ اندر

ساده  
سه کاره دلیل



بروج ثابت افتد ودر فوج البرج در بروج مختلفه یا قابل اندر بروج ثابت بود و در فوج در منقلب من وقت حاجت بر ما...

اوقات کند

لا سیکنه

سلطات حکم کن جناتک بر نمودم و مثال باکر دم بر ترتیب من مکر و از سعدان و نحسان حکم کن بی بطلیم کن کوبید...

البرج الطالع و اوقات

والاختیار اما بدانکه طالع دلیل کند بر ابتدای کارها و خداوندش و قمر و سهم استماله این دو دلیل اند بر...

الطالع

م

ع

لنز



و اگر بحمد بالشعاع بعدی رسد دولت و سعادت باشد و اگر سعادت باشد و سعادت از او بیاید که  
 بخشد شعاع افکنده از سعادت که گذر بر اندازد سعادت خوش و وقت ایشان و زمان ایشان حکم کنی و اگر رسد از اول عمر  
 خویش و از میان او که اندرین سخن یکدم محسوس است اندر سعادت و یکدم محسوس است از سعادت است و اگر رسد از اول عمر  
 خلقت طالع و صاحب منقشه اول دلیل اول عمر کند و میان میان و آخر عمر بنگر و سعادت و خوش است و جایگاه و وقت  
 ارباب خدایات از هر یکی جلوه ماکو زمانی بر آن حکم کنی چنانکه معلوم در باب اول عمر از اتصال و انصراف بود  
 و سخن و اگر از چهار بخش عمر سوال کنند بنگر بر طالع و بر بوع وسط السواد بر بوع و بوع چهارم هر یکی سعادت  
 با شعاع سعدان سعادت دولت و اقبال اندر آن عمر باشد و هر کجای سخن بود با شعاع خسته دل و شغف و وسعت  
 و محنت در آن قسم عمر باشد بر بوع اول دلیل کند و جوانی بر بوع دوم از وسط السواد است دلیل کند بر جوان و در زمان  
 و مردانگی و بر بوع سوم از هفت است دلیل است بر کمال و میان عمر بر بوع چهارم از رابع است دلیل کند بر هر یکی و در  
 و بر بوع پنجم و آخر عمر از بوع پنجم بخواهد بود آن از کور و کفن و سوال حرکت و آنچه نکو بود و بر آن  
 پس حرکت از خانه چهارم و از بوع چهارم دلیل بکنند بر قدر سعادت و سخن اگر بر رسد از اندامهای پنجم بر کدام  
 اندام سکونی و سلامت است و بر کدام در وضع است بنگر بر طالع و بر طالع که از کواکب سعادت و سخن کند اسم  
 گوشت نافه و از کدام بر بوع است یکی آنجا که سعادت آن اندام که بدان بر بوع نشوید بر آن اندام ضعف و تنگی  
 بود مثلا سر محل راست و درین مویز راست و کتف و دستها جو زا راست سین و دستان و دهانه نمود بر طالع  
 راست معده را سدر است پشت و شکم بر سنبل راست و میان و پشت عاقره نیز آن راست صورت کاه عرق  
 راست رانها قوس راست زانوجوی راست ساقها دلور است قدم و پشت پای صورت راست و نیز گویند قوت  
 الارض بنده راست و کتف الارض بنده و نیز گویند فوق الارض از سراسر اندام است و کتف الارض بنده و درین  
 جو زمین دانستی حال بنگر و بدترین در بدانی **بیرون آوردن عمر سایل** اگر سالی رسد که سال من چند است  
 بنگر در طالع چند است و نسبت وی از هر چی چند باشد سلس با ربع ثالث یا نصف یا سخن یا بیع یا سخن یا بیع  
 چون این معلوم شد بنگر بر طالع و حد و بیت است همان قدر از وی بر هر چندان سال باشد مثال طالع پنج  
 در چهار ضرب کن پنج بیرون از حد و بیت بر یکم یا ربع یا سالی بود و اگر خواجهر در هر جز از در طالع  
 جلوسیت یا سلفه اگر جلوسیت بنگر از در طالع دلیل تا در طالع سخن باشد از سخن بنگر بر طالع  
 نسبت وی از دور در طالع چند است هم بدان قدر بنگر از دور بنگر و اگر هر دو اندر یک بر بوع باشند بنگر که نسبت  
 وی از بوع چند است هم چندان از دور بنگر آنچه صحیح شود و دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها باشد  
 آنچه از آن ماند بر دوازده قسمت کن ماه بیرون آید و بسبب چنان باشد بنگر آن در جات جمع شده از بی حد  
 سبب یا ربع مالت مانع بدین ماند از دور نیز چندان بر بوع چنانکه بر ازین یاد کرده ام و چه در  
 بنگر بر طالع را و در وی از آفتاب چند در دور است یا دار و بنگر که دلیل آفتاب از وی چند در دور است  
 سبب و بی نامی و در چند باشد یا سایر از جمله دور بنگر بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید سالها باشد و آنچه  
 باشد بر نصف حد سی ماهی بود مثل باب پیشین و چه در بیک بنگر بر طالع از طالع چند در دور است و چنانچه  
 ایشان را نسبت کنی اگر در طالع بود ما بین در جات را از نسبت بر کیر چندانی از دور بنگر آنچه سالی در دور  
 قسمت کن آنچه بیرون آید سالها باشد و اجای او بر نصف سبب از وی ماهی باشد اینست طالع بیرون آوردن  
**سال بیرون آوردن طالع مولود از طالع و فنی** اگر سالی رسد که یکدم روز یا یکدم ساعت یا یکدم سال  
 و ماه زاد عام و طالع مولود از جهت طالع بنده و او را راست کن در هر هر قایت در طالع را اندر در جات  
 ساعت طالع ضرب کن آنچه صحیح شود قسمت کن بر آنچه از آن بر بوع رفت است آنچه بیرون آید نام کن دلیل و حد کاه  
 داران نگاه بنگر از اول محل مادینه شمس از در طالع سبب را برسد بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید از دوازده  
 که کن آنچه بیرون آید سالها باشد یا در فصل بهار ناده باشد اگر از سالی رسد در فصل تابستان ناده باشد  
 اگر از سالی رسد تا نماند اندر فصل بهار ناده باشد و اگر از نماند ناده در فصل زمستان ناده باشد  
 و باز بنگر باقی حساب بر دلیل قسمت کرده شده است از اول محل بنگر بر هر یکی از یکان یکان بر کجا رسد  
 آفتاب در آن جمع بوده باشد و باز بنگر که در فصل شمس مانع در چنان اندر است و بر دلیل قسمت کن آنچه  
 بیرون آید سالی که بیرون آید سالی که از سالی ماند آفتاب در آن درجه بوده باشد و باز بنگر بر کف فوق الارض

است مولود زوی بوده باشد و اگر کتف الارض است شبی بوده باشد اگر قرع مبین محل در طالع باشد اندر  
 بر بوع اول بوده باشد مولود وی در روز یا در شب و اگر مابین سلطان و غیر آن باشد از بوع دوم بوده باشد از شب  
 یا روز و اگر قرع طالع بود با اول ساعت زاده باشد و اگر اندر دوم باشد ساعت بوده باشد همچنین نام است و از  
 خانه بنگر و باز بنگر بر طالع اگر بهر اول بود از آن وجهی بیاید از آن باشد از آن بر بوع و اگر بهر دوم بود ماه  
 دوم از آن بر بوع زاده باشد و اگر بهر سوم باشد ماه دوم از بوع زاده باشد با بنگر صاحب بهر یک بر بوع  
 است یعنی بر بوع از در طالع است بر بهر یکی در بوع سی در بوع بگیرد و بهر در طالع را حد وی بگیرد از عدد  
 صحیح شود از اول محل بنگر آنچه ماند بنگر که یکجا سبب می شود آن بر بوع طالع مولودش باشد آنچه که از آن کس ماند  
 اگر از یکی باشد یا سه بود اول بوده باشد طالع از آن باشد یا ششم بود دوم بوده باشد و از سالی رسد بر بوع  
 زاده باشد بنگر از اول بر بوع طالع مادر در طالع چند است بهر حساب بهر بوع که سالی بگذرد از آن بهر بوع  
 حصه او است بنگر از در جات جمع کن از در جات صاحب طالع بنگر بحساب بهر بوع که سالی بگذرد از آن بر بوع طالع  
 مولودش باشد و باز بنگر در صاحب ساعت را اندر دوازده آنچه صحیح شود از آن بر بوع صاحب ساعت اجناس  
 بنگر بحساب بهر بوع که سالی بگذرد بر کجا رسد اندر در صاحب بوع زاده بود باز بنگر بصاحب بر بوع چهارم از وی  
 در بوع ساعت است که اندر زوی زاده باشد و چه دیگر در صاحب صاحب حد را اندر در صاحب صاحب  
 آنچه برسد بر ساعات مابین آن روز قسمت کن آنچه ماند وی باقی بماند و آنچه گذشته است آن باشد که از قسمت  
 بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است بیشتر باشد از حد در از وی بنگر باقی عمل  
 کن دیگر ضرب کن در صاحب صاحب حد آنچه برسد از حد کم کن آنچه کمتر از حد باشد آن باشد که در  
 بنگر صاحب صاحب در کجا طالع در حد کتف و بنگر صاحب صاحب حد را در جات صاحب صاحب حد را اندر در جات  
 صاحب بوع در چنان ضرب کن آنچه برسد از زیادت از حد باشد کم کن از وی آنچه ماند باقی بماند که گذشته  
 سالی باشد اینست بیرون آوردن سال و ماه و روز و ساعت مولود **در بیرون آمدن نام صاحب**  
**وی** اما بدانکه عطا در دلیل خلقت و بنیان و کاف و نقاش و در دلیل سکوی و بدی نام است و خط  
 با اندازه انصال سعادت و سخن از آن کسی که نام از وی بیرون آمده است دلیل وی منصرف وقت و در آن  
 کسی که در منصرف است بوی اگر آن کوکب که از وی منصرف است سعادت و یاد در شرف بود یا دیگر در وقت بود آن نام  
 از نزدیک یا شاه باشد و اگر در شرف بود و زایل بود از او نام در آن کسی با سلطنت بوده باشد و اکنون  
 اوکی زایل شده و اگر در خانه خویش بود و در زایل بود از اهل بیت معروف بود و از اهل خانه شهر بود و حد  
 و منقشه قوت از خانه بود و حد کمتر از منقشه بود و وجه کمتر از حد باشد و اگر از طالع در جایگاه نیکو بود  
 وی را و در بوع خویش نظر بنویسد بوی که منزلت داد و کس سوره نیست اندر میان قوم و جای خویش و اگر  
 آن کوکب که از وی منصرف است اندر که بوط خویش باشد و اندر وقت باشد آن کس که نام بنده  
 وی را خوب و کسب نباشد و کسب با سلطنت بود و با جاه باشد و اگر با بوط نیز زایل باشد وی را خوب  
 و جاه نبود و بدین کسب نام بوی وی است بنگر بایه کوکب که از وی منصرف است اگر بنگر مودت باشد  
 میان ایشان دوست بود و اگر بر بوع مابین آن میان ایشان خصومت بود و در چنان حکم کنی که از آن  
 کوکب منصرف شد اگر وی بنگر و بدین بنگر این دو کوکب را با هم یکی از کدام طبق است نزد و چه صفت اند هر  
 یکی در کدام جایگاه باشد و یکدم بر بوع اند آنان نوع که مبین حکم کنی در **نام حسبت**  
**و بسوی کسبت** اگر قرع متصل بود یا سبب اند نام جن و خون بود و اگر نظر مودت باشد دوستی دور  
 باشد و اگر ترسید و مقابل باشد آنچه از جن و خون بود بی حد بود بروی طعن یا از مابین باشد  
 و اگر جایگاه نیکو باشد یا آن کوکب که بوی متصل باشد دلیل جن و سعادت بود و اگر قرع بخشی نام باشد آن  
 نام شرف و جاه باشد اگر آن سخن اندر وقت باشد یا قرع بود حد بود و اگر ساقط بود بنای بهر کسب باید  
 نبود همچنان که مثال نمودیم از جن و سر حکم کنی و البس صحر که کوکب را بنگر طالع یا سبب بیانی اندر معنی  
 نام شادی و در ادب شد و اگر ترسید و مقابل یا بی غم و دل مشغول باشد و اگر ساقط باشد ترسید باشد  
 و از حال کوکب عطا در دلیل کسب است بر آید زوی دلیل نام است و با انصال و انصراف و جایگاه  
 نیک و بدی و سعادت و خوش است او یک بنگر تا خط بنویسد عطا در سعادت اندر نام سخنان نیکو بود و اگر  
 سخن باشد همچنان زشت باشد و اگر در وقت بود سخنان قوی باشد و اگر زایل باشد یا ساقط سخنان ضعیف

نظر از انبیا  
 در هر دو روز و در هر دو روز  
 در هر دو روز و در هر دو روز  
 در هر دو روز و در هر دو روز  
 در هر دو روز و در هر دو روز  
 در هر دو روز و در هر دو روز  
 در هر دو روز و در هر دو روز  
 در هر دو روز و در هر دو روز  
 در هر دو روز و در هر دو روز

ک

ک







سعدان تا نظر باشند از آن تملک برهند یا اندازه فوت کوب و اگر کسی شماع انگند تباهی و هلاکت سخت باشد و اگر  
انصال صورت باشد بر آن باشد بر انصال تنج و مقابله آنرا اندر انصاف با شکران و کما ناظر باشد با عطا  
یا یکی از ایشان باشد دلیل هلاکت کند و اگر کسی بر جرح فرما ناظر باشد و این هر دو بر جرح و جرحی باشد  
یا ازین دو یک مجسده بود ابل آن گشتی کبی دیگر کجی کند بیکر بصورت طالع و طبع و طبیعت بر جرح فرما از جرح  
و طالع باشد ما بهای کشتی و اگر سه سعاده ساقط بود اندر دوازده یا ششم و دلیل کس بریم و ترس در راهها و اگر  
دلیل با صاحب طالع رایج باشد بریم کشتی از نیز راه باز کرد و است اعلم **فصل فی طالع**

**در احکام صاحب طالع در خانه اول** اگر خداوند طالع اندر طالع باشد  
همچون آدمی بود در شهر خویش باشد یا خانه خویش و اگر سنا رکاب بوی متصل باشند در آن بوی حاجتند باشند  
مدم دی روند و اگر آن کوب که بوی متصل است اندر شرف باشد ملوک بوی حاجتند باشند و اگر خانه خویش باشد  
بزرگان بوی حاجتند باشند همچنین از منته فرزند فرزند از خلفه و وجه فرزند یا ستم در آن قیاس بکوی  
و اگر آن کوب اندر هبوط بود در خانه معتبر در دست شک بدم دی روند اگر دلیل طالع کوب هلاکی باشد و اگر سفل باشد  
وی بدم در خانه رود بدان قدر انصال بود ناظر همچنین حکم کن از نفل کوب طالع و اگر خداوند طالع اندر شرف  
خویش باشد دردی باشد مودت و مشهور و اگر اندر خلفه باشد مودتی و اندر شرف باشد با شکر اندر حاجت  
خویش باشد و اگر اندر هبوط خویش باشد اندر حوالی و جایگاه خویش باشد مودتی و اگر دردی بود دردی و جی باشد  
معدنی در اندک جایگاه باشد در خداوند طالع در هبوط بود دیگر و مال و اندر روند بود دردی باشد مودتی  
و ظهور اندر کارها بد و تباها و اگر زایل باشد دردی مجهول و بد بخت بود و اگر کوبی بوی شماع انگند از جایگاه  
آن کوب و از سعادت و خوشی آن کوب حکم بر خداوند طالع اجتناب کرد آن و بار کف و اگر خداوند طالع را هبوط و و ناک  
اندر خانه هم و سبب بود و صاحب طالع اندر روندی باشد آن سائل با مودت و بد بخت باشد و تباها باشد و بریم بود  
و اندر سفر او را سختیها رسد و تباهی پیش آید و هر چه بد بین خانه منسوب است سائل را و مودت در از آن کار خرد را در کرد  
معدنی باید بودن اما سالی پیش نیاید و همچنین هر دو از دره خانه را بکوی که اندر هبوط خداوند طالع باشد  
آن کوب محقق سخن خداوند طالع بود و اندر طالع سخن وی باشد مودتی و در شرف خداوند طالع باشد آن  
کوب دست خداوند طالع باشد و از نیکویی وی طبع دارد و از دولت دی و اگر خداوند طالع بوی نظر کند از آن طبع  
ایند بر آید و اگر خداوند طالع در هبوط باشد یا کوب یا زایل یا ساقط یا رایج یا مخوس دولت کشتی باشد و کب  
نیاز مندان باشد و سقط و بد بخت و کاهل باشد و کرد کارها نیکو عهد کرد و بد بختی باشد و اگر خداوند طالع  
اندر شرف کوبی باشد و آن کوب در هبوط خداوند طالع بود این سائل دست آنکس باشد و آنکس سخن سائل بود  
و شاید که سائل نیاز مندان باشد و اگر خداوند طالع در هبوط کوبی باشد و آن کوب در شرف خداوند طالع بود آن  
کس دست سائل بود و بوی نیاز مند باشد و سائل سخن وی سخن باشد بریم کوب و خانه حکم کن  
و بنظر سعدان و خجانه همه احکام معلوم شود و اگر خداوند طالع باشد مودت سائل بریم طبع باشد و نیکو کوی  
و نیکو کار و سازنده باشد مدام و تن درست و باعجب باشد و دلیل کند یکی اندوه و غم و فکرت و قوت  
مال و تن و رای صواب و ستوده بود و اگر خداوند طالع متصل شود بکوبی که اندر هبوط است کوب یا ششم بود  
ما سائل را بنزدیک سلطان عز و جاه بود و اگر قبول باشد دولت ماند و بزرگی و کاری قوی کرد و اگر انصال  
خداوند طالع را باشد طلبد جرم سائل باشد این سخن گفته و اگر انصال آن کوب را باشد که گفته سلطان  
و بر طلب کند و کوب و کاری سازد و اگر نظر سلطنت باشد کس باشد با سانی بود و اگر نظر تنج و مقابله باشد  
بدستواری و ریخ باشد آن کار و اگر خداوند طالع از طالع بکوب ساد سخن شود و آن کوب در شرف کشتی باشد  
مولود را سائل برین جرات رسد اگر در ریخ خاک بود بهار ناک بود و اگر اندر ریخ بادی بود بهاری مادی و ریخ  
و ریخ بود و اگر اندر ریخ آبی بود از ریخ بد چاره نباشد و کرد و نیل و ریخ بد بین ماند و اگر با این ناظر بود  
خداوند هشم هم اندران علت میرد و اگر سعدان ناظر باشند آن فساد و نکبت را بشکند **البیت الثاني** اگر  
طالع اندر دوم باشد سائل با مودت مال خویش را تباها کند و اگر خداوند دوم بخداوند طالع بنظر مودت بیوند  
ناخن مال با سانی باشد و اگر نظر عداوت باشد مال بسخچ و ریخ بدست آید و اگر انصال خداوند طالع را بود  
مال بر ریخ بر آید و اگر انصال صاحب دوم را باشد بصاحب طالع معاش و کس بر وی آسان باشد و روزی  
بر وی قرآن بود و اگر صاحب طالع اصحاب دوم ساقط باشد معاش بر وی دشوار بود و کس بر وی ننگ بود

کس  
کس

توجه  
دند

و نادرست باشد مگر که اندرین جایگاه مقبول بود و سعود بود خواسته کرد کند و اگر صاحب طالع اندرین ریخ صاحب  
مال یا بصاحب هم مال یا بیشتر یا بهم سعاده سعود بود خداوند مال بسیار بود و مالش از آن روی ماند  
طلب کردن که این سعود اندران جایگاه بود و اندران ریخ بود یا بعضی ازین سعدان که صاحب طالع بوی سعود باشد  
و اگر انصال نبود و اندران جایگاه مقبول نباشد دلیل کند یکی یافت منفعت و ریخ و غم و تکلف بر صاحب  
از ماران و اندوه و سبب از جای بجای در ریخی را بی و است **البیت الثالث** صاحب طالع در ریخ دلیل کند بر حلی  
و متواضعی و حاجتندی و خدمت و ریخ صاحب طالع را با او بر آرد آن را و از ایشان بد و غم رسد و مال حرجت  
رسد و سفر زدیک و تحویل بسیار آید و ریخ سعود بود از برادران و اقربا و روزی بود و اگر کسی  
بود بی روزی بود و اگر ریخ سعود بود از برادران و اقربای کلان بی روزی نبود باشد و اگر بر سر سعود بود از  
برادران و اقربای خود روزی نبود و اگر صاحب طالع بنظر سعدان بود مولود و علم و با شرم و با عقل باشد و اگر  
ناظر عطار و با شرمی باشد حکم کند سخن و علم و تاویل باشد و اگر عطار در ریخ را باشد صاحب طالع بخانه ناظر  
باشد سائل با مودت بی شرم و بی خودی است و بی خار بود و همچنین اگر اندرین خانه نام مقبول بود و است **البیت الرابع**  
**البیت الرابع** صاحب طالع اندر چهارم بود مولود آید رسیده بود و نیکو هنده با بقدر و زنده گانی بخشندی  
بدر کند و اگر مقبول باشد اندرین جایگاه از بدبختیها و نیکو مهابود و اگر نام مقبول باشد از سلف سخن  
رسد و همیشه اندر نیکو و نیکو باشد بی سببی و دل سکنی و نیکو و نیکو و زمانی و کران آمدن سخن بر کسی  
و اهل بیت و سران گرامی و ما آنقدر روی از قبل معاش و کس شوری آید و ناسند آمدن کار و اگر صاحب طالع  
ما صاحب و یا بصاحب خانه سعود یا مقبول اندر شادی بیند و نیکو بسیار باشد و خداوند آب و زمین  
و ضیاع و عطر ساری کرد و بنگاه بزرگان بوی باز کرد و آباد آن شود و تجارت کند بود و اگر اندر  
ریخ شرف بود خداوند دولت باشد اندر در حقانی و صاحب رای و نیکو باشد و بخت کار و تمام کار بود و اگر  
با اقربا بر ریخ و مقابل بود اما او بود از سلطان و همتران او را سخت و غم رسد و بلا پیش آید و از دار نمودن  
جهت آنک این خانه حضرت سلطان است **البیت الخامس** خداوند طالع در ریخ دلیل کند بر مودت و روزی  
اعتقاد کند و بدوستان و ریخ بر دکان بیمار ناکند دوست دارنده لهو و طرب کرد و طبع کین بود از هر روی  
او مید عطا و بدید چشم دارد و ریخ چشم روشن بود و ستاس بسیار بود اگر مقبول بود و اگر مقبول بود  
ازین طبقه ریخ و تعب پیش آید و از شراب خوردن بیماری تولد کند و حال فرزند آن ضعیف باشد و آن ریخ  
امید دارد از دوستان و فرزندان باید وی با ایشان پیش باشد و چشم ایشان بوی روشن بود و بوی  
شاکر باشد و اگر سعود و مقبول بود ریخ ضایع شود و وفایند و شاکر چند ازین گروه و اگر ازین خانه زهر  
ناظر باشد مولود کم عمر بود و خداوند لهو و طرب بود و خداوند نشاط و سماح بود و شاکر بود و ریخ  
نکلی بر زنی عاشق شود و بر زنان دل بسته دارد و اگر ریخ ناظر باشد از دوستان یا از فرزندان ریخ  
و بخت رسدش در ریخی که کند ضایع شود و باید زنده و اگر ناظر عطار در شتری باشد از بزرگان  
روزی بودش یا از هلا و کجا و خداوند امانت بود و حق و راستی دوست دارد و اگر ناظر زحل باشد خداوند  
اندریش بسیار بود و از غلتهها و خداوند آن ضیاع روزی بودش و اگر ناظر اقیاب بود و مقبول باشد از  
سلاطین و همتران نیکو ماند و از ایسان منفعت مابود و با ایشان همت سازد **البیت السادس** خداوند  
طالع در ششم بود مولود بد بخت بود و کارهایی کند که کارهای بندگان بود و بهار ناک باشد از جای  
خویش بغت افتد و زنده گانی بغت گذارد و اندیشه چند باشد از طعام و شراب و از عارضهها متن چون  
خشم و غم و اگر اندر هبوط بود و مال یا مخوس حال بد بود ریخ سختی و بیماری و اگر اندر مقام اول بود با سبب  
او ریخ بود یا سبب جزیره از ملذذی سفید و اگر خداوند طالع صاحب ششم مابیند اندران ببرد و اگر این ریخ جزیره  
آدمی باشد از دشمنان و زردان نکبت و افت و زهت رسد و اگر بر صورت چهار بایان بود در چهار بابان  
افت رسد و اگر آبی باشد از آب او راه موی و خطری رسد و اگر آتش بود از آتش موی پیش آید یا خاطر  
کمی و اگر خداوند همت بصاحب طالع ناظر باشند اندران جای رسد **البیت السابع** خداوند طالع اندر هفتم  
بود حضرت بسیار آید و اندر سخن منافع زنان و خصمان و انهاران بود تا بسند کبریا و ناخو مهابت  
آید ازین طبقه و ریخ و کفزار درست نشاید کردن که بیم بود که حضرت آفتد و سائل با مودت بدست  
زین و انبار و ختم مظهر شود و زبردست باشد و بروی مسلط باشند و بر روزی بودند و یا شد که نیز بغت

ین

د

ت



افند و محنت و رنج بسیار بند و از دل غمناک باشد چو بود و شادی بنید از زبان  
و این زبان و حضان و عزت بر روی خوش بود و اگر زهره ناظر باشد از زنان شادی بنید و اگر عسری و عطار  
باشد از اسرار نیکویی بنید و اگر با قفا ناظر بود از مهران و سلطان نیکویی بنید و از مردمان عبت و اگر بر حل  
و حلی ناظر بود ماحول خصم بر روی مهربان بود و از ایشان سلامتی باید **البیت الثامن** خداوند طالع در ختم بود  
مولود در آنها بسیار رسد و ضعیف دل و ضعیف رای بود و از مکر و حیرت بسیار اندیشد و اگر دار و طعام و شراب  
روی خورد کند کمیش و ترسند و از کار اخت بسیار باکند و اگر مقبول بود ماحول سبک باشد  
و از مال و وزن و انباز و حضان و از مال و عمارت و روی بودش و تا آخر عمر خالی نیکو بود و اگر مقبول بود بد  
و فساد تن بود و خطر جان بود رسیدن اخت و کفایت و اندیشه و وجهها مکار و وسواس و غمناکی و بیم و ترس و کوتاهی  
زندگانی باشد و اگر بر حل مضمون باشد بسیار بهادر رسد و دراز و بر جای ماندن و کند رسد از مردان و خوردن  
و حمل برداشتن و سگامش و لبیدن دل و دل تنگی و تاریکی و اگر بر حلی مضمون باشد کند رسد و کفایت  
برج سبک و ایمن و جرب و کرد و نبل و ابله و سب و تنگ دلی و آنچه بدین مانند **البیت التاسع** خداوند طالع  
در زهر دلیل کند بر آن مولود با سالی سفر بسیار کند و دست کار ناما خیر چون حج و خرد و زیارت نیکان و محبت  
مردان دین و حجت کردن کارهای طاعت و شنیدن علمها و مقام و زندگانی کمان رمان باشد که راده بود  
و اگر درین خانه نیکو حال باشد از سفر ناما روزی باشد و در غربت زندگانی بر خوبی و نیکویی کرد و اگر مقبول  
بود یا اهل این ولایت قدر و شرف و منزلت بودش و اگر برج منقلب بود و جسدین باشد از انجا باز آمدن بودش  
و اگر برج ثابت انجا در ماند ما خود موطن کرد و اگر عسری و عطار مقبول بود یا مسعود خداوند ادب  
بود و اندر علم حواصن کوی و علم احکام و اگر آفتاب صاحب وسط التما او باشد بر سلطان  
ماهتری خارجی کرد و اگر آفتاب صاحب وسط التما او باشد یک شیخ از سلطان ما بهتران علم و محنت  
رسدش و اگر زهره و مشتری مسعود بود شیخ کند رکنی که درین حوضش نهد و اگر زهره و مشتری مسعود بود و عسری  
**البیت العاشر** خداوند طالع اندر وسط التما بود شیخ سایل ما مولود بدرگاه سلطان مودق شود و کار سلطان  
کند و نیکو خلق و نیکو چهره و نیکو دیدار بود صاحبی با قفا مقبول بود مودق و مشهوری ماند و زیادت قدر و جاه  
و منزلت و حشمت و حجت مردمان و تعظیم و قضای حاجت بلطف و اگر عسری مقبول بود مردمان جور و ستم باشد  
از وی و اگر بر حل را بنید کننده مردمان بود و خونها برید خاصه اگر این برج بر صورت مردم بود و اگر بر صورت  
چهار پای بود هلاک کننده سبب آن صاحب بود و اگر بر حل مقبول بود مولود بر جز بود و بیاه و خداوند کار  
سخت باشد و اگر این خانه برج آتش بود در کار آتش بود جوهر آهنگری و روی کرب و سیم بالایی و نان باغی  
و آج با آتش باز کرد و اگر برج خالی باشد بکار خاک چون راوی و خشت زنی و سفالگری و اگر برج  
یادی باشد بکار باکی چون انگینگی و در مسامی و آنچه بدین مانند اگر برج این باشد بکار آتش  
کند چون فقلع گری و کاری و آنچه بدین مانند و اگر عسری و عطار مقبول بود خداوند صنعت و حرفت  
نیکو بود و کن از دبال کرد کند **البیت الحادی عشر** خداوند طالع اندر یازدهم بود دلیل کند  
بر آنک سایل ما مولود نیکو چهره و نیکو خلق بود و دوستانش بسیار باشند و زندگان اندکی باشند که هم  
اندیشه بود و روزگارش بخیر و نشاط و شادای کرد و محبت با اعیان شهر و بزرگان و اشراف  
دارد و از ایشان نواخت و تشریف یابد و امانت و حیانت و آلی طلبند و با مردمان کشاده و ساز  
و اروسا زنده باشد و طبع کس باشد و اگر مقبول بود دوستانش بسیار باشند و صنعتها باشد و حجت  
و راستی دوست دارد و مردمان ارماند و اگر عسری و عطار مقبول بود از تجارت بهره بودش و با  
اهل کارت محبت بودش و اگر زهره مقبول بود در میان رادوست دارد و بکار ترنان حویس باشد و دل  
بعشق و محسوق بسته بود و اگر مقبول نبود و محسان ناظر باشند مولود یا سایل از بسیار درها نمید  
کردند و خداوند از زوها باشند و معاشش بر وی دشوار بود و هوستان و فرزندان کم باشند و او را  
بر مردمان حاجت بسیار افند **البیت الثاني عشر** خداوند طالع در دوازدهم بود دلیل کند که مولود یا سایل  
اندر زندگانی بد بخت بود و عزوی را دشمنان بسیار باشند و اگر بستاره متصل بود که اندر روت  
جود بود و جایگاهش از طالع نیک بود او بر دشمنان ظلم نماید و دشمنان را از خویشین باز دارد  
و اگر جزین باشد مزاجی حجت حسان باشد و از طعام و شراب با قفا بهره کند و از رنج و تعب خویشین

مقبول بود

نگاه دارد

نگاه دارد یا علی یا مشفق باز خورد و از جمل و حضرت بر هر کس ماستغولی نیفتد و با دشمنانی باید کرد  
ما سلامت باشد از آن دشمن و حسد که بسیار باشد خاصه محسنی باشد و اندام خاشه صاحب طالع را مضمون کند  
اگر مقبول بود از کار دشمن بیم بود و کن سلامت برید و همچنان بود چون صاحب این خانه تا اتمت او از وی  
ساقط بود پس اگر بر حل فاسد بود از بند زندان و داری و نام هم بود پس اگر بیشتر و عطار مضمون بود  
ارز موده و کفایت کوی و خنجر دروغ و از ایل علم بیم بود و اگر بر حلی مضمون باشد از خداوندان سلاح  
و اهل شرف و فخر و از در دوان و کسهای سلطان بیم بود و اگر زهره باشد از زنان و خادمان و مهربان  
بیم بود و اگر آفتاب مضمون از حاکم و همتران فخر باید کرد و اگر ماه مضمون بود از مکان و جاسوسان خذر  
باید کرد و اگر فاسد کننده مستعجل او بود مولود یا سایل بخت و کفایت نزدیک بود خاصه ترکی صاحب بیت  
اعد استعجلی بود روی اینست احکام طالع و صاحب طالع در دوازده خانه **فصل**  
**در معرفت شرطهای دو اختیار است بکار این اصیل است که یار کرده بود**  
از معنی اختیارات جوئی هر کاری که بخواهد مردمان را واجبست سکون و قوت جان باینکه طالع را مودق  
طالع را از تحسان مانی کنی و او را طالع را نیز باین کنی از شفاع و حد حسان و محبت صاحب حاجت را مودق  
حاجت را نگاه داری از رجوع و احتراق و محسور العسری و جنان کنی که سعادت طالع و بیصاحب طالع و بیصاحب  
حاجت نگرنده بود و صاحب سهم التما را قوی کنی و ناظر بیدلیل کنی و بر جهای مستقیم الطالع کنی و اندر کار  
روزی دلیل ستارگان روزی کنی و اندر کار شنبی دلیل کو آب شنبی کنی و نگاه دار قبول و مکافات و صعود  
و شالی و خذر کنی که صاحب هفت اندر طالع بود و ماه را اندر طالع کنی البته و خذر کنی که آفتاب در طالع  
کنی و دلیل را و نیزین را از حقا و کسوف و از سر جز مبرات و احتراق نگاه داری و جنان باید کنی  
نگاه کنی اندر وقتها و زمانه کنی موافق باشد قصد کردن چیزها را بجز فصل در روز نگاه داری اندر  
اختیارات موافق آن کار باشد که خواهی خذر کنی از رکن رکن و دار و خوردن و اندر کار نام مودق کند  
تا شیخ یاد کردم و نیز شیخ کنی بر مابقی را اهل چه مضمون وی انشاء الله تعالی بدینند آن که اندک تابستان کند گرم  
و اندر زمستان سخت سرد و از خوردن و رکن رکن نشاید البته مکرر که وقت مساعدت کند و مسایل کند  
مران کار را کنی ماری که باشد نگاه شاید کنی و بهر چیز از ابتدای کاری اندر روز کاری کنی آن روز کار  
باشد که ماسوند کاری مردمان را و مسدد و مضطرب شود احوال ایشان و آن از خود ستاره کار باشد و خذر  
کنی اندر وقت کسوفها کاری اندک کنی و ماه نیز کنی در حقا بود هیچ کاری کنی مکرر که درین مکرر ماکار  
بزهائی را و چون ماه در آفتاب ما را اس و دین بهم باشد نیز نشاید هیچ کاری را و اگر ماه ماستقلال باشد  
نیز هیچ کاری نشاید کرد و مکرر حضرت کنی هر کدام حضرت خود تر فرزند باشد قوت او را باشد و دست  
او جیره تر باشد و خذر کنی از روزهای لغت کل ارد اندر جای چون خط و دوا و جویها و اضطرار آنها بود  
با ابتدای کاری کنی مودق و بی حوائج و زیادت کردن چیزی و خوردن و کنی کاری که اول سال و اول  
ماه و اول روز کنی و آنچه بر حوائجی و بیاه کنی و بیاه کنی و نقصان کنی اندر آخر کار یا آخر روز یا آخر  
شب کنی ثابت شود و خذر کنی از ابتدای کاری که در روز نیم عینی و هر دم و سب و هفت و بیست و نهم باشد  
و همچنین اندر هفت روزی موافق باشد در روزی نا موافق **فصل**  
**آوردن رسم اختیارات و اصول و حکم اینست اندر معنی نهادن و نمودار آن و اختیارات**  
از قول بود معنی مثال باشد و دیگر بار اما بدانک هر چیزی که آغاز کرده اند از کارها آن همه بر شش  
وجه است **اول** است که کارها که بختی بای دارند و مانند وی دیگر باره هم کرده شود **دوم** است که  
آغاز کرده اند و ساه شود و دیگر باره مانند وی کرده شود **سیم** که آغاز کرده اند و باید باشد و دیگر باره  
آغاز نباید کردن مانند وی **چهارم** است که دیگر باره کرده شود پس از آنکه تنه شده باشد **پنجم** است که  
کرده اند از ایام چند گزمت بیشتر از اندازه **ششم** است که زوال آید و بار بر روز دیگر ناز کرده اند یا  
بدانک و چهارم اول بر شش بابست **باب**  
**اول** است که بدان که او تا کنی و در حقا  
ثابت دلیل کند بر چیزهای خاص که داریم نماید و ثابت باشد و مایل لا و تا و بر جهای دو جسدین دلیل  
بر چیزی کنی کرده شود و بار دیگر باره مانند کردن و ساقط لا و تا و بر جهای منقلب دلیل کند که کاری که  
زود تنه شود و آن خواهی کاری آغاز کردن و همچنان نارد و دیگر باره شاید کردن صاحب طالع را و خرد

در معرفت شرطهای دو اختیار است بکار این اصیل است که یار کرده بود  
از معنی اختیارات جوئی هر کاری که بخواهد مردمان را واجبست سکون و قوت جان باینکه طالع را مودق  
طالع را از تحسان مانی کنی و او را طالع را نیز باین کنی از شفاع و حد حسان و محبت صاحب حاجت را مودق  
حاجت را نگاه داری از رجوع و احتراق و محسور العسری و جنان کنی که سعادت طالع و بیصاحب طالع و بیصاحب  
حاجت نگرنده بود و صاحب سهم التما را قوی کنی و ناظر بیدلیل کنی و بر جهای مستقیم الطالع کنی و اندر کار  
روزی دلیل ستارگان روزی کنی و اندر کار شنبی دلیل کو آب شنبی کنی و نگاه دار قبول و مکافات و صعود  
و شالی و خذر کنی که صاحب هفت اندر طالع بود و ماه را اندر طالع کنی البته و خذر کنی که آفتاب در طالع  
کنی و دلیل را و نیزین را از حقا و کسوف و از سر جز مبرات و احتراق نگاه داری و جنان باید کنی  
نگاه کنی اندر وقتها و زمانه کنی موافق باشد قصد کردن چیزها را بجز فصل در روز نگاه داری اندر  
اختیارات موافق آن کار باشد که خواهی خذر کنی از رکن رکن و دار و خوردن و اندر کار نام مودق کند  
تا شیخ یاد کردم و نیز شیخ کنی بر مابقی را اهل چه مضمون وی انشاء الله تعالی بدینند آن که اندک تابستان کند گرم  
و اندر زمستان سخت سرد و از خوردن و رکن رکن نشاید البته مکرر که وقت مساعدت کند و مسایل کند  
مران کار را کنی ماری که باشد نگاه شاید کنی و بهر چیز از ابتدای کاری اندر روز کاری کنی آن روز کار  
باشد که ماسوند کاری مردمان را و مسدد و مضطرب شود احوال ایشان و آن از خود ستاره کار باشد و خذر  
کنی اندر وقت کسوفها کاری اندک کنی و ماه نیز کنی در حقا بود هیچ کاری کنی مکرر که درین مکرر ماکار  
بزهائی را و چون ماه در آفتاب ما را اس و دین بهم باشد نیز نشاید هیچ کاری را و اگر ماه ماستقلال باشد  
نیز هیچ کاری نشاید کرد و مکرر حضرت کنی هر کدام حضرت خود تر فرزند باشد قوت او را باشد و دست  
او جیره تر باشد و خذر کنی از روزهای لغت کل ارد اندر جای چون خط و دوا و جویها و اضطرار آنها بود  
با ابتدای کاری کنی مودق و بی حوائج و زیادت کردن چیزی و خوردن و کنی کاری که اول سال و اول  
ماه و اول روز کنی و آنچه بر حوائجی و بیاه کنی و بیاه کنی و نقصان کنی اندر آخر کار یا آخر روز یا آخر  
شب کنی ثابت شود و خذر کنی از ابتدای کاری که در روز نیم عینی و هر دم و سب و هفت و بیست و نهم باشد  
و همچنین اندر هفت روزی موافق باشد در روزی نا موافق

باید

ی







**دوازدهمین حکم**

اختیارات کی برچ طالع منسوب است  
کجک در طالع و راس و ذنب **حکام زحل** در طالع اگر زحل در طالع و سوره و مشرق  
باشد و اندر خطه این باشد دلیل کند که سایل سخت بزرگ کرد و خداوند دو لهنه و دهقانی باشد  
و در از زندگانی دلیل کند که امانتی یا وصایای یا کالنی در کردی کند و منفعتها بسیار بود و اگر این  
شما در آن کفایت نبود که اندکی دلیل کند بر اندیشههای بد و کار نادر شود و بر آرزوهای بکرانی بود و کار  
امر و زینت بفرود آید و بکار فرمودند کسی و بر اهر رازی اندیشهها و بیج اندر دل و اگر اندیشه  
و بزحمانی دل و تصفی رای و کلماتی بد بردن و جویشتن در و تیش بنداشتن و بیج از بیماری و سوادوی  
و غالب کشتن اندیشهها و وسوسهها و هم بیماری دق و سل و دیوانگی و آنچه بدین ماند و بسته شد کار و اگر این  
ابتدای کارها و تمام شدن بد شواری خصوصها گناه و در سندن خانه و از جای بجای رفتن و روح و سر  
اقتاکن و در رفین امانت که زیان دار دیش و از مردمان سیاه چوده و هذوان و سر بانان و خورندگان  
و ویکلان حذر باید کرد و از زنده خریدن حذر باید کرد که بیرون نماند و اگر بیمار شود و در بهتر شود  
و در وفارش خیزد و از صحت مردمان نیز حذر باید کرد **حکام مشتری** در طالع مشتری در طالع باشد دلیل کند  
بر اعنی و بزرگ داشتن مردمان او را و پیش رفتن اندر کارها و بر آمدن اسدها سالی و فراخ زینت  
و نیک خوئی و بیوستگی کردن با بزرگان و از هم و صحبت با علما و فقها و وزیران و آیینت با اهل خیر و اجابت  
در دعاء و در عیب در گمانت و کشایش کار و بر هیز کاری و نیکویی کردن با خلق و خوارها و نیکو دیدن  
و سلامتی حال و درستی و یافتن خواجه و قدر و منزلت و گرایش بر هیز صلاح و عسالت و بیانت و گما  
و تدبیر و صواب و سلامتی عیش و تن اسافی و بزرگی جستن اندر میان مردمان و مال جستن و حج و عوکر  
و صلح نمودن و نو بر کردن و مایه دادن مردمان را و نیک نامی طلبیدن و در دادن حاجتها **حکام مریخ**  
**در طالع** مریخ در طالع بود دلیل کند که در حال کشتی صغیر خون و دل سگی و شتاب زدگی و طلب کردن بزرگ  
و سالاری و سریش و عیاری و ام و بی راندن و سرخشی و مجاعت و کراف کاری و ظفر یافتن بر دشمنی و کفن  
مال گناه باید دانستن از در کان با از کم کردن و بد ساند رفتن و از از کردن با مردمان و خلق و بی جستن  
بر گناه و خشو کفتن و انصاف نادان و هول پیش آمدن بناگاه و اندر اخفتن با اهل فساد و تباهی کردن  
ما حاد ان خویش و اگر شهامت و فاشد و مقبول بود دلیل کند بر سخت و شدت و همتها و یافتن بود و نیک  
دلی بی بی هم زخم و شتاعت کردن با هر کسی **حکام شمس** در طالع شمس در طالع بود دلیل کند بر شتاد  
و زنده شدن کار و سیاست کردن بر هر کسی و بزرگی و سروری جستن بر هر کسی در میان مردمان و بر آمدن  
مردمان بقر و جبر و نشر نف و خوزه شدن در جویشتن و آیینت مملوک و سلاطین و بید کردن کارکنان از خویشتن  
کنند با جویشتن بود و از هر کسی بنا اندیشیدن و دلاوری و دلیری کردن و یاری رسیدن از پادشاه  
و افزونی خواجه و قدر و منزلت و تقرب با ملوک و بزرگت و حج و دلیرت و مروت و فرزان آمدن و ندر  
صواب و معونت کردن و استادی کردن در کارها و کس و اگر شهامت دارد و مقبول بود و اگر شهامت ندر  
و مقبول نبود و متوسس باشد سخت بد باشد و افتد بدید آید از سلطان و گاهها بسته شود و دل شغرها  
بر آکنده بدید آید **حکام زهره** در طالع زهره در طالع بود دلیل کند بر شادی و خوشی و کجایش کارها  
و سارها و مژده یافتن و راحت یافتن از بیج و نیکو نهایی آمدن از سبب زمان و خاتونان و اندیشهها  
حال از دل بیرون رفتن و خوش طبعی و کرم خویشتن با مردمان و زیادت مال و خوشبختی و هزینت کردن مال  
بهمانها و جویشتن آراستن بجا و لباس و زینت و طیب و دوست داشتن هر کسی و پرا و هوای دل  
بجتن مایل کرد و اگر مقبول باشد بدید و اگر مقبول نبود و شتادت نبود و اگر درین جای هر دو بود و مال  
تباهی بدید آید از زمان و خادمان **حکام عطارد** در طالع اگر عطارد در طالع دلیل کند بر مزاجی دل  
و شادی و فرخ و بر آمدن حاجت و پیش آمدن نیکو نهایی از طبقات عطارد و تقربت حال و مقربان  
و اهل سلطان کرد و تدبیر اموختن علم و ادب و فرهنگ و لغت و صحبت با خداوند نشناختن و عیار کند  
و ادما کردن باشد و بدید آمدن هر کوی و وزیر کن دلی و همسای ادبها طرف و علمها بار کند  
کرم و تکلم و فصاحت و بلاغت و خوشی معیشت و مزاجی روزی و فرودگی مال و اگر مقبول باشد  
و اگر مقبول نادر و مال باشد بظاهری شادها باشد از جهت فرخ و بر باطن هم و دل و سخت دلیل کند

آزرم  
مردمان با کرم  
در راستن  
میل ایگند  
صلوات بر

ایستاده  
طوری که

هر چه آفته

فرنگ  
عقل و هنر

خسبی و خود انگاری و دروغ زنی و محالی و زرق و تز و بیج و ترس از بیمه و ران و از اهل دیوان  
و غلامان و فریبگی کار با باشد که بدین ادما باشد و وضع **حکام زحل** در طالع جوهر در طالع  
بود دلیل کند بر تدبیر حسن و کجیل و سفر اندیش و از کاری بکاری کشتن و خیر آمدن و تمام رسیدن  
و یاری جو استن از هر کسی و طلب حاجتها و اگر ان کشتن اندامها از خون و بلوغ دار با تمام کشتن کاری کاره  
دیگر اندر آید و از کرمی بریدن و کرمی بوسستن اگر در طالع شتادت باشد خوب باشد و سوسهها باید  
و هر کس بوی حاجتمند شوند و اگر مقبول نبود و خوش باشد و بنظر خشن باشد همان با خوانده آید که بدید  
وی حکمان شود با حاکم کرد چون و هه آید و اگر بیج متوسس باشد بخانه در زد اید و زبان کند خاصگی  
مخ تحت الارض بود و بنظر ترس بود و اگر مسود باشد و زاید الموز و زاید اللود ناظر بسعدان بکر  
تا ان سولست اگر مشتری باشد از علما و فقها و وزراء و قضات سکونی باید و همچنین نیکویی باقی که اکب  
و همچنین دلیل سعادت و دولت باشد جوهر شرف یا بخانه خویش باشد و اگر محاق باشد یا سفس بیج و ترس  
و زبان و جنگ و جدل و خصومت و خیرها ناخوشی بدید آید **حکام راس** در طالع راس در طالع دلیل کند  
بر تن درستی و تدبیر و صواب و ریاست بر هر کسی و اجابت دعاها و صحبت با بهترین و اشرف افراد است  
بر هیز تقوی و معونت از بهترین و شادی و حوجه از رند ساند و زیادت عو و شرف و کام روانی و زیادت  
کارها و دوستی از راه دور ساند که بدید از وی شاد کرد **حکام زحل** در طالع جوهر در طالع بود  
دلیل کند بر تباہ کردن خواسته و هم و اندوه رسیدن و کم شدن نیکو نهایی و مردمانی روی خسرو  
بریشی کند و در خود و بدین سبب او را از خشنی مکر و هیز رسد با کرمی و نقصان کارها و از مرد  
فر و مایه و سقط سختی شنود و هم بود که مردیش کم شود و مزاج تن بسیر مری میل کند و اگر خداوند طالع  
بجالی و متوسس شود علت خویشتم و با سوسه بدید کند و این بدین ماند **حکام مشتری** در طالع  
طالع اما جوهر سهران در طالع مقبول باشد دلیل کند بر سعادت و نیکویی و دولت و بزرگی و از  
و حده کرده بود رسد و اگر مقبول نبود آید باشد یا نیش دل باید مدارا شنیدن با نفرت بکر در و از  
اوجید دارد دشوار تر بر آید و جوهر خشنی در طالع بود که نیشها کت بود بهتر از سوسه باشد  
خیر مقبول بود جوهر شهامت نبودیم و نیکت و افت و تباهی آرد و ما از زمان نیک صاحب کدام بود است  
تباهی اران بی بود **صاحب طالع** چون خداوند طالع راجح باشد دلیل کند بر آنکه خاموش باید  
بودن اندر کارها و هر چه کرده آید همه ماصواب آید در ای و تدبیر و اندیشه و سب و ایخ و از آید همه  
خطا و با شکونه آید و کجا بیها هم بد و کز و خطا افند و سوسه و خیرگی و خطا و زلت و نا آیینی افند و هر کاری  
کرده شود همه ماصواب آید **صاحب طالع** احتراق صاحب طالع دلیل کند بر خارش از کارها و از  
جدل و خصومت و منا زعت بهتر باشد و سهان صواب تر باشد از اینجی مردمان و از کار سلاطین حذر باید  
کردن و در طعام و شراب احتیاط باید و از کارها سخت و دشوار بر میز باید کردن **صاحب طالع**  
**در طالع** بر میز باید کردن از معاشرت کردن و از حاجت خواستن و یا سر کسخت نشاید دانستن و با هم  
خسین و فر و مایه محالست و سخن نشاید گفتن و هممانی نشاید رفتن و خوردن و شستن و نشستن و خاستن  
با هر کسی در امر ای با بکان کتان از این همه بر میز باید کردن و دور بودن از ملوک و کار ملوک که بیم و  
تکبت و رمان باشد و افت رسد اینست **حکام** گوا که در طالع و راس و ذنب و است اعلم بالصلوب

**البصحة الثاني من الطالع وما فيه الخير**

**حصه اول** اندر دانستن حال یافتن مال و منفعت اگر بر سندن زمان که یا بیج یافتی و  
روزی و کس و معاشی من چگونه بود بکر بصاحب طالع و مخر که این هر دو دلیل سایل اند و بخانه دوم و صاحب  
برج و روح اگر صاحب طالع بصاحب مال بیوند ما اندر کرم دوم بود دلیل کند بر یافتن مال بر بیخ  
و طلب و اگر از مروت بود و اگر نظر از ترس و مقابله بودن مال سخت و سوار آید و بسیار بیج و عیب  
رسد و الحاح و منا زعت و زشتی و اگر صاحب حال بخدا و در طالع متصل شود یا اندر طالع باشد و مقبول  
بود مال با سالی یا بیج بر رخ و تکلف جدای بوی رسد خاصگی نظر مروت بود و اگر ترس و مقابله  
بشد بازه اندیش و فکر باشد و آخر برسد بوی و اگر میان دلیلان القبال نبود و کوی باشد باطل النور

برمان

مان

ک

ک



مال باید بسبب کویک باطل النور بنکری کرام کو بخت و مهاجرت کرام بر جنت فائز کرام خانه است  
ازین سه جای دلالت کند بر یافتن مال و اگر زهره نامشتری در بیت المال باشد دلیل مافین مال باشد  
و اگر بخشان در بیت المال باشد دلیل کند بر ادب صاحب مشهور اگر مخالی السیر باشد سالی تا بر کوه  
اندازد ان باشد کی هست نه بر افزون و نه بر نقصان شود و اگر قمر متصل شود بسعدی صاحب و زاید  
و ناظر باشد بطالع پس مال با نادر و سکونی و فضل و منزلت و رفعت و اکرام سعادتمند بود نشاید باطل  
مال الا قوت زور بر روز و جاه و منزلت و بنا شدش و ان کویک که دلیل کند بر مافین مال اگر در طالع  
بیشتر محمد خویش ماید و اگر در دوم باشد از دست برنج ماید و اگر در سوم باشد از قبل از با و بر او ان  
و سق هاه و نزدیک باشد و اگر در چهارم باشد از قبل بزرگان و بعد از پنجین تا دوازده خانه و اگر  
بصاحب طالع بود دلیل کند شاید حاکم بنکری که بکلام جایگاهت سعادت و خوشبختی از انجا ماید و  
ارکامات سود **قول بطالع** پس بطالع کویک بنکری صاحب طالع و قمر و سهم السعاده اگر سهم السعاده نصیب  
طالع یا غیر متصل شود و سود مال بسیار ماید و امید های بزرگ براید و دولت و اقبال سعادت بزرگ ماید  
و اگر تا اسیم طالع موفی باشد نقصان بزرگ افتد و کویک که قمر و سهم سعادت را شهادت بزرگ است  
در تو انگری و در ویسی از یکدیگر باره خواه و غافل باشی هیچ کمال و اصل سهم السعاده است که راشها  
و فایده و کتب و دولت از وی است حالها بعد از انکه از وی توان دانستن اگر سهم السعاده متصل باشد  
بشمس و مشتری و از بخشان ساقط باشند بعضی از ایشان در شرف باشند و سود بود و سهم السعاده  
و اندر او تاد باشند و قمر بل ان سود متصل باشد دلیل کند بر بقا و دولت و جمع مال نه نهایت و بیوات رسید  
بعزندان فرزندان وی که هیچ کی نباشد و اگر خطا برد و زحمه ناظر باشند سهم السعاده و سود باشد  
و در سهم السعاده سود باشد و بخشان از وی ساقط باشند بدانکه این کسی از مردم ان میان است  
و مال عظیم بدست آورد و بزرگی و ریاست ماز قبل کابیت ماز قبل تجارت و معاشی رسد که هرگز سیر  
شدن نباشد و اگر با این همه قمر خطا برد و زهره و سهم سعادت تا با یکی ازین سه متصل باشد  
و سود بود این کسی را آنچه کسب کند مانند مافزندان فرزندان و اگر بخشان از او تاد سهم السعاده ناظر  
باشند بیشتر از انکه جمع کرده باشند و در و نقد کند اگر بخشان اندر او تاد سهم السعاده باشند و سهم السعاده  
بایشان باشد تا سیر بر ایشان افتد از در سهم السعاده آنچه جمع کرده بود از مال همه ساه کند و برود از  
وی در زنده گان و فی حصری ماید و اگر قمر سهم السعاده و خطا برد در برج جوزین باشد سود این کسی بیش  
و ریاست و اندر کار کار خویش ماید بود و نیکو معیشت اندر تجارت بد انکه صلاح سهم السعاده و نظر  
بقوتی تر انگاه باشد که قمر سود باشد بعد که اندر و تاد نمودن مقارن ناظر از نظر مودت چون این  
اتفاق افتد کی گفته دلیل کند بر ریاست و جاه و منزلت فایده بسیار و مال بر جوهر ان جای که دلیل  
قوی را اندر وی است و اگر قمر اثر شد بود با سهم السعاده زیان ندارد سعادت قمر اگر صاحب برج قمر  
صاحب برج سهم ساقط باشد و اندر اقا و اول و ایل جنین یافتن اگر بر سندان مالی که او میدد از بند  
از سلطان از مال اسراف حاکم بنکری نگاه شمس مشتری اگر این دو کویک را با سهم مال بابی با اندر و تاد  
مانا صاحب سهم مال باشد یا اندر خانه مال باشد یا صاحب وی باشند و خرج از ایشان ساقط پس  
این مال ساده این با ساقی و سلامی و نیکونی و اگر و تاد اندر مشتری بود حاکم و شغ افند و با و ان  
بایشتر از وی بروی و تاد کند اگر جای خرج زحل باشد نس ساید بر سوس و درازی روزگار کند  
و در بدیش پیش و اگر از مالی به سندان او میدد ارد و سلام باشد کی مال کسبت از صاحب همت دلیل  
گیر مایل طالع چنانکه صفت کردم و اگر مال با او رسد که او میدد از در چهارم جواب کوی و اگر مال  
بدر رسد از پنج کوی و اگر از مال فرزند رسد از ششم کوی و اگر از مال نیده رسد از هفتم جواب  
کوی و اگر از مال زنان و حضانات و انانان و کسی دیگر رسد از هفتم جواب کوی و از مال سلطان  
از یازدهم جواب کوی هم برین صفت که گفته چنان حکم کن از دلیل مال یا دلیل طالع یا اتصال و نقل  
چنانکه زبیر یاد کردم تا بر نفسان کرد **قول ابو موشر** اگر صاحب دو سهم السعاده هم السعاده  
باشد اندر شال پس مال بسیار کسب کند از خداوندان دولت و از بزرگان ناخود توانگر باشد از مال  
و اگر صاحب باشد در اوج مال بسیار کسب کند از زینسان و از ملوک و اگر صاحب شالی و صاحب فلک اوج

باشد پس مال کسب کند از ملوک بزرگان و خداوند قدر و منزلت و همچنین بنکری به اول مال و اگر دلیل بعضی  
بزرگی و قدر و منزلت یا بد از ان جنسی و ارکان کویک که دلیل کند بر سعادت زاید النور و العود بود بر سر  
بود و زاید صعود باشد اندر کجا و ج و صاحب شال مافین پس دلیل کند بر انکه اس سائل مامولود  
روز بروز سعادت افزون شود و اندر دولت زیادت شود و هر روزی سعادت و دولتی بدیداند و اگر این  
که گفته با با باشد در جنوب و ناقص باشد در سیر و عدد و نور دلیل کند بر تنهایی حال بود روز بروز زیادت  
بود ادبار و محب و مدلت **قول ماشا الله** ماشا الله کویک بنکری اندر مولود و مسلم بصلاح صفت  
المال و بفساد وی میخاک که اندر خداوند طالع گفته اگر خداوند بیت المال کند و ند طالع اتصال کند خواه  
از دور جای کرد کند نه برنج و تعب و اگر خداوند طالع کند از دست المال اتصال کند بسخن و بعد کرد کند و اگر  
کویک میان این دو دلیل نور نقل کند خواهسته عما جی و شفا حق ناست کرد کند پس بنکری ان کویک که اتصال  
کند در کلام بر جنت خواهسته بر طبع ان برج بود و کویک هر ان خانه و اگر در دم باشد از طوک ماید یا از کار و از بیست  
و اگر برج انشی بود دلیل اتصال بود بنکری صاحب حال مایه کرام برج است اگر او تاد باشد روزی مند باشد  
و اندر کار کردن قوی بود و اگر ساقط باشد روزی روز بروز باشد از نه قوت که محورد و اگر در  
حایل الا قوتی باشد حیانه باشد و اگر خداوند مال از بخشان دور باشد و بعد ان متصل بود خاصه مشتری و طالع  
یا صاحب طالع ناظر بود دلالت کند بر مال بسیاری که کند زبیراکی مشتری دلیل مال عظمت بنکری صاحب مال  
اگر زحل باشد مال از جهت کسب و درود و عقب و محالحت روزی بود و اگر مشتری باشد مال از فقها و قضاات  
و وزرا و از دین و حج و مانی و بار ساقی و تجارت و اعانت بدست آرد و اگر حج از لشکر بان و اهل حرب  
و از کارها اس و خون بخشن و دزدی و هرگز در وار ارد اگر اقباب باشد از جباری و بزرگی و ملوک  
و از برادران بزرگ و از بزرگان و کار انشی کرد کند و اگر زهره باشد از زمانه و لهور و طرب و دوستی و از  
سیرات و عشرت و اراد و اگر عطارد بود از کسب و تجارت و هم و کتبت و محاسبت کرد کند و اگر قمر بود بنکری  
اتصال کسب از وی حکم کن و اگر خالی السیر باشد از خاوسوی و صاحب چیزی و طوائف کرد و در ان طبع ان برج  
کی قمر در وی است بر حکم کنی درست **قول ابو موشر** ابو موشر کویک بنکری صاحب برج مال مالک بنکری  
و تاد مامل و تاد و بنظر و اتصال بر دیک تر و مقبول و سود تر کند و طالع کرام کویک بود ازین هفت و اندر  
کدام خانه بود از فلک از ان در ماطل کردن که ان کویک بود و ان خانه کی اندر بود و بهتر ان باشد که دلیل  
حال بشرط بود مار اندر اقباب یا صاحب و اندر و تاد باشد و میان وی و صاحب اتصال بود با اتصال  
متفق المطلب و متفق القوه و متفق الطریقه انگاه فایده مال بود و سک مکی مولود و سعاد از مال سعاد  
بزرگتر و نیک مکی مولود ان باشد که صاحب مال و صاحب حادی عشر و صاحب سهم السعاده زاید باشد و اندر  
و تاد بود و صاحب طالع با ایشان و سود بود انگاه دلیل خات سعادت مولود باشد **فصل دوم**  
**اند در معرفت نفقات کردن** اگر کسی رسد و کویک بجای مردی مادی و سستی نفقه کردم ان درم را سود  
دارد یا بنکری صاحب نامن یا صاحب ثانی اگر جز این نیکو باشد و مقبول بودند از دیگر مانی ازین دو مقبول  
بود قوی باشد بگیری عدد نفقات وی و زیادت از انکه رفتن باشد و اگر در مایل او تاد بود همان نفقات  
را حساب کند همه و اگر از ایل بود یا کویک ساقط اتصال کند بعضی از وی شمار گیرد پس و اگر با سق طاب  
باشد اندک مانده شمار گیرد و اگر با این همه نیز غیر مقبول بود هیچ شمار نگردد و ای از ضعیف است  
ان کنی و ان خانه باشد و چون بخشان از اطا کند بنظر ماید لالت ازین جهت را با وان و آفت و در بان مشتری  
و از صاحب یازدهم و از سهم السعاده سر باری خواه و از صاحبش اینست معرفت نفقات کردن **فصل**  
**سیور در معرفت بر و جرحی و تنگی دست اما بر جهاک دلیل کند بر جازدی بن**  
و سخاوت و زانی کار بسین نفقه جو راست و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوسه این بر جهاک ماید  
یا صاحب طالع اندر بزرگها باشد دلیل کند که مولود ماسایل حال اسراف کننده بود و بسیار نفقه کند  
و بخشد و اما بر جهاک کی تو انگری دهد بسیار نور است و خلقت وی و بر جهاک کی مال رسد  
و باز جهک ستاند و دست قاسخ کند جز است و خلقت وی اگر این بر جهاک کی گفته اندر جهاک ماید  
اندر دور که بخشان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری نفقات و تنهایی معیشت و دست  
شکل و رفتن مال آنچه بدست آورده باشد و بود کی خود مال با سعادت روزی نباشد سن و اگر کویک

عوائف  
کلی و اولی

فند



دو صد درم بود  
و اگر در خانه بود

باشد از دور فلک و سخنان در وی باشند دلیل کند بر آن حال وی اندر فراخی و توانگری باشد باز از  
و اگر نیکو حال باشد و سخنان در وی دلیل کند بر بسیاری مال و سعادت اما آن بر جاهای مال بدهند و بارستانند  
سرطان است و سخنان وی اگر نیکو حال باشند از دور فلک و سخنان در وی باشند دلیل کند بر بسیاری مال و سعادت  
و توانسانی و سعادت و اگر جایگاه نباشد از فلک دلیل کند بر درویشی و تنگدستی و اگر سخنان  
و سخنان باشند هر کدام قوی تر حکم بر وی کن **فصل چهارم در دانش حق مال چند درم یافته شود**  
اگر برسد از عدد مال چند درم باشد نیکو صاحب مال و عطا در دور مال و صاحبش هر که است از ایشان قوی تر بود  
و جایگاه او لبر و شرف است و دلیل است بر عدد مال و اگر دلیل عطا در باشد و اندر هر دو بود یا اندر  
جایگاه بد دلیل کند بر آنکه از آن مال که رسد به دست درم بود و اگر رسد به دست درم بود و اگر در شرف  
بیت نیز درم بود و همچنین هر کوی که وی دلیل باشد باز از آنجا بگردد از آن سال صغری خوش  
اندر هر دو و جایگاه بد بیت درم دهد عطا در و اگر در فلک سال صغری در دره ضرب کن پنج بود از چنان  
بود و اگر در خانه خویش باشد سال صغری را در عدد ضرب کن و اگر در شرف باشد از هر هزار ضرب کن هر کوی که  
دلیل باشد چنان کن و اگر دلیل را جمع باشد پنج بر پنج از وی کم کن و اگر حرق باشد باز از آنجا حرق کن  
اگر از آفتاب شود درم بعد بود نیم مال کم کند و اگر چهار درم بعد بود نشان کم کند و اگر دو درم بود فلک  
کم کند و اگر در شرف باشد بر او بود هیچ چیز نباید باز شکر کی بطلد درم کوبت و نظر دارد از سخنان و سخنان  
از جایگاه او باطن چگونه است و اگر سه درم ناظر باشد باز از آنجا خویش زیادت کند از سال صغری چنانکه  
بلند تر یاد کردیم و اگر سخن ناظر باشد باز از آنجا خویش بکاهد و همچنین از احتراق که گفته است  
در هر دو سخن باشد چیزی بکاهد و سه درم نیز همین بدرجه سخن بود چیزی بد و چون از دلیل که دلالت کند بر عدد  
مال ما که زیادت کند ما از آنجا که نقصان کند که در پنج دو چندین بود آنچه دلیل کند از آنجا که نقصان کن و سخن  
چون بد دلیل ناظر باشد از شکست و سه درم نیز زیادت کند و از نظر ربع و تقابل و جماعت که گفته است  
**و البس مصلی و البس فیلسوف گوید** نیکو کند در چهارم و چهارم آفتاب است و نیکو کند در چهارم  
در حالت عدد مال چنان عدد در هر یک باشد تا صد تا باشد یا هزار یا هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد  
**حال فادر در آن چگونه بود** ما شما است گوید نیکو سایل تا از طالع و مسؤل عزرا از هفت و عطا در و دلیل  
مالست اگر سایل دلیل سایل مسؤل عنده اتصال ربع و مقابل باشد میان ایشان حکم و عداوت و خصومت است  
و کوبت اتصال کننده آغاز جنگ از وی باشد و اگر نظر نمودت باشد میان ایشان صلح و دوستی باشد و اگر دلیل آن  
سکندر ناظر باشد و هر تا کوی میان ایشان نوز نقل کند رسولی با کسی سخنانا نماید و هر کوی که بگوید و ساسا  
و اگر کوبت باطل از دلیل سایل منفرد شود با اتصال نمودت و با دلیل مسؤل عنده متصل شود با اتصال مخالفت این سایل  
کسی فرستد شفاعت نیز خصم و این کسی بنویسد حکم کار با کند و عداوت و خصم است و اگر کوبت باطل  
بد دلیل مسؤل عنده نمودت اتصال کند شفاعت کند بجهت ساسا ساسا دارد و نیکوی کند و این کوبت باطل را  
دلیل مسؤل عنده نمودت منفرد شود باز بدلیل سایل نمودت اتصال کند کسی فرستد نیز و یک سایل بجا است یعنی  
نیکو تلقا کند و اگر از مخالفت منفرد شود نمودت اتصال کند خصم بدستی و راستی یعنی کند و این رسول  
نیکوی و نری کند و اگر از نمودت منفردت مخالفت اتصال کند وی سخن نیکو میخام کند بدستی و این رسول  
در سینهها و استرها کند همچنان نیکو نام کن و اگر فرستد دلیل کند میگوید نقاضا و اگر سخن باشد دلیل کند  
بدستی و جنبه و طایفه گرفتن خاصه نظر ربع و مقابل و اگر عطا در نیز مل متصل بود و سخن بود حال بستاند  
و باز بدستی باز کرد و بگو این در ربع و اگر ربع معضی بود دلیل کند بر خصومت و جنگ و عداوت و اگر ربع  
تحت الشاع باشد دلالت آن سخن که بجای فر و اگر فر اندر موضع بد باشد یا اندر طریقه محترقه بود تحت تاب بود  
دلیل فلک مال باشد و اگر فر با عطا در باشد ما شری دلیل ساسی و نیکویی بود **فصل ششم اندر دانش**  
**حال تجارت و بازرگانی** اگر برسد از تجارت نیکو عطا در و خوت و ضعف او و شرف و کوبت و استقامت  
و رجعت و جایگاه و از فر و اتصال و انصراف او حال او سعادت و محنت و خوت و ضعف اگر فر زاید النور  
و زاید العدد و حساب بود سراج البصر صاعد و شمالی فرق الارض باشد دلیل کند بر کسالتی و روانی آن چیز  
و اگر خلاف این باشد دلیل کند بر از آنی و کاسدی و اگر از این دلالت کند فر را گفته بعضی بر یکدیگر بود و سخن  
بر بدی هر کدام دلالت شاه بر قوی تر باشد حکم کن بر وی نیکو اندر مسلم را که از مال باشد بجای

و ستاده بود و زیادتی امید دارد و نیکو عطا در و عطا در و عطا در بیت المال و در بیت الرجا و اگر عطا در مسؤل  
شود از چیزها بکن باشد و در آن از انشا ساقط باشد که خاصه فر بر بهره ناظر باشد یا در بیت الرجا یا صاحب  
دلیل کند زیادتی و بسیاری سود و اگر این که گفته است بیت المال باشد یا صاحب او و همچنین باشد و اگر این سعادت  
جمع شود عطا در در ربع باشد باز از آنجا اختلاف این باشد که گفته است از سعادت دلیل نقصان  
و زیان و سخن سود و استاهم **فصل هفتم در دانش خریدن و فروختن که را بدانی و چگونه حال**  
آن اگر از خریدن و فروختن برسد نیکو بدلیل سایل مسؤل عنده از طالع و از هفت چنانکه گفته است که گفته  
اگر این دو دلیل بیکدیگر اتصال کند دلیل کند بر آمدن آن بیع و شری و اسالی از آن کوبت بود که زود در وقت  
بود و اگر کوی میان ایشان نقل نمودت آن بیع و شرا باید بر دست مسؤل عنده و هر دو دلیل که وی قوی تر باشد  
دست الکسی قوی تر باشد بود هر کدام دلیل که سعدان ناظر باشد مسؤل عنده است که الکسی را بر تر و از آن  
و سود کند و اگر ضاوند طالع در هفت طالع باشد یا صاحب طالع اتصال کند مسؤل عنده در روزه و چویده و سایل  
باشد و اگر سدی در طالع بود دلیل کند بر اسالی بیع و شری و راستی و نیکوی و اگر سخن باشد دلیل کند بر سود  
سعد و شرا و راستی و نیکوی و اگر سخن باشد دلیل کند بر سود شرا و بیع و شری و با ما حال نیکو بدی بیع و  
مقدار و بهای وی از وسط السماء و صاحبش توان دانش و در چهارم و در دلیل کند که هر دو بیع و شری از  
بهر و است و اگر فر اتصال باشد و انصراف باشد آن بیع از آن چیز را که فروشد خود بود در میراث یافته  
باشد یا بهای وی نداده باشد و اگر انصراف باشد و اتصال نبود آن چیز را خریدیده باشد ماحر و نسبه و باز چو  
نیکو و بیع دوم یکی اتصال کند که اگر سدی متصل شود اگر بنسبه خریده باشد آن حق نگردد و آن سود  
مساعده بود یا مشرقی را را بدیده آن چیز را بنویسد و فرود شد و حق گزارد و اگر مقدر باشد ما مؤنی بود هم بر ما می  
فروشد و اگر فر در ربع دوم بخشان متصل شود و این در کردن وی باشد بجزارد و باشد که در کرب گفته خرید  
بان دهد و اگر باز زنده خریده شود و مکروهت باشد بر ربع و ربع و زشتی و اگر در ربع چهارم کوبت شری  
بود آن احریان نوباشد و اگر مؤنی کهن بود و اگر در شرف باشد دلیل کند بر نیکویی حسن احریان و اندر جمله  
وجود و وجه فرو تر از آن باشد و اندر هر دو صری مانکار و اگر در ربع مستقیم الطالع باشد زاید النور و  
العدد بود و سعادت بوی ناظر هر چیزی که خریده شود از آن زیادتی از بهای آن سود کند و اگر بجای سود  
بخش باشد دلیل زیان و نقصان باشد و اگر ربع و عطا در ناظر باشد دلیل جنگ و خصومت و عداوت  
باشد و اگر مادنی باشد حکم و زیان و نقصان باشد و همچنین باشد در زیان و مکروه و نقصان و اگر  
فر در ربع معوج الطالع باشد و ناقص النور و العود و ناظر بخشان باشد و اگر در سندی بهار آن چند در دست  
از صاحب وسط السماء بکوی چنانکه اندر باب عدد مال صفت کردیم **اندر معرفت آنکه احریانی باشد**  
**فروختن بهتر یا داشتن بهتر** و اگر برسد از احریانی که فروختن بهتر یا داشتن نیکو صاحب طالع و فر هر  
از ایشان قوی تر باشد و دلیل بود که دلیل نیکو حال بود و بجایگاه نیک باشد و سعادت متصل بود  
داشتن آن احریانی بهتر بود و همچنین اگر صاحب مای مسؤل عنده بود از صاحب طالع یا از طالع داشتن آن  
بهتر و اگر چنین باشد فروختن بهتر و نشاید آن احریانی را داشتن **دانش آن که احریانی فروخته شود**  
**باید** اگر برسد فروخته شود بود یا بر زیان بیکدیگر بیع صاحب طالع و صاحب مای و فر هر کدام را نشاید  
بیشتر بود وی دلیل است که دلیل ساقط باشد و اندر و تند آید ما بکوی متصل شود و نیکو و تند بود یا در شرف  
وی باشد دلیل کند بر آنکه سود فروخته شود خاصه و بد طالع وسط السماء و اگر در مایل و در ساقط شود  
یا کوی اتصال کند و ساقط باشد دلیل کند که از آن فروخته شود اما بدانکه او تا دلیل زیادتی بیع  
است و مایل او تا دلیل میان است و ساقط دلیل نقصان و کاسدی است و در هفت و چهارم میان است  
اگر برسد و کوی احریان دارم که فروخته یا سود کنم نیکو بدلیل آن سهم آن احریان و بیع صاحبش هر وقت که  
اندر و نماید اگر کوی اتصال کند زاید و صاحب مسؤل عنده و اندر بیع و تند باشد زود باید فروختن  
که سود از مای بگذرد و اگر خلاف این باشد زیان کند و بنقصان فروخته شود اگر برسد که چیزی خواهم  
خرید که خرم از آن خریده شود بیکدیگر دلیل آن احریان یا سهم و صاحب آن احریان هر وقت که زایل کرد  
یا ساقط هر کوی زایل یا ساقط متصل کرد و اندر آن روز باید خریدن خاصه یکی اتصال نیکوی باشد که آن  
کوبت ساقط باشد و ناقص النور و العود یا بیع بود از آن خریده آید بنسبه بهای وی و چون شکل کند از ربع



برافزودن سواد و سعادت و دولت بدید آید **فصل هتم در احکام صاحب دوم**  
**در دوازده خاندان** دوم در طالع بود دلیل کند سایل یا مولود فراخ روزی باشدنی انگل  
 طلب کند سواد و اگر مقبول بود نیز بهتر بود بدان ستاره کی مقبول بود کی اندر وقت باشد حواسه از جان بزرگ  
 کرد آید و فراخ روزی و نیکو معاش باشد و اگر از ایله باشد نیز بهتر بود و اگر صاحب دوم در طالع طالع باشد مال از جا  
 فراز آید که اندر و هم وی و غلطش نبود و اگر صاحب طالع بدست خود بود مالش جمع شود و فراز آید و اگر صاحب مال  
 زحل بود مولود یا سایل سخت کف باشد و بی نفع و بروی ترسان و بیچاره بود و اگر مشرک باشد سختی و بیچاره کی کردنی  
 هرگز و آنچه نفع کند بکار حق و سزاوار کند و اگر مرغ بود بدست خودش و دل و سستی برسدش و با خود مالش بود و آنچه  
 نفع کند بجای با سبب کند و اگر آفتاب بود نیکو حال و سخت کف باشد و آنچه بستاند دادن سعد و اگر زیاده بود  
 سعاد از جانی که نباید و بدهدن کی که نیاید و اگر عطارد در حالش کرد کرد آن بود و بریک حال بیاشد و فراخ  
 دست بود و مالش دشوار جمع شود و اگر ماه بود مالش کرد سواد و حسرت کم نیاید نیز و روزی فراخ بود و کنگ  
 اگر نبات سعادت اندر بود بود و برج ثابت دلیل کند بر بسیار طالع و اگر صاحب مال اندر طالع و شرف باشد  
 مال نه نهایت جمع کند و دولت و شرف یابد و اگر در خانه خویش بود همچنین و منقله فراتر از خانه و حد فراتر از منقله  
 و وجه فراتر از حد و اگر صاحب دوم اندر طالع در هبوط بود اندر جانی مال عقوبت رسدش و اگر در و بال بود  
 غم و اندوه رسد و اگر غرت بود مال بدستواری یابد و اگر صاحب سفلی را صاحب طالع مانع مال اسان تر بود  
 اگر علوی باشد یافتن مال دشواری و بیخ باشد **البیت الثانی** و اگر خداوند دوم اندر دوم باشد محبت  
 وی معروف باشد اگر صاحب طالع دیدار باشد در مال بسیار کرد کند و هر که ان برج و حاجتش اگر اندر وی کوی  
 غریب باشد مال وی نه ان باشد و اگر خداوند دوم زحل باشد در دست سفلی باشد و مال بر خویشش بکار نبرد و یافتن  
 مال از غله و آب و زمین همچنین هر وقت کوب را بلند تر یا کردم اگر طالع حیدر و دل بود این طالع را دو دلیل مال  
 مشرکست و اگر طالع قوس باشد مال از دوری و از آید یکی از وی غلطش کند و دیگر از وی بازرگانی و این مال  
 با برادران بیوسته بود و اگر طالع حوت باشد مال بازر و روزی باشد از جانب سفر دوری و انسی کاری و مخزن و  
 اگر طالع حمل باشد مال از کشاورزی یابد از دست بر خویش و اگر طالع ثور بود مال از هر دو بی بدست آرد و اگر  
 طالع جوزا بود مال از تجارت و مناسعت بدست آرد همچنین با همه بر جها و اگر دلیل مال مشتری بود یافتن مال  
 با سانی بود و کنگ صدقه دهنده بود و راستکار اندر داد و ستد و مال خویشی بر معنای خدای عز و جل کار بندد  
 و اگر دلیل مال مرغ باشد یافتن مال بازر و سفر باشد و از آنش کاری و یا از قبل حیوان و خون ریختن باشد  
 و مال وی بچرام آید و از جانب سلطان مالد از روی خویشی و اگر دلیل مال شمش بود یافتن مال از قبل  
 بدر یا سلطان بود و جانی مال از چیزها و دون شود و اگر دلیل مال زهره باشد یافتن مال از جانب زنان بود  
 یا معنی که بر تاز بپوسته بود و کنگ خویشی و خورد و جوین مال جمع آید بازرگانه شود و اگر دلیل مال عطارد بود  
 جمع مال از کتب و نامه و حکمت بود و آنچه روزی بود مال جمع نشود و اگر دلیل مال قمر باشد از اتصال و  
 انصراف جو و از جایی وی حکم **البیت الثالث** خداوند دوم در سیوم باشد مولود را از قبل برادران  
 کار بدست و فساد رسدش و مالش اندکی بود و نامها بودش از قبل خویشاوندان و غمی رسدش که مقداری  
 مال آرد سبب بود و خاصه که صاحب طالع را بنظر خداوت بندد و اگر مسعود بود صاحب طالع مقبول از برادران  
 و کس با سعادت و نیکوئی بیند و اگر چنین این باشد سالی مال وی از برادران و شرف باشد و برادرانش  
 از دشمنان خویش بریند و خداوند دوم در کدام برج کی باشد یافتن مال سایل هو از ان روی باشد  
 و رفتن مال هم از ان جانب از خانه باشد باندازه قبول **البیت الرابع** خداوند دوم در چهارم مولود  
 از روی بدر نیکوئی و منفعتی رسد و بدر را نیز از مولود همچنین و از جای کی راده بود ابادان شود  
 و اگر در وی مسعود باشد بخداوند طالع مقبول بود از ضیاع و ان زمین روزی باشد و اگر فحش باشد  
 بیضای و سرای و رمان و در ان شود و مال دیر ماند و رسد و رمانش خاصه کی در مولود و مال که باید  
 از روی غلبه یا از قبل ماکر و بدستستان بدر و ماکر روی هر بان باشد و بعد از این سایل دوم  
 خویشی اندر کار زمین هزینه کند **البیت الخامس** خداوند دوم در پنجم سایل یا مولود مال خویش را  
 سلف دهد یا مال از سبب سلف یا بد یا از قبل فرزند یا از قبل دایه یا بد و فرزند ان وی موقوف  
 باشد اگر فرزند بود از فرزند ان و دوستان شادی و نیکوئی بیند و اگر وی و صاحب طالع و صاحب

آسی زنی کوبند  
 در کمن بر

بنج مسعود بود و اگر مسعود نباشد کمتر باشند و مالش بسبب فرزند از برود و از دوستان نیکو نمایند و اگر  
 مسعود بود و ناظر صاحب طالع بود و برج ثابت باشد یا بد و جسدش از رنجی که ردا امید ما روزی مند بود  
 و اگر در مبوط باشد رنجش ضایع شود و امید ما ش راست **البیت السادس** خداوند دوم  
 در ششم بود مال وی تباها شود از قبل حیوان یا از قبل بیماری مسطور و برده را نیز زیانه و آفت رسد  
 و از امانت و رسالت و بیضات حذر باید کرد و اگر اندر وی سعادت بود و بنظر صاحب طالع بود و این پنج  
 صورت آدمی بود از برده مرزوق بود و اگر بر صورت مای بود مسطور و چهارم ای روزی مند بود **البیت**  
**السابع** صاحب دوم در هتم مولود ماک ندارد از حلال و حرام هر چه یابد بستاند و اگر خداوند طالع  
 برج زحل باشد مال وی بی خصوصت و منازعت قرار ساد و کنگ مولود و مامت سخت بلند باشد اندر مال و کنگ  
 مال وی بدست کسی دیگر افتد و بدست انکس خورده شود سایل یا مولود مال مفید باشد و تباها کند و برج  
 فراز آید و اگر در وی مسعود بود میراث ماملی ساد و آرزو کرده کسی دیگر و با وی بای ندارد و اگر  
 صاحب طالع را سینه بوی چیزی رسد آنچه گفته و اگر در وی مخوس بود کم چیز در ویش و بیچاره باشد و بی شاک  
 بدایح دارد برود و حذر باید کرد از جویدن و خوردن و مال بدست کسی استوار نشاید داشتن خاصه  
 بدست زن و انباز و حیوان کی ان مال انسان کنگ خویشی کند **البیت الثامن** صاحب دوم اندر پنجم  
 کرد آمدن مال وی در عین غت بود و تباهی مال نیز هم در عین بود یا از عریبان باشد و دین و مذهب  
 که در زدن بهر حال و رزق و اگر خداوند پنجم راج بود یا در هبوط یا مخوس دین خود را بدینا بنفوسد و بهر  
 نگاه بود صاحب طالع اندر سیوم یا پنجم باشد و مختار نیکو باشد اندران برج و عمر مران کوی کنگش را بود  
 او را بکشند از قبل مال یا از قبل دین و جمله حال مولود را روزی بر آنگه بود و مالش کرد نیاید و آنچه کرد آید  
 از فتنها بود و بی قرار و آرام بود و اندر سفر از دروان بیم بود و اگر در وی مسعود بود و بنظر صاحب طالع  
 بود کیشش سختی و وقت بود و خواندن علم و شعر و تقصیر بعلم الوان و کشتن بشهرا و غیبی و مقام کردن  
 و حاجت برداشتن و با سزاوار بودن بشهرا خویشی و اگر در وی مخوس بود از کشتن بواضع و شعرا می دوری  
 بود و حال او بیخبری هر روز ممدرب بود و تباها **البیت العاشم** صاحب دوم اندر دهم مولود فراخ  
 روزی بود و فراخ دست خاصه اندر وی مسعود بود مالش اسان فراز آید و از کار سطلان روزی  
 مند بود و از ان روی مال کرد کند و هر یکی کی دست اندر زدن کارش نیکو کرد و بسیار خلق را بد و حاجت بود  
 و خاص و عام با او بسازند و سازگار بودند پس اگر مخوس بود جمله بر ضد این باشد که گفته **البیت**  
**الحادی عشر** خداوند دوم اندر یازدهم بود او را از ستاره تو انکران دارند و مال وی مامل  
 سلطان آید و بدیع از مال وی بدست سلطان افتد و حال سایل یا مولود از ان روی یک شود و  
 این دو کوب بد مسعود بود و از روی سلطان و کشت و درود و غلبه روزی بودش اگر زهره را بند  
 بر زانه و لهور و طب و شاکر خویش بود و اگر عطارد و مشتری مسعود بود از تجارت و بازرگانی روزی  
 مند بود و اگر عطارد مسعود بود از روی لشکریان و خداوند ان سلاح و الت خوب و آنچه بدین ماند و بیخ  
 و شراب صواب کرده اید با منفعت و فی رخ و از مردمان بوی عطا آید و وی عطا دهد **البیت الثاني عشر**  
 عشق خداوند دوم در دوازدهم بود مولود حرام روزی بود و مالش دشوار کرد آید و کار و کوب  
 و معاش بروی دشوار بود و آنچه بود بچام و شبیه بود و همیشه لغام اندر باشند و بنا و انما در  
 افتد و هر کسی را مال وی طمع افتد بر و حسد و عداوت بدینکند و مال بر آنگه شود و فساد افتد و فتنها  
 کم افتد و نیک محبت کرد و اگر در وی مقبول و مسعود بود از روی حیوان و منفعت یابد بر صفت  
 ان برج کی بر صورت چه چیزست و کمال حال خداوند دوم در دوازدهم دلیل کند بر تباهی مال وی از ان  
 سبب بود که دشمنان بروی حسد کنند یا بهتر مال وی بستاند و نیز بروی را آفت رسد از جان مال  
 و مال وی نیز بد زدن تباها کند هر یکی خداوند دوم بیوسته بود بصاحب طالع برادران مولود  
 اندر وی عیب بیند و اندر نفعی وی خست کند و کنگ دوستان بد و شاد شوند از سبب فرزند ان  
 سلطان از بهر آنکه این دوم خانه بیخ بیت السلطان است و همچنین دوم خانه بیت الاحد افغان برادران  
 دهم دوم خانه دوستان بیت الاء این بت را نیکو نگاه دارد بسیار سخن از ان باب کشاده شود و ان علم  
**فصل نهم در بیرون آوردن اختیارات اختیار فام سست**

نشد

بر

بنجم











دوم اندر آمدن بدان منزل باشد و برج هفتم آن زمین باشد که اندر وی خور کند و برج یازدهم سعادتمند  
باشد و برج دهم عاقبت آن جای بود که بوی نقل کند هر کجا سعادتمند باشد دلیل سعادتمندان جای بود و هر کجا  
بود دلیل تباهی آن جای بود و اندرین باب پنج اختیارات است در باب خاخره بود که  
**هفتم در احکام هفتگی یک و چون هر در خانه سیر نقل در سیوم** دلیل کند بر تدبیر  
خوب و دقت و مکن نتواند رفتن و جنگ و از ازار افتد تا خویش و برادر و خواهر و نواخت یا بد از دهقان  
و گناه و زان و خواجگان و بیابای حال خویشان و اگر سفر و خویش کند در جاند و اگر آید کند در ماندن و بیابا  
و آنچه بر نبات بود سکا آید و اگر نبات بود از جهت خویشان بتام پیش آید باغی و بیضه افزایار محبتهاست  
بر آنگه شوند **شتری در سیوم** شتری در بیت الاحواه دلیل کند بر خوئی و سکوئی حال برادران و خویشاوندان  
و از ایشان نیکو بنام بینه و اگر سفر کند و خور کند سخت نیکو بود خاصه از معنی علم آموختن و اندر بازنگارنها  
سود و منفعت یا بد و هیچ شک نیست که از جای بجای خوریل باید پیش کردن و نواخت یا بد از عالمان و بزرگان  
و رهبر کاران و جوین باشد علم آموختن و کتاب و خواها نیکو بسیار بینه و اگر شهادت نبود هیچ چیزی نبود  
بخرازدیش **در سیوم** دلیل کند بر آنکه دل بر آنکه سفر و خوریل راسفها با بر بود و کارهای ساختن  
و نواختن و لذت افندیان از با و کرد و بی از بار بار آید و کردی از حدی از آنکه آفتد بازن و نواز  
و چون حج را کنند است و اندر سفر قطع آفتد و نیز از سبب اقربان آفتد و اگر شهادت بود بهتر باشد  
**شمس در سیوم** دلیل کند بر سوستی و هجت الملوک و سیاه سالاران و متران و اگر حاجت برگیرد در سوادندش  
و اگر خوریل کند نیکو بودش و هر چیزی که بخرد منفعت کند و سود و سفر پیش آرد از کاری کاری کشتن  
و از خانه بخانه رفتن و با کسی هجت بگیرد و کار نو آغاز کند و اگر مقبول بود و شهادت بود سخت نیکو بود  
راه نماید بر گفتن سخنهای راست و حق و مافین موفقتها از اقربا و اگر چیزی مقبول بود از آن آرزو با  
و از اهل سلطان **زهره در سیوم** دلیل کند بر شادی از اقربا و آمیختن باران و رسیدن بکام دل و امینی اندر  
سفر و خوریل و رسیدن مادل و مکن زنی از اقربا و دی مال و دی هم کند و عاسی ساند و با خیری بسیار از جانی  
بهوای دل کاری کند شادی بینه و رسیدن عطاها و دنیاها خوش از زنان و نیزگان و اگر شود با غلبه  
سود دل مشغولی و غم پیش آرد از اقربا **در سیوم** دلیل کند بر آنکه هجت آفتد با صفاها و خوب گشته  
خاصه با حکما و اهل سلطان و م ادا زین که و بر آید و از قایل نام آیدش خواها نیکو بینه و سواد  
و اقربا هجت او جویند و علم و کتاب خواندن را غف کردند و اندر شهادت بار یک بازرگانها الوان و علم  
و حکمت آموزد و سفر و خوریل آفتد و اگر مقبول بود منفعتها و نیکو بود و اگر شهادت نبود از آن آرزو  
**قدر در سیوم** در قری خویش دلیل کند بر سفر و شادی و خوریل کردن و آمیختن با خاصه مردم و از بزرگان  
و اهل کباب و از اقربا شادی بینه و با کمان نوحیت آفتد و از کان خویش و از دوستان در با نینه  
و منفعت و سفر باغی بیش آیدش تا اندیشیده و از کاری کاری رود و اگر شهادت نبود دل و مشغول  
بیش آید **راهن در سیوم** دلیل کند بر آنکه هجت آفتد بر قوی و بر کسها خویش و بروی دشمنی کنند  
کردی و کن کارش نیکو شود و هر چند سالش بیشتر گردد کارش خوب تر گردد و با اقربا هجت آفتد  
و هر کاری که پیش گیرد مبارک آید مگر سفر کردن در بیت السفر آفتد می با کسی نواخت جنگ آفتد  
و اندر سفر با سفر دیگر بد آید و خوب نبود و خواها راست بینه و آموختن و هجت علم طلبیات آفتد  
**زین در سیوم** دلیل کند بر آنکه حال اقربا و حال وی بد گردد و اقربا بروی روزی در وی بگویند و سواد  
بگردد و با شد با بینه کندش و خواها اشغه بینه بسیار و هجت آموختن علم جادوی آفتد و دوستی  
و برادری و خواهری بسیار کفایت که پیش دیگر کند و سپس دیگر گویند و روده کنند و زین هر کجا آید آنجا  
بتامی آرد و ضرب کند **هشتم در احکام رجعت و احترام و فساد خویش**  
رجعت صاحب سیوم بر اقربا اعتماد نشاید کردن هیچ کاری که نایند بیکمها آفتد و از سفر و خوریل  
صذر باید کردن و کسی را هجت کردن شایسته ساند و علم و ادب و فهم و حفظ نقصان آفتد و خواهی که  
بینه از جن و شر در دست نماند و از اقربا راستی ساید **اصراق صاحب سیوم** چون خاخره سیوم خوریل شود  
دلیل کند بر دل مشغولی بر خواهر و برادر و اقربا خاصه از روی سلطان یا از روی مع و ایجن با مردمان که در کار  
و همتران و خاموشی واجب کند مافه بوفد **احترام و فساد خویش در خانه اسبوع** دلیل کند بر سیر و تباهی

و منفعتی حال از باه و ستان و یک و نا امیدی ایشان و در مثال خار و فرس و خادمان برای هم و نقصان  
باشد از آب و آتش و شکنج و شکنج و از تمام آن بهم باشد و گوید هر چند شایسته بودند عذر باید کردن

**البیت الی الخ من الطالع فی المسائل**

**فصل اول در خریدن سرای ماصحبا مستفیل که مبرس شود یا نی** ماشا که گوید اگر بر سر از هجت  
و عقار یا سرای یا مستغلات نیکو بطالع و صفا جش لا دلیل است و هفتم و ماصحبا هفتگی که دلیل مسؤل عنایت  
و چهارم و خداوندش در زحل و قمر دلیل سرای و ضیاع است وسط السماء و خداوندش دلیل بها است و اگر  
خداوند طالع در هفتم باشد ماصحبا هفتگی متصل باشد دلیل کند بر آنکه آن سو تمام شود نطق و جویبی  
سایب و اگر نظر از سودت باسانی و نیکویی بر آید و اگر نظر عداوت بود زشتی و دشواری بر آید و اگر صاحب هفتگی  
اندر طالع باشد یا بصاحب طالع متصل بود آن بیع بر آید و نه بیخ و نفع سایب و مسؤل عنایت بر آن جویبی تر باشد  
و اگر میان ایشان اتصال نبود بیک صاحب طالع و قمر اگر چهارم باشد یا صاحب چهارم اتصال کند یا صاحب چهارم  
در طالع باشد یا صاحب چهارم اتصال دلیل کند بر نایم بیع و بر آنکه کار جهانگ گفته و اگر اتصال نبود بیکر هجرت  
و نقل نور از ایشان نیز باریک نمی بر تمام بیع و شر او بر آید کار و هر کوی که مقبول باشد یا سود وی خوش خور و نیکو  
طبع و اسان کار باشد و هر دلیل که مخلص با غیر مقبول باشد آن بد طبع رود خور و دشوار کار تر باشد هر  
که امان کار بر وی اتصال بیخ و مقارنه کند آن دشوار کار تر بود و هر کدام که اتصال بودت  
کنه آن اسان کار بر وی آسانی کننده تر و حسود طلب خواهد بود **فصل دوم اندر صفت زمین و ضیاع**  
**وسرای و حال آبادانی وی** و اگر کسی در چهارم بود آن سرای و بیان باشد و تباه بود و اگر راجع بود تباه  
و بد باشد و اگر صاحب راجع بیخ منحوس باشد یا در مینو یا راجع هم دلیل کند بر موران و تباهی و نایم کنی  
آن سرای و اگر سعیدی اندر وی باشد یا خداوند چهارم سعویا در شرف بود دلیل کند بر آبادانی و نیکویی  
و مبارکی سرای و این که یاد کردم در حال سرایهاست **آنگه اندر باب صنعت و آب و زمین**  
و بر باغ و بوستان طالع دلیل که پورانت و آنها که اندر وی کار کنند و چهارم زمین و آب و زمین  
و ضیاع است و هفتگی دلیل نبات و گیاههاست و دهم دلیل **در خاخره** در خاخره است و میوه و درها  
و نظرها است هر کجا سعیدی بینی خیر و خوبی آنجا باشد و هر کجا کنجی یعنی شر و تنهایی آنجا باشد اگر کنجی  
در طالع باشد بد آنکه از که پوران ماکر و حیانه و صدر و دزد باشند و اگر راجع باشند از آنجا بیرون  
آیند و بگردند و اگر مستقیم باشد آنجا بای دارند و ماسد و از آنجا بیرون روند و اگر مشرقی باشد  
از آنجا با آنجا آمده باشند با جوانان بوند و اگر مغربی باشد آنجا دیرینه باشند با بیریان بوند  
و اگر در طالع جللی باشد آنجا معروف باشد و اگر حظ نباشد آنجا مجهول بوند و اگر در طالع سعیدی باشد  
از که پوران با ر سواد و ماصحبا و این باشد و نیکو کار و اگر راجع باشد آنجا ناسسته بیرون روند و اگر مشرقی  
باشد آنجا با بیار باشند و از آنجا بیرونند و همچنانکه هفتگی است و سکوئی و همچنان اگر خداوند طالع  
در طالع بود و از نظر سواد و حکمان کم کن و اگر سعیدی در وسط السماء باشد مستقیم باشد  
آن درختان قوی باشند و بسیار باشند و اگر راجع باشد بسیار بوده باشد و کنجی که خانه بود  
و باشد که آغاز و وقتن کنند و از آنجا درخت بر کنند و بیرون بوند و اگر کنجی در وسط السماء باشد  
درختان اندک باشند و بیخ باشد ضعیف تر باشد و اگر راجع باشد آن درختان هم بر کنند و بیرونند و اگر  
وسط السماء خالی باشد از خداوند وسط السماء نیکویی جهانگ از که کند که گفته مثلا اگر صاحب وسط  
السماء بجای خویش نظر کند یا متصل باشد و سعود بود درختان باشند و اگر جوین باشند درخت بیابند  
و اگر صاحب وسط السماء آن کوی که در وی باشد مشرقی باشد از درختان نونشانده بوند و اگر مشرقی  
باشد آن درختان هم باشند و کنه و از درختان پیشینان باشد و اگر مشرقی و مستقیم بود آن درختان  
آنجا مانند وی با دار باشند و جمع و اگر راجع باشد درختان از آنجا بر کنند و بیرونند یا تباه شوند  
و از هفتگی نیز به بدین صفت حکم کن که گفته و اگر صاحب وسط السماء بوسط نظر اندازد و در خداوند هفتگی هفتگی  
بد آنجا درخت و نبات هیچ نباشد و زمین خشک بود اما جوهر زمین بدید آید از چهارم اما مصلیات  
عمل دلیل کوه باشد و مصلیات نور دلیل زمینها مومن و کشت زار و مصلیات جو نداد دلیلست بر تو از زمینها

بر ۵  
که در  
مستقیم

مستقیم



و با موی و کوهها و مثلثات سطح زمین و دلیل هر خوارگی و حوضها و بارگینها و آب کربا و کاه خوار ستوران  
و لپهای است جوهر زمین از چهارم بگردم برعکس باشد از آن جهت باشد و شکر که صاحبش در کدام  
برع است از آن جهت سر با وی بارگین و اگر جای کوه دور باشد مثلثه آتشی دلیل خانهها باشد سنگ باک  
باز زمین سخت و سخت و اگر برج چهارم بود دو جسدین از زمین هموار باشد یعنی از وی هموار بود  
و با موی و بعضی از وی بکند بهما و بودها و تلهها بود و اگر برج منقلب بود زمین باشد از هر نوع  
چون است خاک خوش و آب خشک و از هر نوع جبر باشد از روی و اگر برج ثابت بود زمین سخت و با قوت  
باشد و سنگ باشد بهواری هموار و بلندی بلند هم برین صفت شرح کن **فصل در صفت خانهها**  
**خانه و مادی و حاکم و جایگاه** اگر بر سنگ صفت خانه بگونه باشد بدانک خانه چهارم  
دلیل خانه است و صاحب چهارم آن کوهی که در وی است دلیل یکی بدی خانه باشد و نوی و کوهی  
و مبارکی و نامبارکی جنابک صفت کرد و مطلع راه گذر خانه است و موضع فر دلیل در خانه است و موضع  
شمس دلیل ساحت خانه و کشادگی و میان سرای و صحرای خانه است و جایگاه زهره دلیل در خانه است  
و جایگاه عطارد دلیل در خانه است و جایگاه عطارد دلیل در خانه است و جایگاه عطارد دلیل در خانه است  
و در خانه و جایگاه زحل دلیل آب خانه و کسف و جایگاه تارک و کسف و جایگاه مشتری دلیل مجلس کاه  
و جایگاه عالی و بزرگ و بیستان است و جایگاه جیوه و جیوه و جیوه و جیوه و جیوه و جیوه و جیوه و جیوه  
و جایگاه خون بر جیوه و جایگاه راس دلیل کندی بر جایگاه کندی و بان همنه با جانی که بالا بر ایند و جایگاه زنبق دلیل  
کندی بر خانه خسی و حشا ک و کندی با جایگاه ستور یا جانی که جوی اکنده باشد و خاسته و بگری که کوی بکند  
ناجست است آن جایگاه نیز هم بدان تا جت باشد از مشرق و جنوب و شمال و هر کوی را بگر اقبال و انصراف  
و بیشتر کن با حوشش با اتصال انصراف حکم کن و بگری که جاست از برجهای کشته دلیل بر  
خانه است و برجهای مانده خانه فر دلیل جیوه است نیمه نیک سویی و وسط التماس دلیل راست خانه است  
و نیمه سخت الارض دلیل جیوه است فرقی الا یعنی بسوی خانه است و کتال از جن فر و سوی خاز است و اگر  
ماه در برج منقلب باشد در خانه دو باشد و بر سبالا و اگر در برج ثابت بود در خانه کلان بود و بزرگ و حکم و بیک  
سخت و اگر در برج دو جسدین باشد خانه دو در بود و با طبق ما اندر خانه یک سه جای دیگر باشد و ما این  
خانه تا یک کدی دیگر باشد و اگر ماه در برج آتشی باشد در خانه حاکم است این باشد استور گاه و اگر برج  
آبی باشد بر لب جوی ما بر لب حوض باشد و اگر در برج خالی باشد اینجا بر در خانه کشت زار بود ما خاک  
کوده بود و اگر در برج بادی باشد بر در خانه بنا باشد یا درخت و بگری که نظر بکند کوه دارد قران  
کوه را نیکو در مزاج و کانی نیز دلیل کوه و اگر فر زحل نبوده باشد در خانه سنگین باشد ماسیا ما باشد بر سن  
باز بگری بسته باشد و اگر عطارد ناظر باشد در خانه بلند و ساختن باشد در خانه کشتگاه و بیستانه بود  
و اگر برج ناظر بود در خانه سوخته باشد یا باهن بسته فاصک بر بیع نظر دارد و اگر شمس ناظر باشد در خانه  
حک باشد یا جای شکوهنده باشد مانند سنگها و جیوه باشد و اگر زهره ناظر باشد در خانه کلان بود  
ما اب روان مانند سنگها رمان و اگر عطارد ناظر باشد در خانه راه کدر باشد یا در راه فاصک مشتری نیز  
ناظر بود یا برج دو جسدین باشد ماحون آب باشد یا فاسی باشد و اگر این برج از برج قمر باد کرم بسیار  
باشد که شهادت بیشتر بر در خانه طلوع بود این نگاه بود بقیوت بگری که ماه قوی تر باشد باطل حکم از آنجا  
کن قوت طلوع آن باشد که صاحب قوی باشد و در طلوع ناظر باطل اندر سوری باشد یا طلوع ناظر  
باشد و اگر قران آفتاب مشرقی هم باشد در خانه نوباشد و اگر مغربی باشد کندی باشد و همچنین اگر ساره  
مشرق و مغرب نظر دارد و اگر در مشرق باشد در خانه با کینه و نیکو و خرم باشد و اگر اندر جنوب باشد در خانه  
کندی و کسفه باشد یا بر در خانه معانی ما کسفی باشد که از در برج قمر با در خانه چهارم به مقدار است  
از دلیل سلم و کلینت از در طلوع هر در یک ذراع و یا از صاحب طلوع یا در برج یا از در طلوع  
ما صاحب طلوع یا در برج یا از در طلوع ما صاحب طلوع هر کدام شهادت قوی تر باشد از وی کوی  
و هر ستاره که اندر زمین میان باشد و هر برجی که دلیل کند بر جری که جوهر برج و جوهر کوی دلیل کند  
و وسط التماس دلیل است بر صحرای خانه اگر مشتری یا زهره اندر وی باشد اندر صحرای خانه بیستان  
باشد نیکو و خرم و اگر زحل باشد خاره باشد مانع از آنست که اگر جیوه باشد مدین آتشی باشد مای خون رکن

عاقبت  
کند عذر کوه

ساحه کوه در تری

خسی کسفه  
چو جیب قوتش

خاره  
قوت زه طاش

و اگر شمس باشد حکم باشد مانند سنگها بزرگ بود و اگر عطارد باشد اندر میان سرای مخزن باشد ما رط  
حیوان یا کوه ترخان و اگر در وسط التماس باشد اندر میان سرای دری باشد سوی سردایه با اسباب یا حوض  
یا چیزی مانند اینها که کفتم و اگر زنبق بود ستور گاه بود مانع از آنست که حوض یا خانک و اگر کراس بود جایگاه حیات  
بود ما حوض یا کلهزار بگری که از زمین مفت کوه باشد اندر طلوع شهادت قوی تر است وی دلیل است بود در خانه و اگر قمر باشد  
وی قوی تر و اولی تر به لالت اگر در برج شرق باشد بشرق کشاید در خانه و اگر در برج شمالی بود بسوی شمال کشاید  
و اگر مغرب بود بسوی مغرب و اگر جنوبی بود بسوی جنوب و هر ستاره که ناظر باشد در خانه آن کوی که کاست در خانه  
بدان سو کشاید و اگر در درخت بود در خانه راست کشاید و اگر در سبال بود در خانه بسوی جت کشاید و اگر  
ساقط باشد در خانه در مار کست و جم کشاید و اگر قمر مغرب باشد و ناقص النور بود آن خانه را در خانه و اگر زحل  
نظر دارد در سنگسته باشد و اگر برج نظر دارد سوخته بود و اگر فالی السید بود در خانه هنوز نمانده باشد و کهن  
اگر از انصراف دلیل گیری در است ایوان اتصال اندر برین باب انصراف دلیل کند بر آج گذشته باشد در خانه  
و اتصال قمر دلیل کند بر آج بخراهند کردن بر در آن خانه **اگر بر سنگ خانه کج باشد** بگری که کاه اگر  
مشتری در وی باشد خانه بزرگ و با کینه بود و نیکو و خرم یا اندر خانه سیدی باشد یا خانه نوب سید باشد  
و اگر زهره در وی باشد خانه لطیف و شگوش باشد و اگر برج در وی باشد بزرگ که ما به باشد یا نور خانه  
بدرین صفت باشد همچنان از صفت کوه صفت کن و اگر عطارد باشد خانه اندر بزرگان و حرقان باشد و اگر  
ماه مشتری ناظر باشد این خانه اندر کوی باشد که راه حاسن راه و اگر برین هر دو ناظر باشند آن کوی  
را کد راه و بیرون سوز باشد و اگر در برج دو جسدین باشد آن کوی را در دیگر باشد و اگر برج ثابت باشد  
همان یک درگاه باشد و اگر منقلب باشد کشاده باشد و اتحاد استیق که این خانه با اول کوی است یا میان یا اخر  
از جایگاه قمر توان دانستن اگر در وجه اول باشد از برج خویش خانه با اول کوی باشد و اگر در وجه دوم  
باشد خانه میان کوی باشد و اگر در وجه سوم باشد خانه با اخر کوی باشد چون مشرق و مغرب معلوم شد  
اول و آخر نیز سدا اند و اول **فصل در صفت خانهها**  
باشد یا سنگین اما بدانک مبارک خانه و نامبارک خانه بر خداوندش بر دور وی باشد اول آن باشد  
که کسی بکانه کوی کند بر در کسب و خداوند طلوع یا صاحب ساعت یا قمر مغرب باشد هر وقت که از آن خانه بیرون آید  
ان فساد و خسی بود از وی و باز اگر طلوع نیکو و ساعت مبارک باشد از آن خانه کوی کند بر مبارکی و نیکویی  
همان جای **و جسد** در آنست که خانه بنا کنند بطالع بد و ساعات بدان خانه شوم شود بر هر  
درمان خانه باشد و باشد که این جسدین خانه بعضی در مان را موافق آید و آن همان باشد که آن کسب در دلیل  
بر سوی آن خانه هر طلوع یا طلوع کوی سال انکس را موافق بوده باشد و این چنین سرای و خانه را که از برین  
مانند اصل و مان ننگی و بنای نوب طلوع سعد بر ساری سکوسد و هر وقت که مرغ و زحل در وسط التماس باشد  
یا لار و سنگ خانه محبوب باشد و سنگسته و اگر از وسط التماس آید باشد آن عهدان سو و جانب باشد  
یا بر درواری عیبی باشد زیرا که چهار او تا دلیل چهار حد و دیوار خانه است هر کجایی باشد یا بر درواری  
عیب باشد زیرا که چهار او تا دلیل چهار حد و دیوار خانه است هر کجایی باشد و تباهی آن جای باشد  
و هر کجایی سعدی باشد نیکویی اینجا باشد و سلامتی و آبادانی و اگر سعوان یا مخنای اندر جانبل الا و تا باشد  
صلوات و فساد و ویرانی و آبادانی اندر کینها و کرها خانه باشد و اگر در زایل باشد اندر سبب رسا بکوشه  
زودین خانه ما ساکنا خانه اندر ما شعیب و صفات خانه اینست صفت خانه و مزایای کفتم این باب  
بسیار جایگاه را بد فاصد اندر باب خزیدن و در وقت خاتمه و اندر باب کسفه و کسفه و اندر باب چینی  
کس که کجا باشد و نا خانه در کوی صفت است هم ازین باب دانسته شود نیکو تا مل کن و است احسلی  
**فصل در اندر انصاف انک خانه را به چند درم است** اگر بر سنگ که بهار این خانه را این  
ط زمین و صنعت و بوستان چند درم است ما چند درم خرید شود بگری که صاحب وسط التماس یا کوی که  
اندر وی باشد هر کدام قوی تر باشد و شهادت قوی تر باشد وی دلیل است بگری که سال صغری وی خیرت  
با نذاره سال صغری دهها باشد یا صدها بود یا هزار تا بود و زیادت کند کواکب سعد و نقصان کند کواکب  
خس چون ناظر باشند همچنانک اندر باب جی و باب عدد مان اندر برج دوم یا در درم بتامی و اگر حنان  
باشد که صاحب وسط التماس صغیر باشد لالت نکند و کوی عارضین پس بگری که سال وسط التماس یا در

سینه  
چو رنگ بر طوز لور  
صورت زان بر همه  
عالم  
کس ظاهر  
چون مر

و اگر کسی











مجلس اولی در کربلا

باشد و از خشنود و در باشد و صاحب این برج نیز با کینه باشد دلیل کند بر نیکی حال بدر و سلامتی و صلاح  
 تن و جان وی و بدانک که مولود حمل آن زاده بود و از کوه بدر باشد و اگر جزین باشد شاه بود و اگر خشنود  
 چهارم بود یا از زمین یا از مقابل دیدار دارد دلیل کند بر ویران شدن خانه بزرگندگی او و اگر صاحب چهارم  
 اندر نور آفتاب باشد یا خنجر در جیب یا راج در وبال دلیل کند بر فساد حال بدر و بیماری و علت و نا امیدگی  
 و رسیدن محرم با خنده ترکی با این همه اندر بر چهارم زایل باشد مولود از بدر بنیم ماند و بدلیل طاقت همکاری  
 مولود در بنا خونی و تنهایی باز کرد و اگر حمل بدان جایگاه اختراق یا جیبوط با و تا درسد ما نور آفتاب در بار  
 بشکند و اگر خنجر نور آفتاب تنهایی و سر زیادت شود و اگر کسی صاحب چهارم بود و اندر و تن باشد حال بدر  
 نیکی بود و قوی خاصه که سود بوی ناظر باشد و اگر کسی ناظر باشد که نماند و شوق پیش آید و اگر کسی صاحب  
 برج چهارم از طالع ساقط باشد حال بدرش افتاده گردد و از حال سعادت بحال محنت رسد خاصه اگر بد حال  
 بود یا ناظر خنجر و اگر ساقط بودند و ناظر سهری بود و مقبول بود سلیم باشد و اگر صاحب طالع با آفتاب با صاحب  
 این برج نظر دارد اما انفصال و مقبول بود و یکدیگر مولود با بدر صفت بود و یکدیگر هم با ن بودند و بیمار دار و غمناک  
 یکدیگر باشند و اگر از یکدیگر منفصل باشند یا با انفصال زمین و مقابل باشد خنجر یکدیگر و بدسهر و بدسکال باشند خاصه  
 اگر میان ایشان بقول نباشد و اگر مقبول بود خنجر باشند و کنگره بخاره یکدیگر باشند و اگر خنجر اندر بن خانه باشد بدر  
 را از مولود هرگز شادی نبود و جای سقط را س بزرگدانی وی جز آب شود و هرگاه که صاحب این برج را از این بخت  
 ساقط بینی و صاحب برج آفتاب و صاحب برج سهم با از سهم با هر یکی را از جای خویش ساقط بینی و صاحب برج آفتاب  
 را بدانک از مولود تا از آن بدر باشد موقوف و بیخیز زاده باشد هر کوی که دلیل بدر باشد صاحب آن برج کی  
 دلیل با اندر وی است دلیل احد است اگر اندر چهارم کوی باشد خنجر وی دلیل بدر باشد عاریتی یعنی بدر  
 برفته و چون خداوند آن برج دلیل با است با دلیل آن اما از مواضع خویش ساقط باشند چنانکه یاد کردم آن  
 مولود را بدر ساقط از راه بر گرفته باشد اگر خداوند چهارم اندر و تن باشد یا اندر شرف دلیل کند بدر ساقط موقوف  
 باشد با نذره آن برج کی در وی باشد و اگر اندر بر چهارم ساقط باشد یا جیبوط یا موقوف باشد دلیل کند بدر ساقط  
 مقبول باشد یا معیوب و اگر خداوند طالع در و تن یکدیگر شرف بود نام ساقط موقوف تر از نام بدر باشد اگر خداوند  
 چهارم قوی تر بود نام بدر ساقط قوی تر بود خنجر باشد و همچنین حکم کن از نظر انفصال سعد و خنجر و آیه اعلم  
**فصل سیم در احکام صاحب چهارم در زاده خانه الطالع اگر خداوند طالع**  
 چهارم در طالع باشد ساقط بهترین اهل بیت باشد و اگر خداوند طالع بدلیل بدر بر بیخ یا مقابل باشد میان بدر و قریه  
 و سنا کی باشد هر کدام از این دو ستاره کی خنجر باشد و اگر انفصال بموت بود اندر میان ایشان موافقت باشد و اگر  
 خداوند طالع و خداوند چهارم یک کوی بود صورت ساقط باشد مانند صورت بدر بود و بدخوی بدر باشد و اگر خداوند  
 چهارم اندر طالع خالی السیر و سکون حال باشد مولود از جایگاه بزرگ باشد و از خردمان نیکی و درست کار بود و در اندر  
 راز و نهان باشد و اگر از خانه رزق حاصل باشد یا بهره یا ماه و سهم با اندر وی باشد دلیل کند کی جایگاه بزرگ  
 بردست وی آبادان شود و خداوند اب و ضیاع و زمین باشد خاصه اگر ناظر سعدان باشد و اگر از خانه  
 مشتری باشد یا آفتاب یا عطارد یا حرج ویران شود بزرگدانی مولود و رفتن آید مولود را از جایگاه سقط را  
 یا از آن جایگاهی که اندران شهر زاده بود **البیت الثاني** خداوند چهارم اندر دوم بود مولود از  
 بدر روزی مند بود و از مال او بهره یا بد و بدر با او نیکی کار باشد و جای بزرگان و نگاه ایشان بود  
 باز گردد و کارهاش طاقت همه چیز باشد خاصه که اندر خانه مسعود باشد و منظر صاحب طالع بود اندر بدر  
 بسیار شاد و بهیند و بچند خداوند چهارم در دوم دلیل کند بر خوبی حال معاش و دخل و خرج یافتن مال  
 و موافقت و الفت میان اهل بدر و ساقط و باشد کی مال او با با خویشاوندان بدست او افتد و بدین سبب  
 خصوصت افتد میان ایشان و اگر خداوند چهارم خنجر باشد مال ساقط باشد شاه شود راج از بدر یا از سبب بدر یا فتنه  
 بود **البیت الثالث** خداوند چهارم در سوم باشد مولود را بدر از اهل علم و اهل حیر و ادب باشد خاصه  
 اگر این خانه سهری باشد مولود سخن روا و نیکی کوی و نیکی کار باشد اندر میان اقربا و اگر از خانه خنجر  
 باشد بدر مولود از اقربا ساقط رسد و اندوه خورد و عودی وی شوند و از جای خویش بکنند و مال  
 شود و مال و ملک از دست وی رود و با ویران شود و مار آرد آن شود مولود اندر بن خانه و اگر  
 مقبول باشد دلیل کند بر خوبی حال بر اندر و مردوی باشد اندر کسب و معاش خویش و کنگ

روسی

بنگاه او بر قریه بود

میان او و میان برادران و خوهرها بود و باشد نیز کی آن جایگاه خویش بخوبی کند **البیت الرابع** خداوند  
 چهارم اندر چهارم بود دلیل کند مولود را از روی بدر کار خوب شود و بر دمان موقوف و مشهور شود و نگاه  
 بزرگان با وی ماند خاصه اگر خداوند طالع مقبول بود و دست بردست او آبادان شود چنان که میان  
 او و میان بدر اختلاف افتد و اگر خداوند چهارم علوی باشد موقوف بدر باشد و اگر سعدی اندر وی  
 باشد و یا خود مسعود بود دلیل کند بر نیکی حوی بدر و آبادانی خانه و اگر سعدی مشتری باشد ایشان را ناخن  
 ماردن نقد باشد اندران خانه و اگر خنجر باشد اندر وی یا راج خانه ما مبارک باشد و آن خانه ویران  
 گردد اگر برج چهارم منقلب باشد و کوی سفا باشد ماه سنای خانه با استوار باشد و اگر برج ثابت بود  
 بنای خانه استوار باشد و حکم بود خاصه که کوی علوی اندر وی بود اگر برج دو جسد بود خانه ناخوش  
 بسیار باشد ناخن را دور در دو خانه تا بزرگدانی باشد و کوی آبادان و کوی ویران باشد و علم  
**البیت الخامس** خداوند چهارم در پنجم بود مولود را یا ساقط را بدر نیکی نام بود و بر دمان موقوف بود  
 و دوستانش بسیار بودند و صحبتش با بزرگان بود خاصه اگر آفتاب یا مشتری ناظر باشد بدر مولود متفق بکند  
 و دوستار یکدیگر باشد و از حال و ملک بدر روزی باشد و از وی میراث یابد و بدر مولود را چندانی نرزد  
 فرزندان مولود را بینه و مال بدر بفرزند آن فرزندان برسد و اگر آن ستاره نام مقبول بود یا موقوف بود  
 بیانش فرزندان را غم و بیچارگی رسد **البیت السادس** خداوند چهارم در ششم بود دلیل کند بر  
 تنهایی حال بدر و تنهایی کار او که او را کار نندگمان باید کردن و نامعوب بود و باشد کی بدر را سفر افتد  
 و از فرزندان محروم شود و همیشه وی از فرزندان نرزد و فرزندان او از یکدیگر روزی مند شود و فرزند  
 از بدر میراث نماند و از یکدیگر یکدیگر باشند مگر آن برج شرف او بود نگاه بدر را حال نیکی شود و کوی  
 مولود مانع آرد از بود و عاقبت همکاری مولود را ناخود بود کی خاصه که بصاحب ساقط بود و از نظر  
**البیت السابع** صاحب چهارم در هفتم بود مولود را در از غریبا باشد و اگر نگاه بزرگ خاصه که  
 این برج کوی علوی باشد و با فرزندان عداوت و خصومت بود و بدر بیش از وی بعید و از وی  
 میراث یابد و با وی باید از وی بشود و بدر از مولود در سخن باشد و ایشان موقوف بودند  
 اگر ساقط در کار نگاه باشد نگاه بیسته اهل بیت باشد ناما مدد دارد و اگر این ستاره کس باشد اندر راه  
 نگاه فساد و اوج کند و محسوس و تباهی چنانک ساقط ناما مدد دایه را ناما مدد در فتنه را از نا کند  
 ما بدر ساقط را با زن ساقط چنین کند **البیت الثامن** صاحب چهارم در هشتم باشد مولود را از  
 بدر بیم هلاک بود و میان ایشان الفت و دوستی نبود و روزی مند باشد از یکدیگر و دلیل کند بر کوتاهی  
 عمر بدر و مادر و اندر حال ساقط یا مولود بدانند یعنی **البیت التاسع** صاحب چهارم در نهم باشد  
 دلیل کند بر قیام حال مادر و پدر با بخت افتد با بخت باشند و اگر در وی راجع باشند عزت متهم باشند  
 اندر دین و سخنی رسد اندر سفرها از جایگاه خویش بخوبی کند و مولود از بدر غریب ماند و مجبول گردد  
 چنانک از یکدیگر جز نرزد و خبر رسد و باید از فرزندان بیشتر بگیرد و اگر اندر وی مسعود و مقبول  
 بود بدر شرفی خداوند دین بود و اهل علم و اهل موقت بود و بدر مولود مار را در بوند و اهل علم  
**البیت العاشر** صاحب چهارم اندر دهم باشد مولود را بدر بخواه متران بود و اصیل بود و مردم  
 والا و نام برادر بود و موقوف بود نیز خاصه و عام و بیخیز دیک بادنه او را قدر و منزلت باشد  
 و کوه مولود و بدر چشمه خورد و کنگ بدر را نام و خصوصت بسیار افتد اندر کار سلطان و باشد  
 ندر که مال بدر بدست سلطان افتد از جهت فرزندان **البیت الحادی عشر** صاحب چهارم  
 در یازدهم باشد دلیل کند بر تنهایی حال مادر و پدر اندر بن برج خداوند چهارم را هم خیر نیست  
 حال بدر با اول بیانش و با خنجر شود اگر بصاحب با در حق مسعود خداوند دخل و خروج بیانش  
 و کرد داد و دست کرد مولود از وی میراث یابد **البیت الثاني عشر** صاحب چهارم  
 دوازدهم مولود را مادر و پدر از غریبان بود تا بغریبان افتد و با دشمن مولود بیوسته  
 کردند و بر وی بد اندیش کردند و کنگ بدر مولود را حال سخت نیکی بود و با سعادت و اهل  
 مال مولود را با اول عمر کار بسته شود و زمان زده گردد و از محل خویش بیفتد و مولود مانع  
 آرد از بود این چهارم کی قطع با وی شهادت نماید دیگر این از نظر و انفصال تا درست آید اما بدانک

یکدیگر تنهایی















صاحب هم در سویم مولود را از فرزندان زبان رسد و حضرت خاصه کی صاحب طالع را بعد از آنکه در کرم بدر روی  
کرد و روی نامبارک بود و کجای مولود بر او اندر بود و این نگاه بود که مقبول نبود یا نه و با صاحب  
مقبول بود یا شهادت دارد دلیل کند که یکی یکی و نیک نامی ایشان قویست و موافق افتد میان فرزندان  
و بر اثر انشق **البیت الرابع** صاحب هم در چهارم مولود را فرزند بسیار باشد که سبب ایشان قوی بود  
و نگاه و کجای او با ایشان قوی باشد و بر بای بود و روی را با ایشان آسان بود  
و از ایشان شادی بیند خاصه که صاحب طالع را بدوستی بیند پس اگر بعد از آنکه صاحب طالع را شاد  
باشند و حضرت پیش آرند و اگر صاحب جسم صاحب چهارم و در روز جمعه یا سه یا پنج یا شنبه یا یکشنبه  
بنشیند از مولود برود و کوی فرزندان **البیت الخامس** افتد و با همساز از ایند و دلیل کند که بر بدوستی  
فرزندان از این خانه **البیت السادس** در کجای فرزندان صاحب هم در پنجم در کجای فرزندان  
حال فرزندان و بسایرین و کجای ایشان مولود را فرزند می باشد مشهور و از معروفان است و سخن دو زبان  
و دوست داران بسیار و کردار نیک گفته و کم از کار خداوند عجب و همت و دوست دارنده **البیت السابع**  
صاحب هم در ششم دلیل کند بر بسیار فرزندان و بر کارها بد و بد رفتاری و دردی و تنه کردن  
روزی و مال خویش و کار شکران کند خاصه اگر صاحب سادسین بخون باشد نگاه بنده کرد و حال کسب  
بر مولود دشوار شود و مولود از غم خوردگی جمع کرده پس همه جراه او برانگیزد کرد و طاعت و نماز و دعا  
فرزندان ایشان موجود شود **البیت الثامن** صاحب هم در هفتم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و معروفان  
با ایشان و لیکن بیشتر دخترینه بودند و سخن در اسباب باشند و مخصوصی است از بیشتر از جهت فرزند  
بود اگر سهم نگاه فرزند افتد با هم فرزند در خانه نگاه بود این سه دلیل است که هم از اینست  
خداوند طالع با وی بویست باشد مولود دختر خویش را بجای زن دارد یعنی با وی زن نکند و در نگاه باشد  
مخ زار روی شهادت بود و بخوبی مولود را فرزندان باشند از کار جدا و با وی خصوصیت کنند و منافع او شوند  
و خواری و دشمنان که بر وی آرند و از ایشان بسیار عمر **البیت التاسع** خداوند هم در هشتم مولود  
از فرزندان هم روزی بود که اندر حال او دست کند بر نیکانی او ضایع کند و از اینست که او را چیزی نماند  
و اگر کجای او نماند هم سخن بود مولود را فرزندان برسد و بسبب **البیت العاشر** خداوند هم در نهم  
در نهم دلیل کند بر نیکوی حال فرزندان و شادی دل ایشان و باشد نیز که فرزندان بعبودت افتد  
که خداوند هم در بیستم افتد و از فرزندان که او اندر خوبت و باشد که سبب نیک فرزندان و در فرزندان عالم  
کردند با هم گفت یا غم و یا سفری است بر سر او باشد و از این صلاح و خداوند برین بود و کارها بسیار  
کند **البیت الحادی عشر** صاحب هم در دهم مولود را فرزندان بسیار بود و جسم او بد باشد و روشن بود و خداوند  
قدر و قدرت باشد و کارش بزرگ شود و سرور و بر دمان کردن و در کارها سلطانان و بهتران بود  
بوند و از ایشان شادی شد و روی کردن نکشی کند و منافع او شوند و لیکن بیماری و علت در ایشان  
بسیار بود خاصه که صاحب برچ دهم ناظر بود دلیل بر ضعیف حال فرزندان و نیز دلیل کند که اندر خانه مولود  
برورتن نیاید و اگر خداوند هم ستار و سخن بود دلیل کند بر اشفاق حال سبب از سبب فرزندان و برتر  
انگاه باشد خداوند هم اندر برچ بود تا بگذرد متصل بر بیع **البیت الثاني عشر** صاحب هم در  
در یازدهم دلیل کند که مولود را از فرزندان روزی بود و جسم بد ایشان روشن باشد و دوستی همراه  
او بود و از ایشان شادی بیند و متفق او باشند و این خیر و اخیال صلاح باشد و اگر در سبب افتد  
خداوند هم اندر یازدهم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و افتاد و دعوتها از قبل فرزندان  
چنان چون بد کردید فرزندان پادشاه و مادر بود فرزندان پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه  
هر کسی این فرزندان را بخویش خواند و نیز باشد که این فرزندان او را با حاجی کرد و با عوان سلطان  
کرد خاصه خداوند وسط السمانا آفتابها خداوند دوم از طالع بدین سه دلیل ناظر متصل باشد  
و آن فرزندان کجای نیک نام باشند **البیت الثالث عشر** خداوند هم در دوازدهم دلیل کند که مولود  
باشد و آنچه گوید هم عدد وی باشد و سوانه عمر باشند با معنی است سبب وی هم خورد و اگر  
بدین جایگاه بخون باشد دلیل کند که مولود را فرزند ناخوشه شد خاصه که خداوند دوازدهم  
در بیج باشد و متصل باشد از ترسیع یا مقابله این دلیل باشد بر بی فرزندان یا دلیل کند

فرزندان مرده باشند **البیت الرابع عشر** صاحب هم در بیست و یکم دلیل کند که مولود را  
طلب خردن چنان باید که ماه در طالع باشد اندر برچ را اندر مثلثه آفتاب و چنان کن که در طالع را  
و بیج را با یک کنی از کجای خداوندان ایشان را اندر برچ رکنی و چنان کن عدد ساعتها طالع باشد جفت کنی  
اندر اول روز باید و ماه در برچها از یازدهم و بیست و یکم یا بیست و دو یا بیست و سه یا بیست و چهار  
مستقل و با یکی از این دو عدد در طالع باشد یا اندر وسط السمانا اندر برچ یا اندر یازدهم و ماه با سمانا کن زاید و نگاه  
ناظر کن و از کجای و از کجای چنان بگیره کن و چنان کن که خداوند بیج اندر طالع باشد با بعضی متصل باشد  
از مودت و موافقت و مسعود و مقبول باشد **البیت الخامس عشر** اگر طالع زمان اندر وقت مسقط  
نقطه برچ ز باشد مولود بیلید و اگر ماده باشد دختر اندر خاصه که خداوند طالع آن زمان اندر برچ ز باشد و برچ ز  
اید و اگر اندر برچ و برچ موند باشد دختر اید و اگر طالع برچ ماده باشد و صاحبش اندر برچ ز یا اندر برچ ز یا طالع ز  
باشد و خداوند ماده یا اندر برچ ماده مولود خواهد بود و اگر برچ دو جسم بن باشد بخلاف هر مولود کنی اید و اگر ماه  
زاید باشد اندر نور و مسیره ماه تمام باشد و بهترین اوقات آن باشد که از اول روز تا نصف النهار بود و او را بعد  
اللیل یا بعد از ظهر طلب کردن آن بهتر باشد که ماه اندر طالع بود یا اگر یازدهم بود و آن برچ ز باشد و خداوند  
برچ ز بخانه خویش ناظر بود چون چنین بود برورش اندر کجای تمام باشد و بهترین آن باشد که آفتاب  
اندر جزایا سلطان باشد و خرد کنی که ماه در طالع مخرق بود ماه خجاست زهره دلیل جای اگر زهره بود جای کند  
بود و اگر ماه هفت بود کجای اید فرزند ضعیف حال اید و ضعیف اندام از کجای ده فرزند آن  
سنگین بیرون آوردن آن بهتر باشد که ماه ناقص باشد و با طالع از وسط السمانا با بود مغرب و زهره و برچ  
بق ناظر بود از نظر مودت و خداوند طالع و ماه در برچ ماده باید و مستوی الطول **البیت السادس عشر** صاحب هم در  
**ماد اید که رفتن** ماه را با یک کنی از کجای خداوند برچ آفتاب خداوند طالع را و خداوند برچ دوم را اندر  
اندر برچها سالی کنی و چنان کنی که طالع برچ سعید باشد برچون از خانه های زهره زهره زهره که خانه زهره نشاید و اگر  
**اختیار از شیر باز کردن** ماه را با یک کنی از کجای خداوند برچ آفتاب خداوند طالع را و خداوند برچ  
دوم را جانی باید که ماه از خداوند برچ خویش منصرف باشد و اندر او تا د باشد برچ کوب انصاف کند و  
و مقبول ماند و اندر خانه نماند و جایگاه نیکو و خرد کنی از برچ منقلب بود و جسد بن تا در ایشان نشاند  
و خجاست که گاه و آن نهادن چنان باید که ماه اندر برچ مسعود بود و حضور السعدین و اندر او تا د یا مال  
الا و تا دم چهار و نیکو کنی از نظر عشق و مستوی سعدان و خداوند منعم و در او زدهم چشم و زحل برچ و  
از خداوند طالع و از او تا د ساقط کنی چون این چنین باشد آن جای بر کوب مبارک باشد **اختیار کوب**  
**معلم دادن** چنان باید که خداوند طالع اندر وسط السمانا باشد ناظر سعدان و ماه مقارن سعدان  
با متصل کنی زاید النور و المسیر و عطار فوق الارض مشرقی یا اندر طالع و صاحب و خداوند برچ عطار در  
بوی ناظر کن و طالع با برچ ماه با جابه عطار رکنی و خرد کنی که ماه اندر چشم باد و از دهم یا اندر چشم طالع  
باشد و ماه اندر برچ کنی بر صورت سادی بود صفت بی جهای بسیار فرزند در او نماند  
از خجاست صفت برچها تو اید یعنی دو فرزند نیک اندر برچها دو جسد بن و نیمه آخرین جدی و اگر علم  
بی جهات هم فرزند عمل و نور و میزان و قوس و دلو است بی جهات عقابم جزا و سعد و سنبله و الی  
از نور است بر جهات قوس و سنبله و میزان و نیمه اقل قوس و دلو است **اختیار جامه نو بپوشیدن**  
چنان باید که ماه در برچ منقلب بود و کجای ناظر از کوبی منصرف شود که خداوند طالع بدانه  
کوب متصل شود و کوبی متصل شود که خداوند از آن کوب نصف شود و از زایل و ساقط رنده کنی ناظر  
سعدان و خرد کنی از برچ است که سخت بد باشد و اگر برچ دو جسد بن باشد ساق بود و خرد کنی که ماه  
بجاق بود و تحت الشعاع و هبوط بود از کجای چنان زدن چنان باید که ماه در برچهای  
منقلب کنی و متصل بسعدی و از زحل و مخرق ساقط کنی و خداوند طالع را اندر برچ یازدهم کنی و متصل بسعدی  
و از برچ منصرف و با قمر و صاحب طالع را حضور السعدین کنی یا ساقط کنی چون بود **اختیار زدن**  
**باختن** طالع را اندر برچ زاید کنی و خداوند برچ عطار ناظر یا زحل مسعود کنی و ماه را زاید النور و الی  
کنی و عطار بدوست و خداوند مغرب باشد و خداوند طالع بویست کنی خداوند طالع را مسعود کنی و خداوند مغرب  
مخون کنی و ماه را بخداوند برچ خویش متصل کنی و ماه دلیل کجاست و کجاست و آفتاب دلیل مملت

لی ص ۳۰

نور

در ۲

ن

د



طالع و صاحبش را باید گنده را باشد و منفعت و صاحبش را باز را هر کدام از این دلیلان بد حال بود و بد جایگاه  
و محض و غیر مقبول آنکس که بدین دلیل منسوبست نماند و هر کدام دلیل مقبول و مقبول بود صاحب  
این دلیل بود اختیار شرطی با خنجر بدانکه شرطی زحل راست و زحل عطارد در راه که شرطی خواهد  
با خنجر زحل را مسعود یا هر که در و بطالع ناظر و صاحب طالع و اقبال را با خنجر را زحل ناظر و ماه را مسعود  
صاحب منفعت دلیل یازست و صاحب طالع دلیل ابتدا گنده و ماه دلیل گنده است و اقبال دلیل بهتر هر کدام از این  
دلیلان مقبول و مسعود یا بشند و یکویا یکاه آنکس برده و هر کدام دلیل محض و بد جایگاه و ما مقبول بود  
آنکس مانده و اما بدانکه همه اینها عطار در راست او را مسعود کن و یکویا طالع فصل چهاردهم  
آنقدر که حکما هفت کیکی و جود هر در پنجم زحل در پنجم دلیل کند برانده و عم و از معنی خود  
و پنج برده و از هر دو ای دل یعنی بزرگ افتد و کاری بی رونق شود و هر کاری که بکند شادمانی نبیند و امید  
باطل شود و از لیس و طرب و لباس و زینت ما خوبها پیش آید و اگر مقبول بود از سران و در چنانان و کتبا و زرا  
نیکی و شادی بپند **در پنجم** دلیل کند بر نیکی حال و شادی از فرزندان و ما فرزندی آیدش خوب  
روی و نیک بخت و برهنه کار و وضو و نعل و ادب و بهوای خویش بر او در هر یک از اینها و از معنی ضیاع و حلها  
و تجارت منفعت یابد و با همتری و بزرگواری یا بد کسی ماوی محبت دارد از نیک مردان خداوند جا  
و حوت و سلامتی حال فرزندان و اندک عطا یابد بر آنکس و امید فرزندان برین و اگر غیر مقبول بود میان  
تا ازین بود **در پنجم** دلیل کند بر آنکه اگر فرزندی بود بی زمان و کردن کن بود و مخالف بد خویش  
کرد و بهار شود از پنج حرارت و باد و سس از او و حیدان و ناخوشی بپند از کهنانی که کجای ایشان  
نیکی کرده بود و حال بدش نیاید بود و از زود کردن حرام و بریده شدن فرزندان از زهران و  
کوشیدن در بیجاخت و لعب و ریاضت و منفعت از اهل سلاح و اگر غیر مقبول بود بی زمان و بلا پیش  
آید **در پنجم** دلیل کند بر آنکه پادشاه او را بنیاد و حاجتهاش از ملوک و ملتران براند و فرزندان  
کردن کنی آید و بد خوئی و اگر بنیاد شود آنکس او را بجهت حقاقت نکرد و کردار او ضایع کند و کار  
فرزندانش نیکی شود و اگر شهادت بنویسد از سلطان و بیماری از فرزندان **زهره در پنجم**  
دلیل کند بر آنکه شادی بپند از فرزندان و اگر بنیاد شود در سرد و زنان بوی مایل کردن  
بعشق و دوستی و زیادتى سود در کردار و خنجر و لطافت و لباس و زینت خوب شود و شادی و نیکی  
پیش آید و اگر فرزندی غایب بود یا فرزندی دختر بر روزی بودش و از هر دو عطا  
و هدیه رسد و اگر غیر مقبول باشد از پنج که گفتیم و زو باشد **عطار در پنجم** دلیل کند بر آنکه از فرزند  
شادی بپند و آید باشد به بادش و علم و ادب باشد و از دوستان سعادت بپند و بجای وی نیکی  
کندنی منت و از خداوندان ضیاع شادی بپند و هر چه فرزند و مسود کند و از جان حریه پناه  
بوی رسد و از خداوندان از پنج کتاب منفعت یابد و اگر مقبول بود این که گفتیم که باشد و اساعلی  
**در پنجم** دلیل کند بر آنکه این سس را از فرزندی امید یابد و حال فرزندانش نیکی شود و اگر از فرزند غایب  
بود یا بد خوئی یا خنجر بشود و بهوای دل برسد و از دوست اجابت یابد و از مادر و برادر  
بپند و اگر چیزی فرزند بنسب بهادر یابد و اینها نیکی بود و اگر شهادت بود میان بر باشد  
و اس در پنجم دلیل کند بر زیادتى نیکیها و بر آمدن حاجتها و عزیز کردن و قدرش بفرزند  
در میان مردمان و از دوستان دولت یابد و محی حضرت کرد و ممتز کرد و میرانی بگیرد و اقل  
ن نبت در پنجم دلیل کند بر آنکه حضرت و اندوه هم رسد بر فرزندان و حید و موجوده افتد  
میان دوستان و کن از قبل بندگان شادی بپند و کسی میان وی و دوستانش گفت کوی کند  
و موجوده کند در فرعی بپند و آن بکوی بود و با مردمان بدود و لکن سخن و همت بود و است  
**فصل نهم در معرفت بر حجت و احتراف و جهت صاحب حجت**  
حذر باید کردن از بیضاعت و رسالت و از عطا و حاجت و از لیس و طرب و از زینت و شراب  
برهنه باید کردن از مجلس شادی و طرب و دوستان و فرزندان که وحشت و خفتنا  
و تاه و شبنامی کرد از حجت و از صاحب حجت دلیل کند که خداوند حذر باید کردن  
از چاشنیها و شراب و از همایشها رفتن و از زینت و از سخن مردمان و از طلب حاجات و خورد

زندان  
او عطا بیاید

ارباب  
نیکی او حق

و فروخته

و فروخته در رسالت و مبادعت و از فرزندان و دوستان و از محبت سلطان و همتران اندیشه و خوش  
افتد و طبع و امید همه نایب شود **فصل دهم در احتراف و حجت** از مجلس شرب و مهمانی بر خرد باید بپوش و پیغام  
نشاید فرستادن و میبایستی بنا بر آنکه که بدوستان و سخن بر کون غم و اندوه رسد و داد و ستد و معامله  
و بازرگانیها نشاید کردن که هر شباه باشد و العالم عند الله الملك العلام

**الب سادس در طالع و هافیه من المصالح**

**فصل اول در معرفت دلایل بیماری چون برسد از بیمار طالع و صاحب طالع و قدر دولت**  
بیمار و ششم و صاحبش و آن کوی که قراری منفرد است و نیست بر بیماری و ششم و صاحبش دلیل درک  
است و چهارم و صاحبش و اثنا عشرت فر و صاحب خانه فرد قابل بر فقر قابل تدبیر صاحب طالع این همه دلیل  
عاقبت است هر کدام را قوی تر و شهادت بیشتر و نیست بر عاقبت بیماری بر پنج هم و صاحبش و سهم انعقاد نیست  
بر طبیب و حکم وی آنچه از فعل بیمار از بهار و دار و صدقه و دست رنج بختک از دوم است و صاحب دوم  
و سهم السعی و علاج کننده را از وسط السما و صاحبش نگرند و از آن کوی که عطار از وی مسرف است  
و سراج علاج کند از وی یعنی دار و والد علجت از آن کوی که صاحب طالع بوی متصل است و معصیت  
درک بیمار از پنج منفعت و از صاحبش نگرند **فصل دوم در معرفت حال بیمار بر نیکی و بدی** در ویوس  
و بطریق کوی که صاحب طالع و صاحبش دلیل است بر طست و وسط السما دلیل است بر بیمار و بر پنج منفعت  
بر بیماری و چهارم دلیل است بر دار و عاقبت کار بیمار و اگر با بتدبیر بیماری تا بوقت سوال خوش اند طالع  
باشد دلیل کند که دست طبیب زبان کار باشد و علاجی که کند بیماری زیادتى شود و منفعت کمتر بود و اگر  
در طالع باشد طبیب مبلرک دست بود و لاج کند بر وقتی و دارا کند و امید منفعت و بهتری باشد و اگر خوش  
اند و وسط السما باشد دلیل کند بر تنهایی حال بیمار و سختی بیماری و این بیمار خویشین دارند و بهود همه آن  
کند که بیماری زیادتى شود و اگر سعد باشد دلیل کند که بیمار را چیزی از زود کند که سبب راحت باشد و بهار  
سبک بود و آن بیماری او را زمان ننگند و اگر در معالجت راحت یابد و اگر خوشی در هفت باشد از آن بیمار بهار  
دیگر کرد و دلیل کند بر زیادتى بیماری و تنهایی حال و اگر سعد باشد دلیل کند بر آنکه بیماری در معالجت برود  
سبک باشد و چیزی با زود که بیماری از ایل شود و اگر خوش اند و در چهارم بود هیچ دار و قطع ننگد و هر چه دار  
شمار باشد همه زبان کند و هیچ غذا او را برست دار و نشاید دادن و اگر سعد باشد هر چه بدی از دار  
و عا همه سود دارد و منفعت کند همچنین ازین باب کردم از باب اول همچنین قیاس کن از خداوندان  
ان بر جهن و از سعد و حجت و انصال و انصراف هر کوی سیدی دلیل خیر و اقبال بود و هر کوی سیدی دل  
تجاری است صاحب هر کدام پنج که سعد بود یا حجت از آنجی همچنین حکم کن **فصل سوم در معرفت آنک**  
**علت برقی است یا بر جهان یا بر مرد و اما بدانکه طالع و قدر دلیل تن است و صاحب طالع و سخن و صاحب**  
برج و دلیل روح است ما بشا است کوی که طالع یا قریب کوی بود یا سخن بوی ناظم بود علت تنی ریاضت و اگر  
طالع با سخن یا صاحب برج فرخونی بود علت بر جان بود و اگر بر دوش و سخن بودند یا ناظر بخان علت بر تن و بطن  
و اگر سعدان نوز افکنند بیمار بهتر شود و اگر از سعدان غالی باشند و سخن باشند هر چه بیمار عجز و اعظم  
**فصل چهارم در معرفت آنک علت بر ظاهر است یا بر باطن**  
اگر صاحب سادس در طالع باشد یا اندر وسط است علت بر ظاهر اندام بود و مکتوف بود و اگر صاحب  
سادس اندر پنج باشد یا اندر سابع علت در باطن اندام بود و مسود و کوی که علت را از کوی و سردی  
و قوی و خشکی از صاحب سادس توان دانستن و از پنج سادس و از حراج کوی که اندروی باشد  
تا بوی متصل بود و از آن پنج که صاحب سادس اندروی است اگر آن کوی معزنی منفرد باشد دلیل کند در  
علت و کهنی و اگر از کوی که منفرد باشد دلیل کند بر قوی علت و زود کستن مدت روزگاری  
از سبب انصراف انصراف باشد بعد در سال یا ماهی یا روزی یا ساعته یا اندازه پنج منقلب  
و صحیح مجده و نایب و وید و مایل و زایل **اما بدانکه انصراف** فر بیماری دلالت نکند  
تر و صواب تر باشد از انصال اگر دلیل بیماری عطار بود دلیل کند بر کرایه زبان اندر بیماری  
و اگر زحل باشد دلیل کند بر لقمه و حنج و تکیه و حشیه و صدام و طالع بر اندازه طبع کوی و کوی

تفقات صح  
ادبی

زی

الطالع



در صورتی که در وقت بروز بیماری در وقت بروز بیماری در وقت بروز بیماری

و اگر نفس باشد دلیل کند بر کم و اگر دلیل بیماری یا اسهال باشد دلیل کند  
و اگر دلیل بیماری مزاج بود دلیل کند بر بیماری نیز و کم و اگر صاحب باشد دلیل کند بر خشکی و اگر باطنه  
دلیل کند بر گرمی و تری و اگر دلیل زنده باشد دلیل رطوبت بود و اگر مشتری بود دلیل کند بر بیماری  
و دل و اگر دلیل تحت الشعاع باشد بیماری بهوش باشد و اگر دلیل بیماری مزاج اندر بر بیماری  
دارد و با استدلال کند دلیل اسهال کند و مانند وی و اگر معده را شهادت بود جو شکم بود و اگر زحل را شهادت  
بود و خبر باشد و اگر اندر نیمه یمن شک باشد و در نیمه فرودین بود اسهال بود و اگر دلیل بیماری اندر  
مزاج برج فانی بود و مزاج خشک دلیل فانی باشد و اگر در نیمه انقباض باشد در دست باشد و مانند  
وی از بیماری سردی و خشک فانی زحل باشد و اگر دلیل بیماری مزاج بر چهار مادی  
باشد یا ناظر گوایدی بیماری از بنا که جو بود و باد آنکه مزاج باشد فانی که خطا در مزاج باشد  
شاید باشد و اگر دلیل بیماری اندر بر چهار گرم و خشک باشد مزاج کوکبانی بیماری از  
صفرا و رواب و از تفت و حبه مانند وی از بیماری گرم فصل پنجم در آنکه  
علت بر کدام اندام و کدام جایست بنگرید دلیل بیماری که اندر کدام برخت  
بیماری اندر آن اندام بود چنانکه سر عمل راست و کردن نور را و تحقیقها جزا را همچنین تا آخر مزاج  
و اگر دلیل بیماری ما اول برج باشد علت اندر اول اندام بود و اگر میان مزاج باشد میان اندام بود و اگر  
با مزاج بود علت بر آخر اندام باشد و همچنین بر جگه اندامها تا این که **دانش در دل بیماری**  
**و جایگاه علت** اما بدانکه دلیل بیماری صاحب سادس است و اگر کوکب کی فرزند وی تصرف است  
و این کوکب مخفی باشد اندر اول و اولی تا آن کوکب که خداوند طالع را مخفی کند تا آن کوکب که  
طالع باشد یا آن کوکب که شهادت بیشتر دارد اندر ششم و مخفی باشد کدام از ایشان قوی تر است  
تر و بطالع یا صاحبش یا بقدر ناظر بروی دلیل بیماری است **دانش در جایگاه بیماری و علت** اما بدانکه  
فوق الارض دلیل قیه زکریا قی است و تحت الارض قیه فرودین است طالع دلیل بر سوی قی  
است و بد مغرب دلیل زور و مقتدر است و وسط السماء دلیل می اندام است چون این معلوم شد هر کجا  
دلیل بیماری اینجا باشد علت بر آن جایگاه بود **قول در وقت بروز بیماری** هر کجا صاحب سادس است  
علت بر آن اندام است طالع سراسر است و دوم کردن سیوم کف و دستها چهارم که سیوم کند همچنین تا هر دو  
خانه و با این همه نیز بنگرید که است اگر مخفی باشد اندر مزاج و صاحب مزاج نیز مخفی بود علت  
بر اندام بود همچنین که عمل راست و نور کردن مزاج بر چهار مادی که مزاج صاحب سادس است  
از مزاج شود از عمل بنگرید که علت بر آن اندام است عمل سراسر و نور کردن مزاج را تا آخر سادس  
و دیگر در طالع را اندر طالع مزاج ضرب کن در مزاج بر افزای و از طالع بنگرید که صاحب  
علت بر آن اندام باشد چنانکه طالع دلیل سراسر است و دوم دلیل کردن مخفی تا مات دوازده خانه  
**قول مصنف** می گوید که بابت علت تا بوقت سوال در هیوط بود دلیل کند بر ضعف معده و مخفی  
هر کوکبی که در هیوط بود در ابتدا علت تا بوقت سوال دلیل کند بر فساد و همچنین آن اندام که آن کوکب  
دلیل آن اندام بود آن کوکب را اندر باب بیماری شهادت باشد چنان چون سبز و کوکب راست  
و پوست قی زحل راست کوکب جگر و گوشت مشتری راست سوراخ بینی راست و زهره و رگ  
مزاج راست سوراخ بینی چپ و گردن و مانند وی زهره راست زبان و معده و استخوان و روده ها  
سطح عمل در است جنبه چپ و شش و مغز و مغز استخوان قر است روده های باطنی جان  
کنده ذنب راست جگرهای آب راس راست و اگر معده را علت از سردی باشد مزاج مزاج  
وی بفرسد دلیل کند بر صلاح معده و اگر علت از گرمی باشد چون شعاع زهره یا حبه او بفرسد  
ما کوکب سرد دلیل کند بر صلاح معده و همچنین دلیل بیماری را و بر مزاج بیماری را صفت می چنانکه زهره  
گفت و اگر دلیل بیماری اندر مزاج باشد اندر تحت الارض بسیار باشد دلالت کند بر دریای  
و گفت و قدم پای نامی و در آن اندامها و اگر صاحب طالع مزاج مذنب باشد دلیل کند بر ضعیف مزاج اندر  
بوقت بیماری و است اعلم **فصل ششم در دانش بیماری بهتر شود یا نه** بنگرید صاحب طالع  
و هر که ام در وقت بروز ناظر وی دلیل است اگر دلیل از خندان یا کینه باشد و صاحب

انکه که  
در وقت بروز بیماری  
در وقت بروز بیماری  
در وقت بروز بیماری

بیشتر ناظر بود و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر ختر شدن از آن بیماری و اگر بعد از متصل بود سادس  
دلیل کند بر ختر شدن و اگر آن بعد از مزاج بود بیماری در آن کرد و کین بهتر شود و اگر تحت الارض بود  
متصل باشد بگوئیم اندر وسط السماء دلیل کند بر ختر شدن که آن کوکب را احتراق باشد نگاه  
دلیل کند بر ملاکت و اگر فوق الارض باشد و بگوئیم متصل شود که تحت الارض بود و مخفی دلیل حرکت  
باشد و اگر صاحب طالع متصل باشد و زاید النور و العود بود دلیل بهتر شدن و صلاح و صلاح  
ش باشد و اگر صاحب طالع تحت الارض باشد و مخفی بگوئیم متصل شود که اندر ختم بود که سادس صاحب طالع  
دلیل ملاکت بود اگر صاحب طالع کینا و نداشت متصل شود و مخفی بگوئیم دو اگر کوکب دیگر نور  
صاحب طالع صاحب نامی در این تحت تبا و بیجا است و اگر قبول بود بیماری در آن کشد آنچه بهتر  
شود اگر صاحب طالع صاحب نامی متصل شود از نظر موت و صاحب طالع در وقت باشد هر وقت که  
صاحب نامی بدرجه طالع رسد دلیل حرکت باشد و اگر کوکب نور صاحب طالع صاحب نامی در وقت  
و صاحب طالع ساقط بود و صاحب نامی در وقت غیرد و اگر صاحب نامی اندر طالع باشد و صاحب طالع  
یا مخفی باشد غیرد صاحب طالع در وقت مخفی نوی ناظر بود و مخفی بگوئیم صاحب دلیل حرکت است  
و اگر مخفی باشد صاحب طالع صاحب نامی متصل باشد دلیل حرکت است فانی که اندر مخفی  
دلیل نکوساری بیماری بود پس از آنکه بهتر شده باشد صاحب نامی در او تا که است اگر صاحب طالع  
فوق الارض بود و صاحب نامی متصل شود از چهارم یا پنجم دلیل حرکت است و اگر صاحب نامی  
بصاحب طالع ناظر باشد و کوکب میان ایشان نور کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب نامی  
در وقت دلیل حرکت باشد و اگر صاحب طالع در احتراق رونده باشد و میان وی و میان مخفی  
کتر از دو و از دو درجه بعد بود هلاک شود و همچنین اگر تحت باشد و غیر مقبول بود اگر کوکب باشد که  
تبریز نهد یعنی علوی و از احتراق باک باشد و مخفی بگوئیم بود دلیل راحت باشد اگر خانه  
بیماری مزاج نقلی باشد بیماری گاه سبک باشد و گاه گران و اگر مزاج دو جسدین بود از آن بیماری  
به بیماری دیگر افتد و اگر ثابت باشد بیک حال بود و اگر مزاج کوکب شرقی منفرد باشد بیماری  
فوت باشد و اگر آن کوکب غربی منفرد باشد بیماری در وقت بود اگر کوکب مشرق متصل شود دلیل  
کند مزاجی بهتر شدن و اگر کوکب غربی متصل شود دلیل کند بر درازی بیماری و اندر باب  
بیماری بهتر آن باشد که صاحب طالع بسعد آن ناظر باشد و جایگاه بیکو بود و تباه بر آن باشد که  
بخشان ناظر بود و اندر وقت بود دلیل زودی هلاک باشد و تباه بر آن بود و بنظر خندان  
از شریع و مقابل بود اگر صاحب طالع اندر سادس بود یا صاحب سادس اندر طالع بود بیماری  
در آن کشد یا آن گاه آن کوکب از آن مزاج بیرون آید و همچنین اگر صاحب طالع صاحب سادس  
متصل باشد اگر صاحب طالع اندر دوح باشد یا اندر ششم یا اندر هفتم بنگرید مزاج دلیل کند  
مزاج صلاح و فساد آن باشد و اگر خالی السیر باشد بنگرید مزاج دوم از دلیل حرکت باشد تا ختر شدن  
و باشد که بهتر شود بر کرد هلاک شود اما بدان که خداوند طالع در مزاج و یازدهم اندر باب  
بیماری قوی تر است از سیم و نهم از بر اگر این دو مزاج دلیل کند بر زوال بیماری و مزاج پنجم  
و یازدهم دلیل کند بر ثبات بیماری چنانکه اندر این دو خانه باشد قوی تر باشد از خانه نهم و  
اما بدانکه صاحب مزاج صاحب طالع همچنان سخن کند و سخن باشد که خداوند هفتم اگر تدریج  
کند و نهم دوح دهد بد باشد از آنکه مال نفقه شود اندر بیماری و همچنین اتصال صاحب  
دوم بنگرید اگر سخن اندر هفتم بود و مشتری اندر وقت باشد یا اندر مزاج سخن دلیل هلاکت  
بود از صاحب بیستم سعد بود یا مخفی ناظر بود و مزاج جایگاه بیک بود از طالع و صاحب طالع ماسعود  
بود و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر زودی بهتر شدن و مخفی درستی و موافقت داروها و بیماری را  
اندر اهل بیت خویش منزلت و جاه باشد و بهتر آن بود که صاحب طالع صاحب بیست خویش  
ناظر باشد و بهتر آن باشد که صاحب طالع سعدان ناظر باشد از جایگاه قوی و از خندان  
باک باشند است برین تحت الارض علاقت بد است و اگر خندان فاسد کنند یا از تباه که تحت  
الارض باشند دلالت هلاکت باشد اگر سخن در طالع باشد و صاحب طالع با احتراق رونده

باید دیدی امر صاحب طالع  
مصلحت می



باشد و قمر محوس یا ساقط دلیل ملاک بود و اگر دلیل قمر باشد بر بیمار با حترق روزه بود و کسان ناظر باشد  
بصاحب طالع دلیل تنهایی و حرکت بود **قول حکم** کوینا که صاحب سادس و صاحب طالع و برج سادس  
و قرآن در جهات منقلب باشند و از او تا ساقط باشد و از کسان ناک بود دلیل بتری و نیکویی باشد و اگر  
جز این باشد دلیل مکن **قول بطلمیوس** که گوید اگر قمر و صاحب طالع یا از او تا ساقط باشد تنهایی  
عاقبت کار با بود بیکر و او تا در روی کسان نوی باشند و ساقط بود صاحب طالع دلیل ملاک بود و اگر سادس قوی  
باشد در او تا در قمر و صاحب طالع بود دلیل سلامتی و در او قمر و طالع از آن برج که بیماری اندازد اندام تنب  
و کسان اندازد برج باشد یا اندازد ان برج دلیل مکن و هلاک بود مگر سیدی قوی بودی نظر کند دلیل عاقبت باشد  
و وقت آنکه باشد که سعادتی برسد که اندر برج ان اندام که بیماریست **حکم جابلقینوس** جابلقینوس چون  
نزد بیمار در آمدی جوهر روز بودی و قمر بکوبید روزی ناظر بودی گفتی مشرقی است حکم من درستی و بهتر کردی  
و اگر شب بودی و قمر بکوبید شبی ناظر بودی گفتی مشرقی است حکم بهتر کردی و علاج کردی و اگر روزی و قمر بکوبید  
لین ناظر بودی گفتی مشرقی است حکم بهتر کردی و علاج کردی و اگر روزی و قمر بکوبید لین ناظر بودی گفتی مشرقی است  
و علاج نکردی و از روی بگرستی **قول دروینون** که اگر صاحب طالع در جهات بود با محوس یا حترق بیمار  
هلاک شود و اگر ازین کسان نیک شود بجز در او اگر کس باشد و قمر نیز محوس باشد بجز در او و باره شود و این  
**اندر معرفت بیماری که طالع مولود وی معلوم بود** چون طالع مولود معلوم بود و اوقات بیماری اگر قدر اندازد  
بیماری بدان جای باشد که در اصل رطل انجا بوده باشد ما زحل با وی بود یا ناظر بود دلیل سختی بیماری و دستاوری  
بود و اگر قمر نیکو باشد در اصل انجا بوده باشد و اگر در کس با وی ناظر بود و هم هلاک بود و در اصل صحیح  
بقر ناظر باشد یا با وی بود در روز دلیل سختی حرات بود و اگر قمر نیکو باشد یا ناظر بود در اصل انجا بود باشد  
و اگر قمر کس با وی باشد یا ناظر بود هم هلاک بود و اگر قمر نیکو باشد یا ناظر بود در اصل انجا بود باشد و اگر در انجا  
ماوی سیدی است یا ناظر سیدی دلیل عاقبت و سلامتی باشد اگر با ابتدا هلاک اندر ششم طالع اصلی بوده باشد یا چهارم  
یا هشتم و اندر اصل در یکی ازین جایگاه بوده باشد دلیل سختی بیماری باشد و اگر کس یا ناظر باشد اندر ابتدا  
هلاک دلیل هلاک باشد و چون سیدی ناظر باشد دلیل عاقبت و سلامتی بود و اگر قمر متفق باشد بدان برج که در  
اصل بوده باشد ماوی باشد کویی زبان کار و از صاحب منقلب جهات است تا بوی ناظر باشد و اندر اصل اولاد  
این کوکب نیز ناظر بوده باشد دلیل سختی و بیم و ترس بود و نیز بزرگ بیماری اگر مادرش اندر ششم چند ماه داشت نه  
ماه بود یا هفت ماه از روز ولادت ما روز بیماری روزها همه جمع شود مولود نه ماهه را هر سالی را پنج روز زیر  
وز یا یکی روز که فرود سال باشد با وی یار کس از پنج شود مولود نه هفت ماهه را هفت هفت بیفتن و هر  
مولود نه ماهه را نه بیفتن اگر چیزی ماند از حساب ان بیمار راحت ماند و هر هفت از بیماری و اگر هیچ چیز نماند  
ان بیمار ببرد و هلاک شود و دیگر بزرگ چند شب مابین شمس و قمر از برجها بیفتن هر روزها ار وقت ولادت  
ما روزی بیماری از عهد مابین برجها اگر هیچ چیز نماند بیم مکن باشد و اگر چیزی نماند از ان بیماری بگذرد  
مثلا مابین شمس و قمر از برج سادس آمد از وقت ولادت تا روز بیماری هر روز اند ما بیشتر بعد از  
روزها بیفتن یعنی پنج گانه پنج گانه اگر چیزی ماند بیمار بهتر شود و اگر ماند بزرگ سیری شده باشد و اطعم  
**قول علی بن عقیل** که گفت مصنف کتاب گوید بگر بفر اگر مصنف شود اندر ابتدا بیماری از  
کوبین و سیدی مکان ان کوکب برت باشد شاع افکنده اندران وقت هلاک کت شود و بیمار بهتر کرد  
و اگر بدان سیدی شاع افکنده تا انجا رسد بیماری باز رود و دیگر باره و از حال جان بگردد و اگر بجایگاه  
ان کوکب که قمر از وی مصرف است سختی رسد شاع افکنده هلاک کت شود و بیمار بهتر کرد و اگر کس یا ناظر کند  
سیدی اتصال کند چون درجه بدرجه رسد با اتصال هلاک کت شود و بیمار بهتر کرد و اگر کس یا ناظر کند  
هلاک زنی است شود اگر نیزین بصاحب طالع یا بصاحب سادس اتصال کند امید بهتر شدن باشد و اگر  
یکی از نیزین بصاحب سادس اتصال کند بدان وقت که درجه بدرجه رسد اندران وقت امید رحمت  
و بهتر شدن باشد اگر دلیل بیمار اندر سادس باشد دلیل کسستن بیمار باشد از هلاک بعثت اما بد آن خان  
دوازده دار و هفت هفت هفت است و بهتر شدن بیمار از صاحب طالع یا صاحب سادس یا قمر بکوبی اتصال  
کند که ان کوکب اندر خانه دوازدهم بود اگر سید باشد از ان بیماری راحت یابد و اگر در او خورد و بیفتن  
کند و اگر ان کوکب کس باشد و اندر دوازدهم فراغت باشد هم دلیل کند بر عاقبت ولادت و اگر طریق

باشد

باشد ریح بیند اگر سمر طالع و دلیل بیماری هر دو اندر یک ریح باشند دلیل بوسکتی و دوام بیماری باشد  
و سختی که قوی بیماری و اگر ریح مخالف باشد بیماری زود کسسته شود و اگر صاحب هفتم بصاحب طالع متصل  
باشد و هر دو قوت الارض باشند اندر ریح مشرقی و صاحب طالع اندر وسط السماء باشد و قوی بود و صاحب  
قوت را قبول کند از بیمار از ان بیماری راحت یابد و عاقبت نیکو شود و اگر جز این باشد هم هلاک بود و این  
**فصل هفتم در معرفت وقت بهتر شدن بیمار و حکم** اما وقت حرکت است که قمر صاحب  
طالع مقارن شود با صاحب طالع هفتم یا پنجمی که دلیل را محوس کند نیزین یا بمقابله وقت هلاک باشد و اگر  
دلائل حترق آن باشد هر وقت که بدرجه حترق برسد وقت دلیل حرکت بود و بگر مابین دلیل طالع و قمر و ما  
بین کسین قاطع یا جزای یا دلیل حرکت ان درجه سادس یا پنجم را چنان که بعد دان درجه نوزده سال یا ماه  
باشد یا نوزده برج منقلب و مجده و یا نوزده سرعت و ابطله قابل الله بمر و اگر دلالت آورد حلال بود  
باشد هر وقت که صاحب طالع بدرجه طالع رسد یا صاحب طالع یا قمر بدرجه بیت الموت رسد ان وقت حرکت کند  
**در معرفت وقت بهتر شدن بیمار** اما وقت بهتر شدن آنست که صاحب طالع قوی شود و سعاد  
یا بخانه یا شرف یا بخرافت خویش رسد تا شکل بدل کند چنانکه مغزنی باشد مشرقی شود از حال رجعت  
شود و صاحب نامن از وی ساقط باشد دلیل عاقبتی و سلامتی بود و ما سعاد ان بدرجه طالع رسد و یا درجه  
بدرجه دلیل رسد چون درجه بدرجه رسد وقت دلیل بهتری باشد از بیماری **فصل هشتم در معرفت**  
**بجوابها** بگر بفر وقت که سختی رسد بکس یا بنور بیمار را سبب سختی و بیماری زبات کرد و هر وقت که  
بشعاع سعاد رسد یا بکس سعاد و عاقبت و راحت و سکی بدید اید **حکم جابلقینوس** جابلقینوس هلاک  
بوقت سوال که قمر جاست ده درجه روی زبات کن بگر بکس یا بشعاع که می رسد اگر کس رسد هم هلاک  
و هر که بود و اگر سیدی رسد عاقبت و راحت باشد بهد سال مغزنی ان کوکب که بعد ان روز عاقبت باشد  
و باره بی جایگاه درجه زیادت کن هر کجا رسد بشعاع یا بکس سعاد یا بکس کس کس چون شعاع درجه قمر ده  
درجه بر از ده باشد یا بجهل درجه کویی کس سدر در وقت که قمر یا ان کوکب متصل شود بقمر یا بترجیح یا  
مقابل دلیل سید و کس باشد و چون درجه درجه درجه سیدی رسد بنور یا بکس یا بکس یا بکس  
ازین دو درجه فرود کس را قبول کند ما سعاد کس بیش از انک که برترجیح و مقابله وی رسد یعنی ان جای دلیل  
نقصان علت است و حال بیماری و راحت و عاقبتی است بدانک قمر دلیل قن است سعاد ان دلیل قانع  
و راحت و تن درستی جز سعاد کس سعاد باشد بقر و قمر یا بشعاع یا سعاد بود بیماری قوی باشد در وقت که  
هلاک و بپلر یا اگر قمر اندر تقاطع مسعود باشد ما سرف از سمدان یا از کوکب مقبول دلیل کند بر اساسی بجای  
و اگر قمر صاحب طالع اندر ابتدا هلاک اندر ریح منقلب باشد ما سرف سمدان یا سرف باشد ان  
سعدان دلیل کند بر بسیار بجایها چون زنی طبیعت و جوی و عطسه خون روز جوان باشد بگر بکس  
کوکب اتصال کند یا صاحب طالع اگر کوکب سعاد اتصال می کند کس ان نام باشد و اگر کوکب کس اتصال کند  
هلاک و بیماری زبات شود و کس ان نام باشد و آنج باشد منفعت کند و اگر سعاد و کس اتصال کند کس که در وقت  
کس از وی کن و اگر اندر ان برج که قمر باشد اتصال وی با کس باشد کس ان از چیزی بود که در وقت  
بود و اگر اتصال سمدان بجای از چیزی بود که سمدان دلالت کند و قوی تر از اتصال مقارن زبات بطله  
و بعضی بگر بوضع قمر بر روز اول در روز پنج و هفتم و نهم و چهاردهم و نوزدهم دست بکس دست چهارم  
و بیست هفتم چون قمر برین روزها شعاع یا کس سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان  
و سکی بدید اید و چون بشعاع یا بکس کس ان رسد کس ان با سرف ان بود و سمدت هم شکاری زبات بود  
بر بیمار بگر بکس هلاک با بود مسله ده درجه بقر بوضع قمر زبات کن و باز قمر درجه بقر بوضع قمر  
درجه نوزدهم کس بر روز پنجم رسد اندر سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان  
سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان  
زبات کس بر روز چهاردهم رسد اندر مقابله جای خویش که اول هلاک بود تا بوقت سوال و چون دست  
چهل درجه زبات کس بر روز نوزدهم رسد اندر سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان  
زیادت کس بر روز بیست و یکم رسد اندر سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان سرف سمدان  
رسد هم بر ان جایگاه که با هلاک بود تا سادس سوال این مواضع کی یاد کردم سیک یاد دارم گاه کی

سختی  
سخت  
سخت

عظم  
آخرین

سخت



فوقین مواضع رسد بگو که سخن رسد بسیار اخل و آفت بود و در وقت خفاصی برین مواضع بگذرد  
رسد یا در جهرا احتراق رسد بگفت و در جهرا رسد و چون رسد و چون رسد و چون رسد و چون رسد و چون رسد  
سعد باشد راحت و سلامتی و تن بدستی و گران باشد و چون روز بخواند قرآن جل محفل باشد اگر وقت بخواند  
روز باشد زمان بگذرد خاصه که با بداعت بروز باشد و اگر بر سر باشد وقت بخواند سب باشد زمان بگذرد  
خاصه که علت بگفت باشد کرده بود و اگر ابتدا علت بروز بوده باشد و برین مواضع رسد سخن بیشتر  
کند و خفتر رفتی بسیار اگر کفایت و جبر سدی شجاع انگیزد بهتر شود و اگر ابتدا علت سب بوده باشد و در  
برین مواضع باشد از برودت و خشکی و مالی خولیا و آبخ بدین مانند و جبر سدی نوز انگیزد امید راحت باشد  
و چون رسد و سخن برود و بدین مواضع رسد بهتر کند از قولی تر باشد حکم بروی کنی و اگر قرار بود بیماری زیاد  
النورمانی مائشی با ما می بود چون قرآن بر سر باشد با مقابله هم کنی باشد و چون قرآن با مقابله هم  
وزاید النور باشد بزرگی نظر باشد از آن بیماری راحت یابد و بهتر شود و اگر از نوز اندر ابتدا بیماری قرآن نفع النور  
باشد تا نفع النور بزرگی نظر بجزی تولد کند حرانک در بیماری باشد و اگر از نوز اندر ابتدا بیماری قرآن نفع النور  
باشد تا نفع النور بزرگی نظر بجزی تولد کند حرانک در بیماری باشد و اگر از نوز اندر ابتدا بیماری قرآن نفع النور  
**فصل در معرفت آنکست بقا بیماری ازین طیب بود یا از طیب دیگر** بگر صاحب سابع از نوز  
طالع ماخر از وی مسعود بود یا مقبول همین طیب سبب شفا بیماری باشد و معالجت وی منفعت کند و اگر مسعود  
کویی دیگر باشد شفا بیماری از بجز آن باشد که بدان کوی منسوبست و اگر صاحب طالع از صاحب هفتم مقبول باشد  
ان طیب بیماری شفق و شفایان بود و اندر کار بیماری صلاح او مجتهد باشد و اگر صاحب طالع صاحب هفتم را  
مقول کند بیماری طیب را دوست دارند بود و نیکویی بسیار کند و هر دو دلیل اگر از یکدیگر مقبول باشند  
بسیار بیماری طیب الفت و صلاحیت باشد و بیماری دارند بگذرد و هر یک را نفع باشد و اگر صاحب  
صاحب هفتم مسعود باشد و مشرق مقبول بود طیب اندر کار معالجت وی باشد و مبارک است باندک  
ما بر طالع بیمار درست شود و هر چه کند به صلاح از وی و اگر معزلی باشد طیب سخت قوی باشد و بدین  
کردن علت بسیار علاج کند و صلاحیت نوز آوردن و اگر محسوس با عرق مقبول بود شیخ دست و نظار کار و  
خوب طیب باشد و چون خواهی حقیقت طیب بدان از برج هفتم و از صاحبش دلیل بر صفت و قیاس کند  
بجنگ جان در باب دزدی یا کرم و اگر خواهی که بدان دار و بیمار را نفع کند بانی بگر صاحب طالع اگر  
صاحب وسط استار قبول کند یا اندر وسط استار مقبول بود بیمار دار و بزرگتر باشد و هر چه بخورد نفع کند  
و اگر صاحب وسط استار صاحب طالع را قبول کند دار و هر چه بیمار را نفع بود و اگر این باشد نافع بود  
و اگر برسد دار و بجز طبع و بجز طبع صاحب وسط استار که طبع و بجز طبع دارد و بجز طبع از خارج کواکب  
ناظر و از طبع و بجز طبع حکم کنی رکب دار و مزه و طبع او **فصل در معرفت بیماری ساینک**  
**یا مولود از قول بو عیشر** گوید بگر صاحب طالع و قر صاحب هفتم اگر خداوند طالع ماخر بگر کلام توکی  
تر باشد یا اندر و نوز بود یا بطالع ناظر وی دلیلست اگر دلیل صاحب هفتم متصل باشد یا اندر شیخ  
باشد یا صاحب هفتم در طالع باشد یا صاحب طالع ناظر باشد مولود یا ساینک بیماری نماند و تبا نه  
انگاه باشد بزرگی و لایزال متصل باشند بیکدیگر و اندر و نوز باشد یا اندر بزرگی ثابت انگاه دلیل کند ربای  
داری بسیار و اگر از یکدیگر ساقط باشند و کویی نباشد که نوز ایشان بیکدیگر نقل کند بگر که نفع کند مولود  
یا ساینک در دست و بایزده باشد از علت و مکره که صاحب طالع یا صاحب سادس متصل بود و صاحب هفتم  
ناظر سعد باشد یا متصل سعدی بود دلیل کند بر سلامتی حال از بیماری فوری مندی و زیدی راحت یافتن  
و اسان در مانع علت بدست آوردن اگر صاحب هفتم ناظر کسی باشد یا متصل او خاصه بزرگی یا صاحب  
بیشتر انگاه خاطر بودش اگر جنای بود که صاحب هفتم را یا صاحب طالع اتصال بود از بد بود خاصه  
صاحب طالع ناظر کسی بود یا متصل این خاصه بزرگی یا صاحب هفتم انگاه بزرگی و بملایک بند  
و هر چند شود سخت تر شود و هر گاه که خداوند طالع و صاحب هفتم فاسد بود یا صاحب هفتم و شیخ  
دلیل کند بگریتهای مولود یا ساینک هر روز مندی و قوت بر جلها در روز بروز و خطرات است و سود و  
و علت را از طبیعت آن برج توان دانستن صاحب هفتم اندر روی باشد و بگفت و آفت هر چه بود  
کرد صاحب هفتم مستعمل صاحب طالع بود یا متصل او و باین نقل کننده اندر میان اندر که بجزی

از کوی  
سخنی بیشتر بود  
طالع بیشتر بود

خاصه بود و نوز صاحب هفتم را بگر که در صاحب هفتم دیدگاه هم در آن روز حال بر کرد و علت بیدار بیماری  
تر یافت شود و این اصل از شمار است برین ناک تر و هم تر بگلان انگاه باشد که نقل کننده باشد اندر میان نوز  
صاحب طالع یا صاحب هفتم در صاحب سادس متصل باشد و صاحب طالع و حال فنا و وقت اجل را نیز چنین دانند  
از صاحب هفتم یا صاحب طالع و صاحب هفتم را نیز چنین دانند از صاحب طالع و صاحب سابع بگر که در این باب  
را احسا اگر برج بر صورت مردم بود صاحب طالع را بلا و فساد و بگفت از مردمان پیش آید و انگاه بود که روی صاحب  
این برج اندر برج اتق بود و صاحب طالع بوی خوش بود و اگر آن برج بر صورت بهمان بود عارضه و مکره و بگفت از بهمان  
پیش آید و انگاه بود که صاحب این برج بزرگی بود که طبعش مخالف آن برج بود و صاحب طالع بوی خوش بود انگاه دلیل  
ببیماری کند **فصل در آنکست در آنکست فلان کس بهمان سمت یا قن در صفت**  
اگر برسد فلان کس بهمان سمت یا قن و این سئوال عن بسائل منسوب باشد چون برادر یا پدر یا فرزند بطلان بگر و صاحب  
طالع و قر هر کدام از ایشان بود یا مایل و ندر بطلان ناظر باشند وی دلیلست اگر دلیل در ششم باشد یا صاحب هفتم  
مخسوس یا متصل یا اندر هر دو یا هر دو مایل یا اندر احتراق سئوال عن بیماری باشد و اگر جز این باشد بیمار نبود و اگر سئوال  
عن منسوب باشد بسائل چون برادر یا پدر بگر بدان برج که سئوال عن منسوبست آن برج را طالع من خانه ششم از وی  
خانه بیماری سئوال عن باشد از وی حکم کن چنانکه پیش ازین یاد کردم **فصل در معرفت آنکست**  
**در معرفت آنکست حال با علامتی کدام** آنکست که صاحب طالع بگر کلام برج است و لفظ  
برج بگر اندام منسوبست آن برج بگوئی بر آن اندام خالیت یا علامتی بگر اندر برج ششم اگر روی کوی باشد  
یا نباشد برج ششم بگر اندام منسوبست بر آن اندام خلافت باشد اگر برج یا صاحب طالع اندر آن برج کس باشد  
بوجه اول بود علامت بر آن اندام باشد بر اول اندام و اگر برج دوم بود چنانچه آن اندام بود و در سوم بر  
اخوان اندام بود اگر صاحب سادس فوق الارض بود علامت سوی راست بود و اگر تحت الارض بود علامت از طرف  
چپ بود چون نیکوتر شخصی نقل کنی بر تو روشن و معلوم کرد که علامتت با حال یا جرات **فصل در**  
**سین حصر در معرفت آنکست** بگر که بر تو روشن و معلوم کرد که علامتت با حال یا جرات **فصل در**  
بصاحب طالع و قر اگر سادس بود یا صاحب سادس متصل باشد و صاحب سادس اندر طالع باشد و یا کوی بیا  
ایشان نقل کند یا در کوی یا بجز آن بیع یا آن طلب تمام شود و اگر اتصال نمودت بود با سانی و اگر بعد از آن بود  
شواری و برج و عقب بر آید و بگر بهم العبد یا صاحب وی و نظر بگر که در سبط اول و دلیل کبر و از وی  
حکم کن چنانکه صفت کردم از اتصال صاحب طالع یا صاحب سادس اگر رسد از خادی و شاکردی از سادس  
سعد و از وی دلیل که **معرفت صفت بنده** بگر صاحب هفتم و عطار و اگر صاحب سادس زحل باشد یا زحل  
در وی شهادت بود یا صاحب سادس عطار بود یا عطار در وی شهادت بود اغلب این حال دلیل کند  
بر آنکست بنده هند و باشد و اگر شیخ بود و شیخ در وی شهادت بود این بنده ترک بود یا از جنس ترکان بود  
و اگر مشتری بود بنده از زمین خواق بود و اگر محسوس بود از زمین خواسان بود و عرق و و کان بود و اگر  
شهره باشد روی بود یا چنین و اگر قر باشد بگر که خراج بگر کوی دارد از وی حکم کن اگر دلیل بنده  
اندر خراج خویش باشد بنده خانه زیاد بود و اگر در برج عزیز بود بنده عزیز بود و اگر دلیل بنده مسعود  
باشد یا اندر شرف این بنده مبارک بود و صاحب هفتم و ف باشد اندر بنده کی بدولت رسد و اگر در هبوط بود  
یا محسوس بود این بنده بجزول باشد و شوم می و اگر دلیل بنده در و ندر بود و دلیل خداوند زایل و ندر بود خداوند  
بنده زبردست بنده بود و اگر هر دو در و ندر بودند بنده ناخواجه بر روی کند و اگر هر دو زایل باشند زبردست  
بیکدیگر باشند و اگر دلیل بنده بزرگی یا مقابله دلیل خداوند باشد این بنده ناخداوند خویش حضرت کند  
و همچنین اگر دلیل بنده در هفتم باشد و اگر دلیل بنده بجزی متصل باشد یا صاحب هفتم و صاحب  
مانند خ باید از کوی خ اندر برین دو جایگاه باشد این بنده دست گاه ماند رحال خداوند خویش و اگر اندر  
برج هفتم کوی سعد باشد دلیل حال باشد بنده را و اگر دلیل بنده یا صاحب هفتم یا صاحب هفتم بگر که  
بنده ناظر یا متصل باشند یا اندر برج هفتم یا صاحب هفتم یا صاحب هفتم این همه دلیل کند بر آنکست  
بنده را مال باشد یا هر چه باشد جمع کردن مال و اگر دلیل بنده بزرگی محسوس باشد این بنده مکر و خداری  
باشد یا بزرگی و اگر بجزی مسعود باشد این بنده ناخج باشد و اگر شیخ محسوس بود در زرد و کوی زبانی  
باشد و معسال و اگر بافتا مسعود باشد یا همت و بگر که کار فرمای بودی کار نکند و اگر محسوس باشد

کین از  
بهر



















Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page.

باستانی و نه بخت و طلب اگر اتصال از صورت بود باستانی و زنی برآید و اگر اتصال از حدوت بود بدستوری و بر  
و درستی برآید و اگر از مقارنه بود اگر صاحب طالع را باشد باستانی برآید و اگر صاحب طالع را بود از تزویج و در  
برآید و اگر با اتصال میان ایشان قبول بود سخن بگریزید و باشنید و دوست دار باشند و اگر قبول نبود سخن بگریزید  
مندی بر و هر بی سخن بگریزید و اگر میان ایشان اتصال نبود بگریزید و اگر میان ایشان قبول بود کینه باید بود  
یا جمع نوزاد وی دلیل بر آمدن کار است و اگر اتصال نقل و در وقت نوزاد بگریزید و اتصال طبعی از منفه  
المطالع یا از منفه القوه یا از منفه الطریقه ازین برآمد دلیل بر آنست که مقبل تر باشد و سودی بود اگر مرد و زن که  
بپایه دلیل مشورت دلیل کند رسکوی حق و راستی آنکس هر دلیل بر حق بود یا مقبول دلیل کند بر تباهی و بدخون و واری  
آنکس هر دلیل در وقت نوزاد وی قوی تر بود و همچنین صاحب و مستعمل هر دلیل که زایل یا ساکت یا باطل بود وی دلیل  
ضعیف تر و با نکارت تر باشد بگریزید و اگر صاحب طالع یا کوی فرزندان قطع کند یا سببها باشند که  
اتصال را باطل کند آن حیرت را تباہ کند و رساند و همچنین اگر قابل تدبیر خیر باشد دلیل تمام باشد و اگر  
**فصل دوم در معرفت آنک بر نیاید تباهی از قبل که باشد آنکس**  
کننده و حاجت تباہ کننده دلیل سائل یا سئوال عنه باشد تباہی هم از جهت ایشان باشد و اگر صاحب طالع  
باشد از قبل مال سائل باشد و اگر صاحب طالع بود از قبل مال سئوال عنه بود صاحب دوم و مشتمل دلیل کابین است و  
که ضایع و تباہی از قبل کابین بود یا از قبل بر زنی و اگر صاحب طالع بود تباہی از قبل برادران سائل باشد و اگر صاحب  
نهم باشد از قبل بر مادری از قبل از صاحب طالع باشد و اگر آن شخص کنده صاحب چهارم باشد تباہی از قبل بر آن  
باشد از جهت سائل و اگر صاحب وسط التباہی از قبل سلطان بود یا از قبل معلول باشد یا از قبل برادران سئوال  
بود و اگر صاحب سابع یا صاحب حادی عشر باشد تباہی از قبل فرزندان باشد و اگر صاحب سادس باشد از قبل  
بر بیماری و عیب باشد یا از قبل بنده و ستوری از قبل اصل سائل که بی اصل و جنس و تباہ باشد و اگر صاحب و از دم باشد  
تباہی از قبل دشمنان باشد و هر موده و کوی از قبل عیب و بیماری یا از قبل بی اصل و جسمی زن باشد و سئوال عنه  
و اگر آن شخص ناقل النور باشد یا در النور تباہی از قبل سلطان و مستطمان باشد و اگر شخص کنده کوب جامع النور باشد ضایع  
و تباہی از کس باشد بازگشت آن کار بوی باشد و یا از کس که بی کار بود و اگر شخص کنده اندر تزویج ز باشد  
یا بر زنی که کوی از کس بود باشد و اگر کوی ماده باشد یا بر زنی که ماده از کس زن باشد **فصل سوم در معرفت**  
**آنک از زن یا از مرد که نکاح زودتر بود چون این دو دلیل که دلیل کرد در برادران تزویج اگر بر وجه دو جسمین**  
باشد یا کوی ناقل یا جامع یا کوی که در کینه بود در بر وجه دو جسمین دلیل کند بر آنکس این سائل را تزویج کند و اگر باشد  
جز آنک اندر و بیم و خاطر وی باشد و بگریزید دلیل سائل و سئوال عنه هر کدام که اندر وقت باشد وی زودتر تزویج کند  
اما بدانک بر وجه صاحب طالع و صاحب طالع دلیل آن زنت یا آن مرد که سائل و بیست تزویج خواستاری و بر وجه صاحب طالع  
دلیل تزویج است که نخواهد بود در مستقبل چون خداوند طالع را اتصال صاحب نامن بود سائل تزویج دیگر است  
و همچنین اگر صاحب طالع را اتصال باشد بکوی پیش از آنکه صاحب سابع بکوی اتصال کند دلیل کند که سائل زودتر تزویج  
کند از سئوال عنه و اگر صاحب طالع اندر وقت باشد یا کوی بر وجه دو جسمین شود یا کوی دیگر پیش از آنکه صاحب طالع  
اتصال کند سئوال عنه زودتر از سائل تزویج کند اما بدانک اگر سائل مرد باشد صاحب طالع و عیسی و کوی منفه سئوال  
دلیل مرد است و صاحب طالع و کوی منفه بر آن قدر زودتر دلیل زن است و اما اگر زن باشد صاحب طالع و کوی  
منفرد عنده الغر و زهره دلیل زن است و صاحب طالع و کوی منفه بر الغر و عیسی دلیل مرد است اما سائل را نکاح  
ماضی ششم است و صاحب طالع و نکاحی که اندر حال سابع است و صاحب طالع و نکاحی که نخواهد بود در مستقبل نامن  
است و صاحب نامن و سئوال عنه را ماضی دوازدهم است یا صاحب طالع و نکاحی که بر حال طالع و صاحب طالع و نکاحی که مستقبل  
دوم است و صاحب طالع و همچنین دلیل بر آنکه از انفراف صاحب طالع و صاحب طالع و از اتصال ایشان بر ماضی و مستقبل و آن  
بر وجه و صاحب طالع که دلیل اندر و بیست دلیل آن نکاح باشد که اندر حال بر آن نکاح باشد و دیگر اگر مردی سئوال کند  
چند زن روی که تزویج ماقبل چند مرد ماده باشد چند زن زنی کند و اگر زنی سئوال کند چند سوی که بگریزید  
از مشتی یا زهره چند بر وجه زنت چندان سوی کند و اگر دلیل از اتصال است که بی بهتر است آنکس بگریزید خداوند طالع  
بر وجه که هست بگریزید و کوی اتصال کند یا زهره اتصال سلبت تا سئوال یا تباہی یا باطل بود دلیل طالع را دلیل نکاح  
اتصال باشد چنانکه از زهره یا کوی چند زن چندان زن با چندان سوی دیگر تباہی **فصل**  
**چهارم در معرفت آنک ازین زن دو شیرم هست یا نه بگریزید یا نه بگریزید یا نه بگریزید یا نه بگریزید**

اگر بر وجه

اگر بر وجه ثابت باشد یا بجهت ازین سه دلیل با کوی از بر وجه ثابت بطالع یا بصاحب طالع یا بقدر ناظر باشد یا متصل  
یا صاحب طالع یا قرآن از بر وجه ثابت باشد دلیل کند که دو شیرم باشد و با کوی از بر وجه ثابت با کوی که کند و اگر  
این که کفایت اندر بر وجه منقلب باشد یا دو جسمین دلیل کند بر آنکس سوی کرده بود و اگر ما کوی در کوی که دو شیرم است  
این دو شیرم و شیرم باشد و غیر تباہ شده باشد یا چیزی رسیده بود و اگر قرآن از بر وجه دو جسمین بود یا  
بر وجه منقلب و طالع و صاحب طالع از بر وجه ثابت بود چیزی بوی رسیده باشد و کوی دو شیرم که تمام زفته بود و اگر قرآن  
یا بر وجه باشد اندر بر وجه منقلب یا دو جسمین او شیرم که وی ستانده باشد بعرض و دوستی و اگر زحل اندر طالع باشد یا  
اندر بر وجه دو جسمین یا بر وجه ثابت آنکس که حاجت کرده باشد این دختر یا وی را بگریزید زهره باشد و اگر حرم در وقت  
زهره باشد و قرآن از بر وجه یا زهره اندر بر وجه باشد یا اندر سنه وی این زن دو شیرم باشد و اگر عطارد و مشتری  
اندر وقت زهره باشد یا اندر زهره و عطارد باشد از زهره و عطارد باشد از زهره و عطارد باشد و اندر وقت استی باشد  
زهره پس این مسئل از هند و شیرم باشد با کوی **فصل پنجم در معرفت آنک ازین**  
**نکاح حلال است یا حرام اگر دلیل سائل متصل شود بر زحل یا بر عطارد بیش از آنک دلیل سائل عنه**  
متصل شود یا دلیل سئوال عنه بر عطارد یا بر زحل یا بر عطارد بیش از آنک دلیل سائل اتصال کند بر تباہی تمام  
ما جای افندیان اینان یا را نکاحی دیگر ساخته باشد و اگر اتصال هر دو دلیل بگریزید تمام شده باشد بعد از آن  
دلیل سائل یا سئوال عنه یا زحل یا عطارد اتصال کند دلیل کند که باطل حلال بود و با حرام نکاح و هر وقت که یکی از  
نکاحیان اندر طالع باشد یا اندر سابع یا دلیل سائل و سئوال عنه ناظر باشد یا باطل یا باطل دلیل کند بر حرام  
آن نکاح و سبب حرامی آنان کس باشد که نکاح بی دلیل وی ناظر باشد و بطالع وی اندر بود **در معرفت آنک**  
**این زن که استی است از طالت باین اگر رسند از زن که استی باشد که حلال وی از حرام باشد**  
یا از طالت بگریزید یا حرامی از بر وجه یا عطارد بوی ناظر باشد یا اندر وی باشد آن فرزند از حرام و دنیا بود  
باشد و اگر سعدان ناظر باشد یا اندر وی باشد دلیل کند که فرزند از حلال شده باشد و با کوی بود **فصل**  
**ششم در معرفت آنک ازین زن معشوقه دار داند اگر رسند که این زن را هیچ کس دوست نیست**  
یا بی یا زن خود کسی را دوستی دارد از معنی عشق و محبت بگریزید صاحب طالع و قرآن یکی ازین دو دلیل ماضی  
اندر تزویج باشد بیک درجه پس این زن را اندر یک سرای دوست و عاشق باشد و اگر اندر یک سرای باشد و بیک  
درجه باشد حرام این زن را همسایه باشد و بیک سرای دوست دارد و اگر نظر از سلبت و سلبت باشد  
که دور تر باشد که دوست دارد و از هر جای که نظر باشد دوستی از آن جنبش باشد یعنی اگر از بر وجه و اگر قرآن صاحب  
طالع متصل باشد و یا حرم و یا بر وجه خویش باشد پس این زن کسی را بی طبع و وی آنکس جوید و بدید وی  
بی رود و اگر صاحب طالع یا بر وجه خویش متصل باشد این زن هوای مردی بگریزید از خوشبختی جوید و وی را  
دوستی دارد و اگر بیطی در مستقبل باشد جوانی را دوست دارد و اگر زهره متصل باشد زن خود را در  
ما خود بگریزید بود و اگر بر صاحب طالع منفرد باشد از بر وجه که دوست بود باشد زهره یا اکنون جای مانده  
بود و اگر مشتری بوی ناظر بود از جهت بار سالی بجای مانده بود و اگر سئوال عنه ناظر بودی بگریزید از آن کار آگاه  
باشد از آن جهت جای مانده باشد همچین هر هفت کوی راضف کن **فصل هفتم در معرفت آنک**  
و مصنف کوی اگر صاحب طالع را اقرا اندر حادی عشر یا ثانی عشر یا اندر زهره را اندر برین جایگاه سهادت بود  
ناظر دارد پس این سائل عاشق و موادار دوست دارد باشد و اگر بر وجه ناظر باشد عشق و موای او بی نا  
و بخش و جوید بود و اگر زحل نگر دایمین باشد و اگر عطارد و زحل نگر بود کوی بود و اگر عطارد  
حوت بود مردان دختران باشد و اگر زهره ناظر بود با مشتری جلال و نیکی موافق باشد و اگر مشتری ناظر بود  
از جهت نیکی حال و صلاح تن و جان جوین خواهد و اگر اندر برین جایگاه حیدر او زهره با دلیل سئوال عنه بگریزید  
آن کوی خداوند کدام خانه است و کوی است دوست و حشوق آن کوی باشد و اگر در برین خواص  
کفتم بدلیل سئوال عنه ناظر باشد معشوقه وی هم زن وی بود و اگر سائل زن بود معشوقه وی هم سوی وی  
بود و همچنین دلیل بر آنکه دلیل سئوال عنه اگر در برین باشد یا اندر زحل یا اندر عطارد ناظر بود سئوال عنه  
بر سائل عاشق بود و اگر صاحب بر وجه دیگر یا کوی دیگر کرد بر کسی دیگر عاشق بود و اگر میان ایشان قبول بود  
آن کار برآید و هم شود و اگر قبول نبود بر نیاید و نباشد و اگر اتصال از صورت بود در وجه حقیقت بود  
و اگر اتصال از حدوت بود زود بریده شود و دوستی حقیقت نباشد و اگر اندر بر وجه منفه المطالع یا منفه القوه



صفتا لطیفه باشد چنان دلیل کند مانند اتصال فصل مضمون معرفت صفت خلقت و خوی زن  
**از قول مصنف** اگر رسد از صفت زن بکند دلیل زن اگر در وقت بود این زن که با نوبه بود و نیکو کار و نهار  
 دارند و خان و خان سوی باشد و اگر ساقط بود این زن که کاهل بود و با بیار و ابله و اگر در زهر باشد یا  
 یا سد و همچنین اندر خانه بیوم اگر مقبول و مسعود بود و اگر جز این باشد نابودی باشد و اگر دلیل زن مسعود بود  
 این زن نیکو طبع و پاک نکر بود و اگر خوش باشد بد خو و بد طبع و ناسازنده بود خاصه که بقایه در بیج بود بطایع  
 یا بد لطایح و اگر بیج صفت با آن بیج کی دلیل زشت اندر برجهای صیغ و حیل اندر باشد چو بیجی باشد و اگر جز آن  
 برجهای باشد زشت باشد و اگر دلیل زن سعدان ناظر باشد زن خوب روی باشد و اگر بخشان ناظر باشد زشت روی بود  
 و اگر دلیل زن اندر برجهای باشد بود و بیجی ناظر بود این زن با رتبه و نفیست و مستوره بود و اگر برجهای و جسدین باشد  
 و بیجی ناظر منفیست و با رتبه و مستوره بود و اگر بیجی ناظر باشد منفیست و با رتبه و مستوره بود و اگر برجهای منفیست  
 بود زن در قرار بود و خوشتر در نبود و حیل نبود خاصه بیج ناظر بود نایب بود و اگر بیجی ناظر بود نایب بود و اگر  
 خوشتر در اندر بود و اگر دلیل زن اندر بیج مستقیم الطایع و نیکو طبعی زن در آید بالا بود و اگر اندر کرد که مستقیم  
 بود و یا بیج معوج الطایع کوتاه بالا بود و اگر دلیل زن معوج غیر مستقیم الطایع یا بیج مستقیم الطایع یا بیج مستقیم الطایع  
 باشد و یا دلیل نیکو طبعی باشد و بیج مستقیم باشد بود و اگر در وجه بیج بود قاضی میان راستی و درستی  
 بود و اگر بیج منفیست بود زن قاضی و جنب جنان رونده بود اگر دلیل زن مستقیم باشد این زن جوان باشد و اگر  
 منفی باشد سال خورده بود و اگر جنونی باشد یا شامی این زن سال سانه بود میان جوان و پیری و آرزو مند  
 بیج نیکو بود و سعدی بود بیج مستقیم این زن شرمگین باشد و صدک و اگر در شرف بود و ضا و ناطع بود  
 مستقیم بود سائل بیجی و جاه و منزلت و رفعت رسد و اگر ضا و ناطع منفیست در برجهای صیغ باشد و بیجی مستقیم  
 زن بیج مستقیم بود و بیج مستقیم و اگر ضا و ناطع منفیست بیجی باشد اندر بیج مستقیم و بیجی مستقیم بود  
 و بیجی مستقیم بود و بیج مستقیم و اگر زهره و بیج مستقیم باشد و بیج مستقیم بود و بیج مستقیم بود و بیج مستقیم بود  
 بود و اگر زحل ناظر بود زن کینه بود با طبع و اگر ضا و ناطع منفیست بود بیج مستقیم بود و بیج مستقیم بود  
 ضا و ناطع و بیج مستقیم و یا عطارد بیجی ضا و ناطع منفیست بود زن از اشوی نهانی بود جز از اشوی ظاهری  
 و اگر دلیل زن اندر زحل و تدبیر باشد اندر بیج منفیست و بیج مستقیم بود زن از اشوی نهانی بود جز از اشوی ظاهری  
 باشد بیجی جوان و جوانی وی باشد و کهن دست گانه بیجی مستقیم باشد و بیج مستقیم بود و بیج مستقیم بود  
 نایت بود شاید بود که این زن با زجر او خوش رسد و این که گفته زن است و اگر از دلیل هر دو یکی  
 همچنان حکم کن که آن زن کسم گفته و اگر دلیل زن متصل باشد چنانکه گفته است یا بیشتر و زهره یا بیشتر  
 یا بیصاحب او یا بیج مسعود بود این زن توانگر باشد و اگر جز این بود تو انگر نبود و حال هر دو تیر بیج صفت  
**فصل در معرفت آنک زن خسر و خسته یا طلا**  
**کند چنانچه باز آید یا نه** بیجی زهره اگر عین اندر او تاد باشد فوق الارض و زهره منفی  
 بود و راجع این زن بیجی خود باز کرد و بیجی خود بخشود و بیجی خود بود و بیجی خود رفتن و از زهره  
 جزیره و منفعت باشد و اگر عین تحت الارض باشد و زهره فوق الارض باز آمدن بد سواری باشد و اگر  
 زهره راجع بود و بیجی زن خود باز آید و بیجی خود شود و اگر مشرقی و از سمت الشجاع بیرون آمد بود  
 و راجع بود و زن باز کرد و کس بیجی زن شود بر کرده خوش و اگر عین همچنان اندر و ناطع فوق الارض  
 باشد و زهره ساقط بود همچنان باشد که گفته و اگر قر از احتلا گذشته باشد بوقت خسر رفتن زن باز گشتن  
 زود نباشد بیجی خوش و اگر بوقت رفتن زن قر ساقط بود و زهره راجع باشد یا بیجی رجعت و خوش باشد  
 این زن بیجی خود باز آید یا بیجی خود و اگر بوقت مساعده زهره و ساقط باشد نیکوی تا آن زن را طلاق  
 کند که از وی هیچ منفعت و شادی نباشد و اگر زهره مستقیم باشد این زن بیجی خود ظاهر باشد و اگر  
 یکدیگر کردند و در بیجی خود و خوشتر را ملامت کند و اگر دلیل زن با زهره راجع باشد بیجی خود باز کرد  
 بیجی خود اگر دلیل زن ناظر باشد بیجی ناظر این زن ساید چنانچه شوی و اگر ساقط بود این زن چنانچه شوی  
 نباشد و اگر صاحب طلا ناظر باشد بیجی ناظر باشد و اگر در بیج منفیست بود زود بیجی خود شود و اگر بیج  
 دو جسدین باشد میان بیجی و ناطع باشد و خوشتر حواری باشد و اگر بیج نایت باشد بیجی خود  
 و اگر بیجی خود بود دل سخت دارد و خوشتر حواری باشد این باب بکار آید هر زن را که خسر رفته باشد

از خانه شوی و مرزنی را کی شوی جدا رفته بود و دیگر مردی که عروس خواهد وزن بکار ظاهر آوردن  
 بد اندک ایبری و اگر بیاید کی یا بد و آن دلیل دست نیز همچین قیاس کردی آن دلیل زن گفته شده است  
 بیجی دلیل دست زهره دلیل زن هر دو سهواً اند معصوم کرد از مشرقی و عطارد نیز همچین اند اندر بیجی با  
 و کهن بیجی و حیل که اندر زن کانی و میان ایشان خلط نباشد و هر دو در یکدیگر فرجه جویند حاصل  
 و مصنف کتابه گوید که دلیل زن بدلیل هر دو ناظر باشد یا منفیست بود بیجی مستقیم یا از بیج منفیست  
 یا منفیست القوه یا حقیقه الطایفه این زن بیجی با زن که در بیجی مستقیم و خوشتر بیجی و اگر اتصال ناظر صراحت  
 باشد با ناظر باشد و بیجی مستقیم میان ایشان و یا دلیل زن اندر بیجی باشد که طالع را یا دلیل هر دو اندر بیجی  
 مرا عی بود این زن که هر بار زیاده و بیجا بود که بیوزگار باشد یا آن شوی جسدین جوارز کار کردیم و اگر با  
 این بیجی قبول باشد یا اندر بیجی تراغ دلیل هر دو باشد بیجی مستقیم بود و کهن یا آمد باشد بیجی بیجی شوی بکوه  
 و ناخوشی اگر دلیل زن ناظر بیجی که بیجی نباشد زن اندر بیجی که بیجی نباشد زن ناظر بیجی که بیجی نباشد زن ناظر بیجی که بیجی نباشد  
 میان ایشان این هر یک زیاده بیجی بیجی تا آنگاه که شکل بیجی مستقیم بود بیجی مستقیم یا از اتصال قبول  
 و نظر قبول و بیجی مستقیم دلیل زن و دلیل هر دو بیجی مستقیم باشد یا بیجی مستقیم یا از اتصال قبول  
 یا اندر بیجی و مقابله یکدیگر باشد بیجی مستقیم و بیجی مستقیم وقت اندر خصوصت و شدت و جدایی باشد  
 و بیجی کونه و بیجی مستقیم زن کانی نباشد اگر میان ایشان بیجی مستقیم و بیجی مستقیم و بیجی مستقیم  
**فصل در معرفت آنک زن بیجی مستقیم** بیجی مستقیم در بیجی مستقیم زن چنانکه بیجی مستقیم  
 اگر اتصال هر دو دلیل طلا باشد بیجی مستقیم و بیجی مستقیم و بیجی مستقیم زن چنانکه بیجی مستقیم  
 در حقیقت باشد هر دو در زن باشد و زن نوبی تر باشد و قاهر باشد هر دو اگر اتصال صاحب بیجی با باشد  
 مولود بر زن بیجی مستقیم و زن آن را بدو رغبت باشد هر یک از آن خواهد راجع و اجابت یابد و شادی بیند و زهره  
 سند باشد و اگر صاحب بیجی مستقیم طلا باشد زن مستقیم باشد و اگر صاحب طلا مستقیم باشد بیجی مستقیم در  
 قاهر باشد و بیجی مستقیم و قوی بر زن آن و همچنین جواب کوی اندر کار خصوصت و اجابتی و خیر و فرخت و غیر  
 و کارزار و سفید و بیجی مستقیم بدین مذهب اگر اتصال بیجی مستقیم باشد میان ایشان دوستی و آسانی و ترحمی باشد و اگر  
 قبول بود بیجی مستقیم میان ایشان موافقت و الفت و مصالحت باشد و اگر اتصال هر دو میان ایشان  
 و خصوصت و بیجی مستقیم و ناسازی و آری باشد هر یکی اتصال قبول باشد میان ایشان دوستی باشد و کهن سعاد  
 حاجت و بر خورداری باشد و از یکدیگر نیکوی بیند و اگر صاحب بیجی مستقیم نیکو حال و نیکو حالگاه باشد و ناظر سعاد  
 بود و از بخشان با آن باشد مولود در زن نیکو حال و نیکو خو و با برجهای مستقیم و با خود بود و اگر کوه بر کوه آران  
 و بار سالیان باشد و کده در این آبادان باشد و از ناسد حال باشد و ناظر بیجی مستقیم بود یا راجع باشد یا خسر  
 مولود در زن بدسیر و بدسکال و بیجی مستقیم و بیجی مستقیم بود و از وی تم خورد و شادی بیند و همیشه  
 نکلین او بود بیجی مستقیم صاحب سکه یا نکلین خان یا بیجی مستقیم و بیجی مستقیم چون دانسته باشد اتصال او را  
 بیجی مستقیم اگر اندر بیجی مستقیم زن از شهر خویش کند و اگر اندر حایل الوند بیجی از دوستان و نزدیکان  
 بود و اگر اندر خانها از ایل بیجی زن از بیگانگان و از دور جای باشد بیجی مستقیم و بیجی مستقیم و از آنکه چون  
 بنده باشد او و اگر در شرف بود از مردمان بزرگ و شریف و اصیل بود و اگر در حیوط بود از مردمان حال  
 گشته و تحت رسیده بود و اگر در بیجی مستقیم بود از غنای بود و اگر هر دو دلیل از سادات یکدیگر باشند  
 زن از خویش دور باشند و اگر از اید بود صاحب طلا زن از مردمان فقو بود و اقتکار او از بیجی مستقیم  
 بود کارش بتاه کند و اگر ناصی بود یا زهره شجاع آفتاب بنهان و پوشیده کند و اگر ناظر صاحب احد بود  
 بیجی مستقیم و بیجی مستقیم بود آن کار که کند و اگر صاحب بیجی مستقیم یا بیجی مستقیم یا بیجی مستقیم یا بیجی مستقیم  
 و کسها بدان راضی نباشد و اگر صاحب چهارم بود بدو کسها بدو راضی نباشد و اگر صاحب بیجی مستقیم بود مادری  
 مادر راضی نباشد و سلطان در کار ایشان دست کند و همچنین بیجی مستقیم کو آب از بیجی مستقیم و مقابله از خردا  
 دو از ده بیجی صاحب بیجی مستقیم و بیجی مستقیم شود و از بار از بیجی مستقیم و بیجی مستقیم از  
 شمس و مادری از آنکه خواست و ناخو است ایشان آگاه باشد و اگر صاحب بیجی مستقیم بیجی مستقیم باشد  
 بیجی مستقیم و عطارد و بیجی مستقیم مولود را بیجی مستقیم بیجی مستقیم و اگر از ایشان بیجی مستقیم بیجی مستقیم  
 چهار باشد و اگر در بیجی مستقیم بسیار بود و اگر در بیجی مستقیم طاق بود و ایشان را بیجی مستقیم بیجی مستقیم

ط

ی

چشمی



و اگر یکی را ببیند کما حق سبحانه و تعالی بود و اگر هر دو را ببیند پنج نگاه بود و اگر در برج طالع بود و صاحب جانش اندر برج  
جفت باشد و ناظر او باشد نگاهش دو بود و اگر صاحب سالج اندر برج ثابت بود زن دو نیزه بود و اگر اندر برج  
جفت باشد زن بیوه بود و اگر در برج منقلب بود زن با فرزند بود و اگر در برج عقیم بود زن تا نشی کم فرزند بودند  
و اگر صاحب سالج بر محل ناظر بود یا اندر برج ثابت بود مولود را زن بکلافی و بدستواری بود و اگر عطار ناظر بود  
و ماه سعور بود یا اندر برج منقلب بود زن بکودی خواهد اینست دانستن احوال خانه بفتح جوی نیاصل نگاه  
کن بسیار سخن کشاید **فصل دهم در معرفت حال که خدای بیکدی و بدی اگر سائل سوال کند از حال**  
که خدای خورشید بیکدی هر دو دلیل بیکدی ناظر است یا نه اگر ناظر باشد عودت و الفت و مصالحت بود و اگر ناظر  
بود میان ایشان گفت و کوی بود و اگر قبول بود نیکو باشد و اگر دلیل قابل التذیر اندر و تدبیر بود یا اندر برج ثابت  
بای داری باشد و اگر برج دو جسدین بود یا منقلب اندر و تدبیر بود یا اندر برج ثابت بای داری بود و اگر از اهل  
میان ایشان گفت و کوی و ویرانی باشد و اگر در لیلان سعور باشد از یکدیگر شادی بینند و اگر خوش باشد از یکدیگر  
و همیشه بار او بود و اگر میان ایشان اتصال بود و نظر و موافقت از برج منقبات و ماقبل و مابعد نبود  
و زرد النور میان ایشان وقت باشد با داهی و اگر صاحب بفتح مونس باشد تباہی نگاه بود و اگر در  
هفتک باشد نگاه و کای بر آن کند هم برین قیاس مکن از خود و اگر از نوع اندر و تدبیر بود خاصه اندر سراج و اگر  
بود دلیل کلیط باشد میان وی و میان زنان رجیده دلیل تزویج باشد که زنی طلاق داده را باز گرداند و کلام  
کند و اگر در هفتک دو کوی باشد سعور و کس و سعور راجع باشد و خوش دلیل کند میان وی و میان زنی  
طلاق افتد و آن سعور دلیل کند زن را باز گرداند **فصل یازدهم اندر معرفت تمام شدن**  
**عقد نگاه و وقت آن** اما وقت تمام شدن زنا سوتوبی و عقد نگاه نگاه شدگی هر دو دلیل سگیا  
مجمع شوند اگر دلالت کون تزویج از اتصال باشد و اندر و تدبیر بود خاصه اندر طالع با اندازه در چهار اتصال  
اندر برج چهار اتصال منقلب روزها باشد و در برج جسد ماهی و در برج ثابت سالها و همچنین اندر و تدبیر  
و مایل و تدبیر و ساقط حکم کن و همچنین اگر دلیل سیر بود روزها بود و وسط سیرها و بعضی السیرها و اگر  
دلالت از نقل النور یا جمیع النور یا زرد النور باشد هر وقت که داخ التذیر در برج قابل التذیر شد آن وقت  
باشد و همچنین دلیل بر ارسام تزویج مردان و صاحبش و هم از تزویج زنان و صاحبش هر وقت که دلیل بر ارسام  
شد یا صاحب هم از هر کدام دلیل کرد بر تمام شدن تزویج هر دو در مطلع روز یا ماه یا سال یا قاره بود  
هر گاه که دلیل در دهم تزویج زنان شد یا صاحبش و یا دلیل زن بهم تزویج مردان شد یا صاحبش از آنکه  
باشد بر حرات مطلع **فصل دوازدهم در معرفت احکام که بخند و شد**  
اما بآنکه باشد است و بعضی حکام منقسم و متماخر همه اتفاق کرده اند بر آنکه دلیل که خند و است و آردی دلیل  
کند سالج و صاحب سالج دلیل که زننده است **فصل در و بیوس صاحب طالع** و قد دلیل که زننده است  
از برای سائل را سوال از خند است و هر جوری را که سوال از وی باشد طالع دلیل آن چیز باشد و این  
قول نیز نزدیک است پس پسندیده است **فصل فاشا** از قطع طالع و صاحب طالع دلیل وی است با جوینده  
که خند و در و بیوس گوید و وسط الساع و صاحبش و خوش دلیل جوینده است و خداوندی **فصل حکما**  
و بعضی حکما گویند طالع و صاحب طالع و خوش دلیل جوینده است اگر سائل جو خداوند کرده باشد و وسط الساع  
و صاحبش دلیل خداوند است **فصل مصنف** گوید بنویس که طالع و صاحب طالع و خوش صاحب  
برج قمر و صاحب وسط الساع جوینده است خواه خداوند کرده باشد یا خدای فرود هر کدام از این دلیلها  
را شهادت غالبتر و قوی تر دلیل جوینده است **فصل حکما محمد بنی** که زننده است و صاحب  
بفتح و آن ستاره کی اندر هفتک باشد یا کوی که زننده است یا اندر طالع هر کدام را شهادت بیشتر اندر باب که خند  
و است و این قول نیز نزدیک است و نیز کرده ام و استعمال کرده شده است که نیست کردن  
**دلیل که خند اندر باب طلب کردن** هر کدام دلیل باشد که خند هر بران صورت و صفت و فرا است  
باشد که دلیل که خند است و آن برج کی دلیل اندر و است و گاه باشد که مردم می شود از دلیل که خند  
باید رسیدن که صورت و فرا است و صفت که زنندی کلوز است و بیکدی تا بلکام گویند که خوب است  
از وی حکم کنی **فصل سیزدهم در معرفت آنک که خند و مال خند و زنی ده**  
است یا خند در و بیوس گوید بیکدی صاحب یا زده هر دو دلیل حال خداوند است و اگر سائل خداوند بود

الذبات

از خانه دوم بود بیکدی که دلیل که خند مسرف باشد یا متصل باشد دلیل مال این که زننده از مال خداوند سرزد و در  
باشد اگر جزین باشد در دیده باشد و همچنین از سهم السعاده و صاحبش دلیل کسب اتصال و انفراد و نظر  
دلیل که خند و اگر دلیل مال یا اندر و تدبیر آفتاب بود یا اندر و تدبیر صاحب طالع یا اندر و تدبیر صاحب عاشر یا صاحب برج قمر  
این که زننده در دیده باشد خداوندش برسد و اگر صاحب طالع یا صاحب عاشر یا صاحب برج قمر یا صاحب  
ناظر باشد دلیل مال دلیل کند که مال یا بار یا بار از نظر مودت با سانی یا بد از نظر عدوانت به سوار یا بد و اگر از کوی  
برای منفرد شود و خوشی مضمحل شود این که زننده باز آید از قبل خوشی یعنی از آن مال بشود و اگر هر دو مستقیم و خست  
از آید النور و الحد باشد آنچه برده باشند همه باز آرد و اگر اتصال منقول بود یا فتن مال حقیقت باشد یا سالج و اگر  
غیر منقول بود یا فتن غالب به سوار باشد **فصل چهاردهم در معرفت آنک که خند است یا با یا را**  
**و بیست از این که خند بوده است یا بی** اگر دلیل که زننده اندر برج دو جسدین بود یا این که خند کسی دیگر که خند  
بود یا خود بیکدی که خند بود و این دوم بار بود و اگر دلیل که خند اندر اول برج دو جسدین باشد اول که خند باشد  
و کوی دیگر باره بیکدی که اندر خند برج دو جسدین باشد بیکدی که خند بود و این دفعه ما را باشد و اگر دلیل که خند  
ما کوی دیگر متصل باشد که خند با یا را باشد و اگر لیل خالی السیر باشد و ثابت یا منقلب تنها باشد و اگر اندر برج کوی  
الولد باشد یا منقلب و کوی ناظر باشد یا باران باشد یا اندازه سندی و تلبیس و تزویج و مایل بود در افتا  
چندان بار باشد از تزویجها برین و از مقابل هفت تن و سندی سندی و اگر برج دو جسدین باشد و تلبیس بود  
شش تن باشد بود و اگر سندی باشد سندی باشد و اگر برج دو جسدین باشد شش تن باشد و اندر برج دو جسدین  
ترنج بود هفت تن باشد و مقابل چهارده تن هم برین قیاس حکم کن از نظر کوی که سیر دیگر دلیل که خند با اندازه  
آن نظر نیز زیادت شود چنانکه صفت کردم هم برین قیاس حکم کن تا بهر معلوم شود که خند با چندین است  
**فصل پانزدهم در معرفت که خند در شهر است یا در فتن است**  
و در است یا بی که خند اگر خواهی که بیان که خند اندر شهر است یا بیرون شهر بیکدی که کوی که  
قمر بوی متصل است و آن کوی که صاحب طالع بوی متصل است و صاحب هفتم اگر این هر سه اندر او ناظر باشد  
یا اندر او ناظر صاحب وسط الساع یا اندر او ناظر آفتاب باشد یا اندر او ناظر صاحب بیت قمر باشد این  
که خند از شهر بیرون رفتن باشد و اگر اندر برج شرق بود اندر مشرق آن شهر باشد و اگر در برج جنوب بود اندر جنوب  
جنوب آن شهر بود و اگر مغرب بود اندر ناحیه مغرب آن شهر بود و اندر برج شمال آن شهر بود که خند  
اگر این هر سه دلیل اندر مایل و تدبیر نزدیک آن شهر باشد از شهر بیرون و اگر ساقط باشد از شهر بیرون  
رفته باشد و بدان ناحیه روی نهاده باشد که دلیل اندر آن برج باشد و بود که این سه دلیل که قطع از وی یکی  
شهادت غالب تر باشد دلیل وی باشد و باشد که کوی متصل به الله و کوی متصل بوی صاحب طالع و صاحب  
بفتح هر سه یکی گویند باشد این دلیل غایت بوی باشد بدلات و باشد که کوی باشد هم قوی باشد و باشد  
هر یکی را اهل طره دلالت باشد نگاه بیکدی هر کدام را اندر باب که خند شهادت بیشتر وی دلیل باشد بیکدی که خند  
و اگر دلیل که خند اندر و تدبیر باشد و کوی متصل بود که زایل یا ساقط باشد این که خند اندر شهر است بیرون خواهد  
رفت و اگر اندر زایل یا ساقط باشد و کوی متصل شود که اندر و تدبیر این که خند بیرون شهر است بیرون خواهد  
اندر این که دلیل که خند اندر طالع باشد که اندر قلب مشرق باشد اندر شهر بود و اگر در دوازدهم باشد که خند  
بیرون شهر باشد اندر جانب مشرق و اگر در یازدهم بود اندر نواح مشرق باشد اندر شهر بود و بیرون شهر  
بود و اگر بیکدی متصل باشد که از آن کوی که ماد و از دهم خانه **قول علی بن محمد در شهر** مصنف گوید  
بسیار دلیل که خند اگر کوی متصل باشد و اتصال قبول بود و آن کوی که در باب که خند شهادت باشد حکم از آن  
دلیل کوی که با آن کوی است چنانکه است اصفت کردم اگر دلیل که خند اندر طالع باشد و طالع برج آفتاب  
باشد و کوی متصل شود که آن کوی اندر برج جنوب باشد و برج خالی آری که خند کوی مشرق بیرون  
رفته بود و بیوی ناحیه جنوب قصد کرده باشد و اگر در برج جنوب برج آفتاب باشد بیکدی که جنوب  
بود و اگر برج آفتاب باشد بشمال جنوب باشد و اگر برج بادی باشد مغرب جنوب بود و اگر طالع برج بادی  
باشد از آن جانب مشرق بیرون رفته باشد و اگر برج خالی باشد از ناحیه جنوب رفته بود و اگر برج  
آفتاب باشد از شمال مشرق بیرون آمده باشد و اگر دلیل که خند اندر طالع باشد و کوی متصل شود چهارم  
برج مشرق این که خند اندر ناحیه مشرق باشد و بیکدی که برج قابل که برج است اندر ناحیه مشرق بدان

ن  
ش















سرف باشد این کبریاست باشد معرف اول باشد و غیره بود و جای که بود خاص کی اندر  
بود اگر در خانه خویش باشد همچنین بود که گفته و اگر در هر جایی باشد در میان آن باشد و با هم شود  
در وند باشد نیکو و خیاره بود و اگر در مایل و نند بود حیا بود و اگر ساقط باشد در آنجا بود و اگر در  
برج منقلب بود و اندر وند یا اندر سرف بود نیز و برنده و ظلاب باشد و اگر در مایل و ساقط و همیوط است  
و نیز برنده بود و اندر برج دو چندین هم نیز بود و هم قلاب و سر بود و هم استه بر و اگر اندر برج ثابت  
بود خاصه اندر وند بود سخت بر و نیک و حکم و زینت اما ساقط برج منقلب بود در نده و قلاب باشد  
دو چندین هم نیز برنده و هم بلایه برنده بود یعنی در لون و برج ثابت دلیل کذب بر استه بر نیک و سخت  
و حکم اگر دلیل مستقیم باشد راست برنده بود و اگر راجع باشد که برنده بود و زود نیکو سازشونده و هر گاه دلیل  
شمالی بود و بگویند منقلب باشد جنوبی کبوتر جب و راست کننده بود و اگر منقلب نباشد راست کننده باشد که جنوبی  
بود و اگر شمالی بود و اگر منقلب نباشد راست کننده باشد که جنوبی بود و اگر شمالی بود و اگر جنوبی  
بسر جرم باشد و برج منقلب قلاب بود و اگر صاحب بود و بر روزه باشد و اگر در جنوب باشد و او اینده و  
زشت برنگ بود و اگر مشرقی جوان باشد و سبک و اگر مغربی باشد که آن باشد و هر طبع و کران استخوان و اگر  
سویع السیر بود و زایل و یا صاحب نوز برنده و بلند رونده و هر زینت و اگر بطریق السیر باشد و بر برنده و گران باشد  
و اگر زاید باشد زود زود بر دو ناقص در بر آید اگر دلیل زحل باشد که با زهره بود سبید بود و اگر  
سرخ باشد و همچنین از طبع و لون برج و خان و کوه صفت کن صفت رنگ کبوتری زحل دلیل سیاه  
مشرقی دلیل زردست و برج دلیل زشت مشرقی دلیل زردست و سفید زهره دلیل سفیدست عطارد دلیل  
کبودست و قر با اتصال و انفراف و طبع برج حکم کن و هر یکی را طبع و مزاج برج و کوه و اتصال و انفراف  
و جایگاه موشع لون با وی یار کن با حقیقت رنگ بیرون ایدت اما بد آنک طالع دلیل سرت و در  
و در آردع دلیل کوه دست و بیوم و یار دهم دلیل باز و کتفا است وسط التاد دلیل بنت است و چهارم  
دلیل حکم است و پنجم دلیل طاعت و ششم و هفتم دلیل باهاست و هفتم دلیل دست هر کس است  
یابی نیکوی آن اندام است و هر کس خشن یعنی دلیل عیب و تباهی آن اندام باشد که نینه کله ابر سوی شمال  
دلیل همه جب است از اندامها و همه وسط التاد دلیل همه راست اندامها و همه  
همه در نام و صورت و صفت کبوتری سیاه است و اگر بجای زحل باشد و اندر برج یا خانه یا برج سیاه  
باشد و از زهره منفرد بود این کبوتر سیاه است و اگر بجای زحل باشد و اندر برج یا خانه یا برج سیاه  
باشد و اگر بجای عطارد برج باشد سرج است و اگر سبک باشد و اگر در جنوب باشد در خانه یا برج  
باشد و عطارد بعد از آن در جات است و اگر دلیل زهره باشد سبید باشد و اگر راجع زحل باشد  
لون و برج و کون جایگاه و لون ارباع برابر باشد سیاه رنگ باشد و اگر بعضی لون مختلف باشد  
از برج و از موشع و از برج فک سرج باشد نامفرد و اگر بجای مشرقی عطارد بود و شمس حکم  
سرم باشد و اگر موشع سرج باشد سرج سرم باشد و اگر بعضی فوق الارض باشد و بعضی تحت الارض و زهره  
اندر طالع باشد هفت و چهارم بوسط التاد ناظر باشد و زهره را باشد که زهره زحل دهد سیاه  
اسم باشد و اگر موشع ناظر باشد سرج اسم باشد و اگر مشرقی و آفتاب بود زرد اسم بود و اگر عطارد  
بود کبود اسم بود اگر زحل در طالع بود دلیل زهره باشد و زحل هفت ناظر باشد سیاه رازی  
باشد اگر عطارد بود بجای زحل کبوتر رازی باشد و بدانک دلیل رنگ از دلیل نکرند دلیل  
کدام کوب است و اندر جب و راست کدام کوب است و دلیل کدام کوب نظر دارد از خارج و اگر  
ناظر از طبع برج و موشع و ربع فک را که اینست بیرون آوردن رنگها یاد است ماسی و نام  
لونها اندر باب جنی یاد کردم صفت حوی و خلقت و سیرت کبوتر اگر طالع مستقیم الطالع  
باشد راست زود و راست آید و اگر موشع الطالع باشد هر جانی زود و هر جانی بشیند اگر دلیل  
سعدی متصل باشد اندر برج منقلب بود آید سلامت از برج دو چندین باشد یا بید و باز بود  
باز آید و اگر برج ثابت باشد در آید و سلامت آید و اگر بخشی متصل باشد آفت رسد از کوه و طبع  
آن بخش و از برج وی و همچنین حکم از وند و مایل و نند و ساقط اگر دلیل طالع ناظر باشد  
زود آید بجای بسند و اگر برج دیگر ناظر باشد یا هفت بجای دیگر رسد و اگر دلیل صاحب طالع

صاحب برج خوشی یا صاحب وسط التاد متصل باشد و سود بود سلامت خانه خویش باز آید  
و اگر در خانه خویش باشد همچنین بود که گفته و اگر در هر جایی باشد در میان آن باشد و با هم شود  
در وند باشد نیکو و خیاره بود و اگر در مایل و نند بود حیا بود و اگر ساقط باشد در آنجا بود و اگر در  
برج منقلب بود و اندر وند یا اندر سرف بود نیز و برنده و ظلاب باشد و اگر در مایل و ساقط و همیوط است  
و نیز برنده بود و اندر برج دو چندین هم نیز بود و هم قلاب و سر بود و هم استه بر و اگر اندر برج ثابت  
بود خاصه اندر وند بود سخت بر و نیک و حکم و زینت اما ساقط برج منقلب بود در نده و قلاب باشد  
دو چندین هم نیز برنده و هم بلایه برنده بود یعنی در لون و برج ثابت دلیل کذب بر استه بر نیک و سخت  
و حکم اگر دلیل مستقیم باشد راست برنده بود و اگر راجع باشد که برنده بود و زود نیکو سازشونده و هر گاه دلیل  
شمالی بود و بگویند منقلب باشد جنوبی کبوتر جب و راست کننده بود و اگر منقلب نباشد راست کننده باشد که جنوبی  
بود و اگر شمالی بود و اگر منقلب نباشد راست کننده باشد که جنوبی بود و اگر شمالی بود و اگر جنوبی  
بسر جرم باشد و برج منقلب قلاب بود و اگر صاحب بود و بر روزه باشد و اگر در جنوب باشد و او اینده و  
زشت برنگ بود و اگر مشرقی جوان باشد و سبک و اگر مغربی باشد که آن باشد و هر طبع و کران استخوان و اگر  
سویع السیر بود و زایل و یا صاحب نوز برنده و بلند رونده و هر زینت و اگر بطریق السیر باشد و بر برنده و گران باشد  
و اگر زاید باشد زود زود بر دو ناقص در بر آید اگر دلیل زحل باشد که با زهره بود سبید بود و اگر  
سرخ باشد و همچنین از طبع و لون برج و خان و کوه صفت کن صفت رنگ کبوتری زحل دلیل سیاه  
مشرقی دلیل زردست و برج دلیل زشت مشرقی دلیل زردست و سفید زهره دلیل سفیدست عطارد دلیل  
کبودست و قر با اتصال و انفراف و طبع برج حکم کن و هر یکی را طبع و مزاج برج و کوه و اتصال و انفراف  
و جایگاه موشع لون با وی یار کن با حقیقت رنگ بیرون ایدت اما بد آنک طالع دلیل سرت و در  
و در آردع دلیل کوه دست و بیوم و یار دهم دلیل باز و کتفا است وسط التاد دلیل بنت است و چهارم  
دلیل حکم است و پنجم دلیل طاعت و ششم و هفتم دلیل باهاست و هفتم دلیل دست هر کس است  
یابی نیکوی آن اندام است و هر کس خشن یعنی دلیل عیب و تباهی آن اندام باشد که نینه کله ابر سوی شمال  
دلیل همه جب است از اندامها و همه وسط التاد دلیل همه راست اندامها و همه  
همه در نام و صورت و صفت کبوتری سیاه است و اگر بجای زحل باشد و اندر برج یا خانه یا برج سیاه  
باشد و از زهره منفرد بود این کبوتر سیاه است و اگر بجای زحل باشد و اندر برج یا خانه یا برج سیاه  
باشد و اگر بجای عطارد برج باشد سرج است و اگر سبک باشد و اگر در جنوب باشد در خانه یا برج  
باشد و عطارد بعد از آن در جات است و اگر دلیل زهره باشد سبید باشد و اگر راجع زحل باشد  
لون و برج و کون جایگاه و لون ارباع برابر باشد سیاه رنگ باشد و اگر بعضی لون مختلف باشد  
از برج و از موشع و از برج فک سرج باشد نامفرد و اگر بجای مشرقی عطارد بود و شمس حکم  
سرم باشد و اگر موشع سرج باشد سرج سرم باشد و اگر بعضی فوق الارض باشد و بعضی تحت الارض و زهره  
اندر طالع باشد هفت و چهارم بوسط التاد ناظر باشد و زهره را باشد که زهره زحل دهد سیاه  
اسم باشد و اگر موشع ناظر باشد سرج اسم باشد و اگر مشرقی و آفتاب بود زرد اسم بود و اگر عطارد  
بود کبود اسم بود اگر زحل در طالع بود دلیل زهره باشد و زحل هفت ناظر باشد سیاه رازی  
باشد اگر عطارد بود بجای زحل کبوتر رازی باشد و بدانک دلیل رنگ از دلیل نکرند دلیل  
کدام کوب است و اندر جب و راست کدام کوب است و دلیل کدام کوب نظر دارد از خارج و اگر  
ناظر از طبع برج و موشع و ربع فک را که اینست بیرون آوردن رنگها یاد است ماسی و نام  
لونها اندر باب جنی یاد کردم صفت حوی و خلقت و سیرت کبوتر اگر طالع مستقیم الطالع  
باشد راست زود و راست آید و اگر موشع الطالع باشد هر جانی زود و هر جانی بشیند اگر دلیل  
سعدی متصل باشد اندر برج منقلب بود آید سلامت از برج دو چندین باشد یا بید و باز بود  
باز آید و اگر برج ثابت باشد در آید و سلامت آید و اگر بخشی متصل باشد آفت رسد از کوه و طبع  
آن بخش و از برج وی و همچنین حکم از وند و مایل و نند و ساقط اگر دلیل طالع ناظر باشد  
زود آید بجای بسند و اگر برج دیگر ناظر باشد یا هفت بجای دیگر رسد و اگر دلیل صاحب طالع

**فصل سی ام در معرفت احکام**

**در بیان بیرون آوردن دلیل در زمانیکه دلیل خداوند کمال طاعت و خرد و طالع و کوهی که**  
جز از وی منصرف است اگر فرط طالع ناظر باشد و اتصال و انفراف بود و دلیل در آن کوهی که کوهی که  
متصل است یا صاحب سراج و کوهی که غیب بود اندر طالع کوهی باشد که وی را خط باشد از سرف و محدود  
و علت وی باشد دلیل در زمانیکه اگر اندر طالع هیچ کوهی نباشد هر کوهی که اندر وسط التاد بود یا اندر  
یا اندر چهارم و غیب باشد وی دلیل در دست و اگر این دلیل نباشد هر کوهی که اندر دوم یاد و از دوم  
یا نیم باشد وی دلیل در دست و اگر اندر این خانه دو کوه باشد هر کوهی که بدرجه خانه نزدیک  
تر باشد دلیل و سیاه از این دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر باشد بدلائل نزدیک تر باشد  
وی دلیل در دست بیرون آوردن مال مسروق دلیل مال در دیده صاحب وسط التاد  
است و صاحبش و دوم و صاحب دوم و سهم السعاده و صاحب وی و موشع صاحب ساعت هر کدام از این  
دلیلها را شهادت بیشتر و قوی تر بود دلیل مال در دیده ویت بیرون آوردن دلیل جایگاه مسروق  
جایگاه در دیده و در چهارم و صاحبش و صاحب ساعت و آن برج که صاحب ساعت اندر و که است هر  
کدام قوی تر و شهادت بیشتر وی دلیل بود که مال در دیده اجناس **فصل سی و یکم در**  
**معرفت مال مسروق که در چه جوهر گشت و چند در هم گشت**  
بهر دلیل مسروق یعنی بیرون دوم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و موشع صاحب سرف و صاحب  
صرف از این دلیلها که یاد کردم هر کدام را شهادت بیشتر و قوی تر باشد دلیل ویت و بیکر دلیل و برج وی  
تا از چه جنس است و از کدام جوهر است این یا آتشی یا خاکی یا بادی یا حال مسروق از آن جنس باشد  
صاحب هر دلیل مال مسروق است پس دوم و صاحب دوم دلیل مال سایل است یا در دیده  
اگر صاحب هر دو زحل باشد مال مسروق و زحل اندر طالع باشد یا اندر دوم یا صاحب عد باشد آن صاحب  
قاخر باشد و گران مایه و بود چیزی باشد که آب و زمین و تجارت را بکار آید مانند و آهن زاکر زحل  
اندر نوز بود یا اندر مثلثه وی و اگر تحت الارض بود متاع کهن باشد و اگر زحل ساقط باشد اندر هبوط  
متاع در آمل قاخر باشد و کهن شکسته و تباه شده باشد خاصه که نیرت بوی ناظر باشد و اگر زحل  
ناظر باشد آن متاع چیزی باشد که آب و زمین و کشتار و زری را بکار آید و اگر زحل در هبوط بود چیزی که بهایند  
و اگر شمس بوی ناظر باشد چیزی باشد برین معنی و کهن کوه را بکار آید و اگر شمس بوی ناظر باشد  
اداهن بود یا از چیزی که بکار آید و سوزان بکار آید مانند دست او را هر گاه آن و عداده گران  
و لوج بدین مانند و اگر مشرقی بوی ناظر باشد چیزی باشد که در حدان بوی حاجتند باشند از سار حاحه  
و ساری نادر پوست حیوان یا جامه در دست چون پوستین و ملاس و قطع و ارج بدین مانند و اگر زهره  
متصل باشد فرس خانه باشد و مانند وی و اگر عطارد بوی ناظر بود جامه باشد که در راه و سوز را  
بکار آید یا پوست باشد یا چیزی مانند این و اگر اندر جزو باشد از دو جنس و از دو جوهر باشد  
یا زهره باشد یا سیم ترکیب کرده اگر مشرقی بوی ناظر باشد از طالع یا از دوم یا صاحب عد باشد آن صاحب  
یا از چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط باشد از زهره یا سرب و اگر موشع ناظر بود از حوله  
چیزی بود یا از سار متعلق یا پوست یا مانند وی و اگر شمس ناظر باشد هم جوان باشد







بود یا اندر او ناد صاحب طلوع و صاحب ساعت اندر او ناد طلوع باشد مال مسروق بود و اگر صاحب ساعت  
 اجناس است و اگر چنین باشد بجای دیگر باشد اما بداند دلیل اندر او ناد بود کالای  
 سرد نک خانه بود و ساقط دلیل دور ز جای بود و اگر صاحب ساعت با خود صاحب ساعت باشد  
 اما ساقط خانه یا اندر وی اجناس نهاده باشد مال مسروق و اگر اندر بیج دو وجود بود اندر او ناد نهاده باشد  
 و اگر ثابت باشد اندر زمین نهاده بود و بیک صاحب ساعت و از وی قیاس بیک طرف الارض باشد مال مسروق آنجا  
 باشد ظاهر و پیدا بود و اگر تحت الارض باشد بر زمین نهان کرده باشد و اگر صاحب ساعت با بیج چهارم  
 باشد بجایگاه مردمان باشد و اگر در صورت سیاح بود بجایگاه سیاح باشد و اگر در صورت بیج بود بجایگاه بیج  
 بود و اگر بیج آتش بود بجایگاه آتش دان و نور و مطبخ نهاده باشد و اگر بیج آبی باشد بجایگاه خاک نهاده باشد  
 و اگر بیج بادی باشد بجایگاه درخت و باغ و بستان نهاده باشد و اگر در بیج باشد بجایگاه کشت مهند نهاده باشد  
 و اندر سینه بجایگاه طعام جو و گندم و حواری بود و اندر جری بجایگاه کاه و کوفت و بزان باشد و اگر در جری  
 بود اندر کند و ویانند و قیاس باقی باشد و اندر میزان و دلو حواری سانس در ف باشد و باطله یا بجایگاه بلند  
 باشد صاحب ساعت اندر مثلث هوایی تحت الارض دلیل کند در صندوق و در ف نهاده باشد و اندر فوق الارض  
 سعلق یا اندر حوائث نهاده باشد مانند آسمان خانه یا طرف یا طایفه و مانند این و اگر اندر بیج چهارم باشد  
 قر اندر وی باشد و عطارد بوی ناظر بوده با خود ستوران یا ستورگاه بود و اگر صاحب بیج ناکو کسین باشد  
 متصل حیوان نه جان باشد و چهار بای صندوق باشد یا تحت و اگر اندر بیج باشد بجایگاه ستوران و کوفت  
 باشد و اگر در اسد بود در خانه شیر و بلیک و بوز بود اما باشد و اندر قوس بجایگاه سلاح خانه و بیرون مکان باشد  
 و شرح این بتامی بجایگاه طلب کردن نم شده یا در دم و اگر زهره یا مشتری یا صاحب درم و در الارض باشد  
 یا اندر طلوع باشد یا اندر چهارم یا اندر او ناد و در اندر جایگاه نیک باشد و بیج ناظر بود آن مال در دیده کالای  
 نیکو و مجلس خرم بزرگ باشد و نامد شود و زنی راه نمونی کند یا مانند وی و اگر بیج در طلوع باشد یا اندر چهارم  
 یا در او ناد چهارم باشد و قمر بوی ناظر بود اندر نورها و مطبخها و آتش که ها یا اندر کارخانه اهلکاران و در  
 کران و آتش کاران باشد و اگر بجای بیج زحل باشد و قمر بوی ناظر بجایگاه ساه و تارکین و کند ما ارب خانه  
 یا بجایگاه ویران بود و اگر بجایگاه فرخ عطارد بود یا قمر دلیل مال مسروق اندر خانه عطارد اما عطارد اندر  
 کتاب خانه یا مدرسه علم باید بیستان معلم یا بیکار خانه بیست و ران یا بیکوت خانه یا دست افزار خانه و اگر بجای  
 صبح بود یا بجای بیج بجایگاه جاه اب باشد یا بجای بیج جوی یا بیوستان یا مانند وی و از همه کواکب  
 و از نظر همین دلیل گیر و آن جای صبح زهره باشد بجایگاه رمان و جایگاه حرم و طرب و نشاط و جماع  
 خانه باشد اب خانه بود اما بداند آنک سمدان اندر چهارم باشد دلیل مال مسروق یا سعدی باشد بجایگاه  
 با کینه و نیکو نهاده باشد و بدست مردم اصل نهاده بود و اگر سخنان اندر وی باشد دلیل مال مسروق  
 بخش متصل باشد بجایگاه ساه و تارکین و تها نهاده باشد و مردم بی اصل و بی خود داده بود و اگر  
 دلیل مال اندر صعود یا فوق الارض باشد سام یا بجایگاه بلند نهاده بود و اگر اندر هبوط بود یا باطله  
 بود یا اندر تحت الارض اندر زمین نهاده باشد و تمامی جایگاه بدرستی و حقیقت هو اضع اندر بیاب  
 کم شده و باب دین و خانه چهارم اندر کجوتکی خانه هم یاد کرده شده است از آنجا قیاس گیر و اگر ضا و ند  
 طلوع یا صاحب چهارم و صاحب ساعت هر کدام را شهادت بیشتر بود دلیل و است اگر خانه چهارم بیج آتش یا  
 آبی یا خالی یا بادی باشد بیکر بیکر بکدام جایگاه است و کلام نواحی دلیل کند و دلیل بکدام موضع دلالت  
 کند هم بدان نواحی و بدان جهت که منسوبست مال مسروق آنجا نهاده باشد و صفت آن جایگاه از  
 خانه چهارم بیکر با حقیقت بدان **فصل سی و ششم در معرفت خانه دزد**  
**و نشان دزدخانه دزد اما بداند قمر در خانه دزدانست و آن سرانست که در در و کسین**  
 و اگر قمر طلوع بود یا بیج طلوع در خانه سنوی مشرق است اگر در بیج جنوبی بود در خانه بیج جنوب بود  
 و اگر در بیج مغربی بود در خانه بیج مغرب بود و اگر بیج چهارم باشد در خانه بیج شمال باشد چنانکه گفته  
 و اگر قمر در بیج دو وجود بود در خانه دو طبق بود یا خانه دو دره بود یا ند و کسین باشد و اگر در بیج  
 ثابت بود در خانه کلان و حکم بود یا در یک تحت بود و اگر در بیج منقلب بود در خانه بر طندی بود  
 سر بالا باشد و در وی خود بود یا لود که از در خانه چیزی ناقص باشد و اگر متصل بر محل باشد از نظر

و اگر نظر مودت بود در خانه بسته باشد بر سن یا بیوت حیوان  
 و اگر در خانه بسته باشد از نظر عدالت از بیخگی باشد یا آتش بود یا شکرک آهن باشد  
 و اگر در خانه بسته باشد و اگر زحل و مریخ ناظر باشد در آسمان باشد یا آهن بکار  
 و اگر در خانه بسته باشد و اگر قمر نخوس بود یا اندر هبوط در خانه خلق و شکسته باشد و اگر قمر ناقص النور بود یا  
 یا اندر هبوط زایل باشد خانه را در نشاند یا در خانه افتاده بود و اگر با شکر بود در خانه شکسته بود یا  
 بیوت خان یا حویلی یا مسجد بود و اگر با قیاس بود ناظر بر در خانه تحت باشد یا شکسته بر کوه و اگر زهره بود یا  
 بود یا کوه را و اگر عطارد بود راه کدر باشد البیوت خانه یا معلم خانه چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردم و صفت  
 که ناظر بر چهارم و کواکب حقیقت بود دلالت کند از آنجا قیاس گیر و اگر قمر با راس بود در خانه نزدیان یا بیج  
 بیج بر بالا بر آید و اگر بادی بود در خانه مخفی یا کتیف یا خار یا درخت خار یا حوض یا خشک بود یا حویلی  
 آکنده باشد یا بیج آبی بود یا جایگاه مار و کرم باشد و اگر قمر مسعود بود در خانه بیج یا شکر و اگر نخوس باشد در  
 خانه بسته و شکسته بود و اگر در بیج مستقیم الطایع بود در خانه راست بود و اگر در بیج معوج الطایع بود در خانه  
 کسر بود و اگر در بیج صاف بود در خانه راست بود و اگر ساقط و مایل بود در خانه برع و کسین باشد و اگر مشرق باشد بیک  
 مشرق بود متصل بود در خانه نوب باشد و اگر مغرب متصل بود و اگر مغرب بود یا بیک کسین متصل بود در خانه کسین  
 بود و اگر زایل بود در خانه زلف و نیکو بود و اگر ناقص النور بود یا در خانه شکست هناد خود بود و اگر قمر صاف  
 باشد بیک اوج یا در فوق الارض باشد در خانه کسین بود و اگر هابط بود یا اندر هبوط یا تحت الارض در خانه بسته  
 و در دیوارها از قمر اتصال دی بیک کوه از بیج خالی و بادی و آتشی و آبی دلیل گیر که دیوار خالی یا سنگین بود  
 است و از حوض و طبایع که کواکب صفت کن و اندر بیج خالی متصل بر محل از خاک باشد و از قمر بیج آتشی از سنگین  
 و اندر بیج آبی یا بادی یا اتصال زحل حوس بود و با اتصال بیج از حوت و بیج آتشی از جب و مانند وی و آتشی اهل

و اگر بیج آتشی باشد در خانه  
 بجایگاه خاک  
 طلوع طلوع  
 بجزه معتمد  
 کند  
 کوه  
 باشد  
 آتشی

کسین  
 و کوه

بیج کوه

بیج

یک تحت  
 بیج باطله واحد نفران











بوفد یکی از این دو یا ماه اندر برج ثابت بود و یا کوئی متصل باشد از برج چهارم بدلیل نزدیکی در نزدیکی  
بسته شود و تا باشد در زندان ببرد و اگر در برج دو و چندی باشد یا ماه و چندی کند صاحب صاحب  
هشتم یا زحل صاحب بود این کس کند که در برج دو و چندی باشد یا یکی از ایشان یا ماه این در نزدیکی اندام  
شود یا صاحب که ماه بمقارن برج باشد عضو زنده شود یا بر دار کندش اگر در لیل زنده شود و در وقت طلوع  
و خد او ند طلوع محض بود یا از وقت طلوع بود یا راجع با محرق ضاوند کالار بصورت کند و در هر هایش یا بد  
و اگر دلیل نیز با همین باشد که از صاحب طلوع کفتم هم در زود هم صاحب کالار بصورت کند **فصل پنجم در معرفت**  
**انکه در وقت طلوع باشد** و اما وقت طلوع یافتن بر زود انگاه باشد که با اتصال درجه بدر بر رسد هر درجه روزی یا  
ساعتی یا ماه یا سال باشد همچنانکه بر ما در کم از بروز منقلب و ثابت و مجسده و از وقت طلوع و زمان آنکه  
که واجب کند هم بر آن قیاس کنیم **فصل پنجم در معرفت انکه در زودیده از ان کسب اگر قرار گوید**  
مذکر منصرف باشد حال مرد بود و اگر از نوبت منصرف باشد حال زن بود اگر در از زهره منصرف باشد حال زن  
بود اگر مرغ منصرف نشود از آن مردی لشکری باشد اگر از اقیانوس منصرف باشد از آن ملک باشد همچنین از دو  
برج و کوکب حکم کن اگر صاحب بیت قر زهره باشد حال زن بود اگر زحل باشد مال بیرون و مرد و زن باشد و اگر  
وی دلیل کند صاحب برج دلیل مال خداوند مال باشد بگرگی وی کدام کوکبست بکوی مال از آن کس باشد  
و اگر وی نیز دلیل کند از برج راجع کوی اگر دو جسمین بود مال از دو کس باشد اگر ثابت یا منقلب بود مال  
از آن یک تن باشد اگر کوکب بر اندر وی بود مال هر دو بود و اگر کوکب ماده بود مال زن بود و اگر کوکب بنود  
از صاحب راجع حکم کن **فصل پنجم در انکه مال در دیده یا بد یا ح اگر صاحب طلوع باشد**  
مال مصروفی متصل باشد مال باز یا بد بطلب و حرم و اگر اتصال دلیل مال را باشد صاحب طلوع مال مال  
باسانی نه بر یکی و باشد که مال نیز دوی سازند و اگر میان این دو دلیل اتصال از صورت بود باسانی نابد و اگر  
از صاوت بود بد شواری و سرخ یا بد اگر دلیل مال صحیح اندر طلوع باشد یا قوی متصل باشد مال باز یا بد  
اگر صاحب برج قر صاحب برج سحر صاحب حد متصل شود پیش دلیل کند بر یافتن مال خاصه از ایشان  
از وقت طلوع یا از حایل و تد باشد و اگر دلیل مال از نظر صاحب طلوع یا از طلوع ساقط باشد یا از نظر قر یا اندر  
سایع باشد یا صاحب سابع متصل بود مال بدست زد نماید و مالک وی شود و اگر دلیل مال از هفتم یا از  
صاحب هفتم از نظر و اتصال ساقط باشد اندر وسط السابا باشد یا بصاحب وسط السابا متصل باشد یا صاحب  
وسط السابا دلیل مال مصروفی ناظر باشد آن مال بنزدیک سلطان باشد استوار شده و اگر صاحب سابع  
حکمت الشعاع باشد و بصاحب طلوع متصل را در زمان راجع او اند از بیم سلطان و اگر دلیل مال  
بدلیل سابع متصل نباشد و کوکبی میان ایشان نور در کند یا نقل کند از آن حال باید بدست منوطان  
و متوسط بر کوکب طلوع آن کوکب با نقل و جامع باشد و اگر هر برج و جایگاه از طلوع و آرماء بجای متصل  
شود حال شود و بار را اند اگر آن شخص در وقت طلوع شناخته شود و مال نماید و اگر ماه بعدی متصل  
باشد و آن سعادت الشعاع باشد یا ساقط بود یا محض باشد آن مال برود و باز نباید و اگر صاحب  
طلوع یا کوکبی که اندر طلوع یا بصاحب وسط السابا یا کوکبی که اندر وی باشد متصل شود آن مال باز یا بد  
اگر نیز بین بصاحب طلوع یا بطالع ناظر باشد تا یکی از نیزین اندر طلوع بود یا اندر وسط السابا متصل باشد  
از نظر صورت دلیل کند بر یافتن مال در دیده و کم شده باسانی و اگر نظر از ترسیع یا مقابله بود یافته شود  
بد شواری اگر یکی از نیزین بصاحب هم الشعاعه یا بصاحب جمع باشند دلیل کند بر روزی یافتن مال اگر  
نیزین بهم الشعاعه ناظر نباشند و نه بطالع و نه بکوکب مال مصروفی ناظر نیزین بطالع از او تا مال  
باز یا بد بعنا و شفقت و اگر صاحب دوم در طلوع بود مال باز یا بد اگر بر روزگار بر آمده بود و مدت  
در از گذشته اتصال صاحب دوم بکوی که اندر دوم باشد حال باز یا بد و اگر صاحب هشتم یا صاحب دوم  
اندر هفتم باشد مال برود و بار را بد همچنین اتصال صاحب دوم و هفتم یا بکوکب اگر صاحب هشتم بصاحب  
ع فی متصل باشد آن مال ساید و کتب بعضی از وی در زود بر کرد و اگر صاحب هشتم بصاحب ثانی متصل باشد  
آن مال ساید و کتب بهتر آن باشد که صاحب طلوع میان ایشان شاهد بود اگر شاهد صاحب وسط السابا بود  
بعضی از وی سلطان بستاند قر اندر حکمت الشعاع ماسد و ناقص بود هرگز باز نباید و اگر هفتم یا  
اندر هشتم دلیل کند بر یافتن مال در دیده و کم شده بگرگیش ناظر بود انگاه امید یافتن بود در طلوع

زود

حرف

چون دلیل کند بر یافتن مال اگر صاحب دوم در طلوع بود و سابع در زود بود بر زمین اندر حکمت الارض دلیل بر مالک  
شدن در دیده و کسب باشد در طلوع بود یا بعدی دلیل کند بر یافتن مال شده و حال در دیده و اعلم  
فقی است در هر صورتی که کوکب از نظر طلوع بود سایل بدان نیز بوقت در زودیدن مال وی اگر قر بدان  
وقت بجایگاه بعدی بود که اندر اصل الجاسعدی بوده باشد یافتن بود و اگر آن نباید **فصل**  
**بنیاه پنجگانه در آنک مال همه باز یا بد یا بعضی اگر دلیل مال ناقص باشد یا بطی السیر باشد**  
یا محض باشد یا ناقص التعديل و العدد باشد بعضی از آن مال یا بد و بعضی هلاک شود اگر مسعود باشد یا با  
الکوز و التعديل باشد یا سیر باشد و سعید نیز بوی ناظر بود حال باز یا بد بیتهای و نیز زیادت و اگر کسی  
ناظر بود مال باز یا بد خط و لیکن کی و نقصان **فصل پنجم در انکه در زود دیده**  
و ز باشد یا بیخ نیکر بدلیل زود اگر اندر خط ط خولین باشد یا بطی در ناظر باشد یا اندر خط ط  
عطا رو باشد یا اندر خط ط عطا رو باشد این در زود صاحب صنعت بود و اگر جز این بود صاحب صنعت  
نبود و بگر بدلیل زود که کدام کوکبست یا بکدام کوکب ناظر است و اندر کدام برج است و آن کوکب و آن برج  
نیز بر کدام بعینه دلالت کند و آن برج از کدام کوکبست بر طبع برج و کوکب کوکب طابع اتش و باد و خاک  
و آب حکم بعینه کن و مزاج دو **فصل پنجم در معرفت و حکمت در زود دیده چگونه است**  
بگر بدلیل زود اگر دلیل زحل باشد زرد سیاه مرد باشد و تیره کون باشد یا کدم کون باشد در از بالا جو چشم  
باشد سعیدی چشمش بر روی زرد موی ناک بود و بین بشتای بود و بین سر بود و زشت روی و تلخ بوی  
یعنی ترش روی باشد اندیشه ناک باشد خداوند چلهها و مکر و دروغ باشد هیچ کس بر از دل او آگاه  
نباشد بر یک رای نباشد و خاموش باشد چون چشم کردید ز بان و زشت دشنام بود و در از موی و در  
دندان و در از ناخن بود و در میم طبع باشد و کلک و بد خو و بد ساز بود چون راه رود کوز تر باشد کلا  
کوشین و دهن و بینی بود بد جا به باشد و باشد گفته بود در بیشتر حال حکمت مشتری اگر  
دلیل مشتری بود سبید پوست باشد که بزردی زید مروارید کون باشد و در از بالا بود زشت موی  
باشد که در ریش و سیاه چشم و کلان چشم بود و سفیدی چشمش بر او بر ماند بکوشیم و بیکو ابرو باشد  
اندام او زرد باشد یا مان کون باشد سخن کوی و بیکو کوی بود بیکو خوش باشد و دوست دارنده حسن  
و جمال بود بیکو هر خاطر کوانده بودی کون بود بزرگ اندام بود هر یک عاده کتر از زحل حکمت  
مشتری اگر دلیل مرغ باشد سر روی و سرخ موی بود که بقیایت سر می زند کوبد چشم باقیشت  
چشم بود باگر چشم و نیز بیکو دیده باشد گرد سر روی و با ریک زخندان بود کمان ابرو باشد بسوی  
ببینی کز و چینه ابرو و کون اندام و فرست و با ریک موی بود راس و هوای دلش بر یک حال نبود  
بهر طریح رونده باشد سبک رو بودی امانت و مغفد و سر باشد دل او و پیش رونده بود بر با نیک  
و جنگ و بد زبان بود سینه بنده در کار ما و دشنام دادن مردمان نیک باک باشد که از آنج  
وی بکو بد مردمان را و از آنج مردمان او را کونند بیک نباشد حرفین باشد بکار زنان با قوت  
و نیز بود دروغ زن و ستمکار و خابن باشد هیچ کس نیکو نخواهد میانند بالا بود زمان  
کننده و زبان کار بود و حسد و کین و کینه مند و انبوه موی بود حکمت مشتری هم باشد  
سبید پوست و مان و بکیزه کون باشد مروارید رنگ بود کون اس بر سر می زند از جهت آنکه  
شک پوست باشد خوشی پوست پیدا بد خوب روی باشد و کلاه روی و نیکو چشم و ابرو باشد  
بزرگ چشم باشد سیاهی چشمش بیشتر از سبیدی بود سیاه دیده بود و باشد که بیوسته ابرو بود  
سبیرین روی بود و شیرین سخن بزرگ سروتن و بزرگ د و کون بود کرد نشی جان بالا بدر از بی  
و کوتاهی موی سرش بسیار بود و نیکو موی باشد سیاه موی و پوست او را باشد معانه بود  
و خداوند لهور طرب و شادی باشد نرم سخن و تر و دوست روی بود با حفاظا باشد معلول موی  
باشد باک جا به و خوش او از باجن بود حکمت عطا رو خشک اندام بود کینه ریش  
و پارک و اندک ریش بود یا کوسه بود خشک روی بود و سبید پوست باشد که بزردی زند سیاه  
چرخه بود یا سبزرنگ آن موی باشد یعنی موی بود اسخو آن و رگها بس همه برهنه و پیدا  
باشد نیز نرم و زبرک دل بود زبان او و سخن موی باشد راست اندیشه و بسیار سخن باشد

زود

حرف



و نیز کوزه و زور سخن بود بار یک و لطیف قامت بود میان بالا باشد و موی در او سخن چیز و بسیار  
بازر باشد زود رونده بود در دست خوی باشد سیاه و شکو موی و سر کوزه و شکو زبان و شیرین  
و شیرین زبان باشد حلیت سمنی و شیرین از کوبیدن موی باشد شیرین موی که کوبیده شود موی که کوبیده شود  
یا منفرد یا ناظر با جاع از آن کوب و دلیل بر حلیت در دو و اگر خالی از شیر باشد شیرین موی که کوبیده شود  
**حلیت سمنی** سمنی سمنی بود که بزرگی زنده میان بالا باشد موی بزرگ اندام و سمنی  
استخوان و با کوزه کوزه باشد و با کوزه رنگ بود کوبت او از سرخ موی باشد که بزرگی زنده ماند توغ  
و زبان اثنی و اثنی چشمی باره بزرگی بود تا کوبیده چشم یا پیش چشم و ناخنه باشد موی با آب ناک چشم بود  
و اصل و ساده و شیرین کوش و کرد سر روی بود آغاز ناک دلا در بود و کجا رسید نیکه انا بود  
کاهن بود یعنی از کزان چیز تا کوبید و چنانچه از ناک راست کزان کوی بود یا طیب باشد یا خضار و یا ناک  
باشد و منگ و بلند سخن و سیاه است کهنه بود و استحقاق کهنه به روی که باشد فراخ چشم سینه آور بود  
**حلیت شمنی** کوه سر روی بود سید جوت بود خوب روی و نیکو روی بود نیکو اندام بود دیت بالا آورد  
رونده بود میان کهنه باشد بای کار سخن کوش کهنه و سخن جین باشد اندر چشمش اندک بایر عینی بود آسان  
کار جمیع دل بود دوست دارنده یاران و دوستان باشد از کاری بکاری کرده بود سگ پوست بود  
در زم بسیار چون بود و بسیار موی بود بر اندام زشت او از بود زبینه بود **فصل** در حلیت  
این دانسته شد بنگرید لکن که کدام کوبت منقل است و اندر کدام برج است از کون و فراست و حلیت دواز  
برج و کعبه آن کوب و از برج نیز صفت کن تا حکم در دستم آید اکنون یاد کنم فراست و حلیت دوازده برج  
تا آستان تر باشد و حکم توانی کردن **حلیت علی** اگر دلیل از محل باشد دلیل کند بر آنک بسیار موی سر سید  
و آینه و کشاده او از بود پیش چشم بود و کلان چشم برون آمده بیشانی بود اسطر روی باشد بلند  
بر کشیده یعنی بود و بار یک و کوزه ز خندان بود و کلان دو کوزه بود بار یک ساقی بود میان بالا بود  
ز و کوزه بود یعنی در کوزه در دست موی و لکن بار یک باشد موی کوش زبینه بود و کوزه روی بود  
نیکو گفتار و نیکو سخن باشد نیکو اندام بازی و لهو و آهوی در وی حرکت باشد و دوست دارد اندر  
و کانه الیهی باشد **حلیت نوری** یعنی بیشانی بر کشیده موی بلند او از و سطر بود لپاش سطر باشد  
موی سرش آینه و در دست باشد بزرگ چشم و سطر آبرو باشد فراخ سوراخ بینی بود در زنده بود  
از بزرگی موی پاک باشد همین پشت باشد و همین قدم بای کرده جو بود زبینه باشد کوه سونده بود  
اندر هر چیزی یعنی کوردل حرام کوشنده بود سیاه چشم و سیاه دیده باشد سیاه چشمی بیشتر از سیدی کوتاه  
ابرو بود **حلیت جزا** اگر در جزا بود میان بالا بود همین سینه و همین کتف بود یعنی سینه آور و کتف آور  
بود و سینه رنگ بود نیکو کردن و نسته موی کرد چشم بود نیز دیده بود و نیکو چشم کرده رای بود نیکو خورد  
نیکو زبان معتدل نیکو ریش نیکو موی باشد و بود که اکتساع بود و موی باشد و سر کوش و استهنده **حلیت**  
**سرطان** سیاه چشم برون آمده روی بود سید پوست بود که بزرگی زنده اندر روی کهنه با کتف  
باشد برون آمده چشم بود که دندان ماکریدی بر حنه روی بود همین بیشانی بود بسیار کشاده بنوع چشمی  
حکمت اندام بود بزرگ کتف نیکو بالا باشد سخت دراز باشد بار یک موی باشد که دیده جو بود موی  
بود **حلیت اسد** اگر اسد بود بر روی نشانیها بسیار بود و تیش روی بود و سمنی دیدار بود اسطر  
سر بینی بود و سوراخها بینی فراخ بود بار یک لپاش کوتاه کردن سخن بینی اسطر باشد ساقها کوش  
سینه او بود بار یک میان بود معتدل سخن کوه چشم نریخ کوه سوراخ موی بینی ز برین و نینه زردی  
ضعیف بود بار یک ساق بود موی کردن بسیار بود کتفها کوش آور بود بینی رونده بود سخت او از  
**حلیت سمنی** معتدل قامت معتدل خلقت بود معتدل کوش بود بزرگ سر باشد فرسته موی  
بود اندر ساعد کا و اطراف اندام موی بود دیده رای بود و در همین بود بعد و صلاح کرانده  
بود این و راست کار و وفادار بود خداوند ادب بود **حلیت میزان** اگر میزان بود سید پوست  
و دراز بینی و دراز کردن و سیاه موی بود در پشت موی باشد و بار یک ساق بود راست اندام  
و نیکو روی بود کوزه پشت باشد دو کوزه اثنی بر کشیده انگشتان بار یک ساق دراز بود ناخن و سمنی  
بسیار افتد نیکو سخن و حاضر جواب باشد راست کار باشد خداوند لپاش و شادی بود

موی  
ایستادن

بر عکس موی  
کوتاه  
دراز

موی  
کوتاه  
دراز

بیشتر

و چو موی بود نیکو زبان **حلیت عقرب** اگر عقرب بود بزرگ آمده بیشانی بود و سگ موی سرش بسیار  
باشد و کوزه کوزه باشد و موی بسیار جدا جدا استاده بود پیش چشم و کلان چشم بود کوه سر و  
روی باشد کوزه کوزه بزرگی زردی زنده بود که بزرگی زنده کوتاه است و دراز ساق بود بزرگی  
بای و سخن در دراز بای بود بیرون آمده دو کوزه بود و بد خو باشد و بد بهمت و سزا کینه بود سینه آور  
و کتف آور بود و فریبنده بود و هر چیزی ببسند و بکار هنون و دار و با دانا باشد **حلیت قوس** قوس  
قوس باشد همین بیشانی و دراز روی بود فراخ دهن و بینی باشد سطر لپاش باشد دراز سر بود استخوان  
بود بینی او و پیش بینی بتر از نیمه ریش بود لپاش دراز بود ساقهاش من بود و کشیده و دراز ریش  
بود سر رنگ و کشاده شک بود سر کوبه باشد بسیار نفقه کننده بود در اندام حساحت بود فراخ  
کار بود که کوبه بود بعد از مکی ستوران بود و باشد سطر اصبع بود و اندک موی **حلیت جدی** و اگر اندر  
جدی بود دراز روی و سرخ روی بود و زحمت کردن بود نوز او از بود ننگ بیشانی بود موی پاک بود  
معهد بود با حفاظ و نا نهفته باشد اسطر موی باشد خاصه موی سر نیکو اندام و نیکو قامت بود بار یک سینه  
اندام بود بار یک ساق بود زحمت شکم باشد ز سر ریش دراز ریش بود کوه کوزه و کوزه طبع بود و کتف  
باشد **حلیت زکوة** اگر لولو بود کلان سر و میان بالا بود و میان بار یک اندام بود و در نیمه ریش  
بار یک باشد و بر نیمه ریش من باشد و نیکو ریش و بزرگ بود و کس ساق بایشی دراز تر از دیگری بود  
و پهن و ریح من باشد بر گردن مال و بر محل و صناعت او اندر ان باشد یا مانند ان یا شارب و روشن  
یا کشتی بان یا کانه یا فقاچی و مانند آن **حلیت جوت** و اگر جوت بود نیکو کردن بود بیرون آمده بیشانی  
باشد فراخ دهن بود و دندانهاش مختلف بود خشک اندام و کم موی بود و کم سخن و درشت موی و سیاه  
موی و خرد سر و خرد بیشانی بود و کشاده روی بود سید پوست و کتف چشم بود نرم مغال و نرم اندام  
بود آینه صفت همد و از ده برج و صفت کوه که گفته **فصل** **بجاء هشم در معرفت رنگ**  
**بر اندام در علامتی هست یا نی** بنگرید دلیل در ذکر آن در طالع محل باشد این در برابر سر علامتی باشد  
نیکو و ظاهر و اگر بوجه اول بود بر سر باشد و اگر بوجه دوم بود بر روی باشد و اگر بوجه سوم بود علامت  
بر سر باشد یا بر رخ و حوالی ان باشد و اگر اندر ان جایگاه مقبول یا مسعود باشد ان علامت خوب و زبینه  
باشد و اگر غیر مقبول یا مخوس باشد ان علامت بد و تبا و عیب باشد و اگر دلیل اندر نوز بود ان علامت  
بر گردن باشد و اگر اندر جزا بود بر کتفها و دستها بود و اگر اندر سرطان بود ان علامت بر سینه بود  
و اگر در طالع باشد تا مضع اندر جهت راست باشد ان علامت و اگر از مضع بود تا طالع اندر نیمه جیب  
بود و همچنین حکم کن از دوازده برج و وجه هر برج را نام بوی تحقیق معلوم شود اگر دلیل در ذکر اندر  
ما با علامت اندر مشری ناظر بود یا مخطا مشری بود ان علامت خوب بود و محال باشد و اگر زحل  
باشد ان علامت ریشی بود یا علامت زشته بود و اگر مریخ بود علامت جراحت بود یا کانه دیدن سیاه و اگر  
شمس بود جراحت بود یا سیاه کهنه بود و اگر زهره بود زبنت و محال بود و اگر عطارد بود نوستکی  
بود و نقاشی و اگر قمر بود نیکو ناظر حکم کن یا از کوه صنف و اگر خالی السر بود از برج حکم کن و انده اعلم  
**فصل** و اگر ان علامت ساقی بر شد از جهت خویش بنگرید دلیل که اندر کدام خانه است از ان  
خانه حکم کن اگر اندر طالع بود علامت بر سر بود و اگر اندر دوم بود بر گردن بود و همچنین تا آخر برج و ان  
**فصل** **بجاء نهم در بیرون آوردن معنی نام در زکوة** بنگرید دلیل در زکوة  
اندر کدام جایگاه است معنی نام در زکوة بر معنی ان خانه باشد اگر دلیل در زکوة اندر طالع باشد و ساقط  
بنود نام معتدل باشد بر معنی عمر و زنده گانی و عمر و عیش چون عیبی و عیس و زکی و مانند این اگر اندر  
دوم باشد معنی نام بر معنی مال و احوال بود چون مال و دینار و زید و زیاد و مطیع و عون و مانند این  
و اگر سیم باشد و مسعود بود نام انبیا و صالحین و اولیا باشد و اگر مخوس بود نام برادران بود چون  
خلیل و صدیق و اخوه و اخوت و اگر در چهارم بود نام قدیر باشد چون ادم و نوح و نام مشایخ قدما  
و نام پدر و اجداد و مانند ایشان و اگر اندر پنجم باشد بر معنی دل و ولید و سعید بود و عطا و رسول و ان  
بدرین ماند و اگر اندر ششم بود بر معنی عیب و عیب بود نام حقیر و در نام ننگ کان و اگر اندر  
هفتم باشد نام مردان باشد زنان را و نام زنان باشد مردان را نامانی باشد خوب ضد و منافع

موی  
کوتاه  
دراز

و حلیت



و مقابل و اگر اندر مشتم باشد بر معنی نوبت و عبرت و ظلم باشد معنی نام و اگر اندر نهم باشد بر معنی نام بدین و نیز  
و دیانت جوهر مومن و مسلم و نام اهل بیت و اولیا و صالحین و باطنیان باشد ازین که در جدول فاعل و مفعول و  
اندر و هم باشد معنی نام بر معنی علا و رخت باشد چون عالی و ظاهری و شریف و اشرف و اتم و الموعالی و غیره و  
در افعاله و فاعله و شریعه و امثال این و اگر اندر یازدهم بود معنی نام بر معنی دوستی و صداقت بود چون جنب و جنب  
و رجاء حسن و حسین و صادق و سید باشد و اگر اندر دوازدهم بود نامی بود معنی نواختن و نواختن بر معنی اعدا و عدوان چون  
خمار و کلید و آیه بدین مانده **معرفة بیرون آوردن و کتب نام** اگر دلیل را اتصالی و مزاجی باشد اگر ترکیب  
یا از تندیس باشد ترکیب نام از سه حرف باشد یا بر پنج حرف و اگر از تندیس باشد از سه حرف باشد یا از شش  
حرف و اگر از تریج و مقابل بود چهار حرف بود یا هفت حرف اگر دلیل را اتصالی و مزاجی بود اگر اندر طالع باشد  
یا اندر او تا دو چهار حرف بود و اگر اندر هفتم باشد هفت حرف بود و اگر اندر نهم باشد نهم حرف بود  
یا پنج حرف باشد و اگر اندر تندیس طالع بود سه حرف بود یا شش حرف و اگر اندر تریج دو جسدین بود نام بر  
ترکیب باشد چون عبد الله و عبد الرحمن و اگر اندر برنجی منقلب بود نامی باشد مصروف ناقص و اگر تریج ثابت  
بود نامی بود مفرد و صحیح و باشد که نام بر معنی آن برج باشد که دلیل اندر وی است و اگر دلیل از طالع و نظر  
ساقط باشد بنجر هفت عدد نام در هر عدد بهنج هفت باشد چنانکه عمل و نیز چون عددی حوت و دلو  
بر یکی بر سه حرف دلیل کند و جزا و عقرب بر چهار حرف دلیل کند سرطان و سنبله و میزان بر پنج حرف دلیل کند و در  
نیز بکبر عدد حرف نام را از عدد حرف دلیل بکیر چنانکه زحل سه حرف است و اعلی و راس و مشتری پنج حرف است  
و پنج چهار حرف است خمس سه حرف و زهره چهار حرف عطارد پنج حرف و مریخ سه حرف هر کوی که کفای حرف او بلفظ  
فاحش تر بود آن حرف باشد **فصلی در صنف کتابت کتب** کتب کتب بنجر به دلیل در دو حرف  
جند است و حرف محوک او یعنی شد کدام حرف است آن حرف بکیر چنانکه از زحل تا ذوا و از مشتری بهیم و شنب  
و از مریخ بهیم و را و خا و از شمس شنب و سین و از زهره زا و از عطارد زمین و طلا و از قمر و بنجر که اندر کدام  
برج است و حرف مسد فاحش تر باشد بلفظ و کما بر کبر و حرف منزل نیز بکیر آن منزل که دلیل اندر ویست  
انگاه بنجر معنی نام بر وجه دلالت کند از وی قیاس که نام بیرون آید بدست و باشد نیز که حرف دلیل  
راه نمودن باشد بر ترکیب نام چنانکه دلیل بود اول باشد حرف اول از آن نام مانند حرف اول دلیل باشد  
یا مانند حرف اول برج دلیل یا مانند حرف منزل باشد و اگر دلیل در دو حرف باشد اول حرف از آن نام مانند حرف  
دوم باشد از دلیل یا از برج دلیل یا حرف میانین منزل و اگر اندر هجیم باشد اول حرف از آن نام مانند حرف  
اخرین دلیل باشد یا حرف اخرین برج یا حرف اخرین منزل و حرف دوم را از صاحب مثلثه بیج دلیل توان  
دانستن و حرف سوم از صاحب مثلثه دوم و حرف چهارم از صاحب مثلثه سیم بیج دلیل توان دانستن  
چنانکه از دلیل صفت کردیم مثلا اندر زحل باشد بود اول دلیل مشتری اول حرف سیم آمد و حرف دوم از  
نام از صاحب مثلثه عمل کریم شمس و حرف سیم از صاحب مثلثه دوم کریم مشتری و حرف چهارم از صاحب مثلثه  
سیم و آن زحل بود و همچنین ازین بر چهار باب مثلثات و منازل ایشان بقیاس و بجهت بار یک نام و حرف  
جمع کن بدست نام بیرون آید و بود که همچی نام بر معنی نام کوکب ثابت است باشد که با دلیل مقارنه بود  
و نیز قیاسی که اندر آن زمین که با سنی اغلب نامها بر جیت بر آن قیاس بیرون آید و اگر نام فارسیان  
و نام عجمی باشد و نام کوکب و بر وجه و منازل فارسی کن بر لفظ آن قوم و از وی نام بیرون آید و اگر  
نام کن باشد نام کوکب دلیل و بر وجه و منازل بلفظ ترکی کن و بهر اقلیم که باشد نام بر وجه و کوکب منزل  
بر لفظ آن قوم کن نام آن کن بیرون آید آن شاه و همچنین قیاسی که از کوکب دلیل و از طبعی و اگر  
دلیل شمس باشد اندر طالع یا اندر وسط آسمان بود نام بر معنی نام ملک و اشرف باشد و اگر دلیل قمر بود  
بر معنی نام بیگان و جاسوسان و عامر مردمان بود و اگر مریخ بود بر معنی نام سرهنگان و لشکر بان  
و ابله صوب بود و نام ابله و مخاف بود و اگر عطارد بود بر معنی نام کودکان و کثیرکان بود یا بر لقب  
خاندان بود نام بقیط و نام اهل سام و نام و اگر زحل باشد نام بر معنی بندهکان و مردمان خسیس و خندوان  
باشد و اگر دلیل مشتری باشد نام بر معنی صلحا و اولیا و نبیا باشد و اگر زهره باشد نام بر معنی اهل بیت  
بود و از نام خاندان انبیا و صالحین بود اگر جایگاهش نیک بود اندر شرف یا اندر طالع و جایگاه مقبوله  
و اگر جز این باشد نام مغنیان و زنان و مطربان و مخشایان و شاعران بود و اگر دلیل اندر

و اصل

و در این کتاب اندر شرف و اندر شرف نام هر حرف که در جدول باشد و اگر اندر هبوط باشد  
و اگر اندر انباشت باشد نام هر حرف که در جدول باشد و اگر اندر هبوط باشد و اگر اندر انباشت باشد  
و اگر اندر انباشت باشد نام هر حرف که در جدول باشد و اگر اندر هبوط باشد و اگر اندر انباشت باشد  
نام هر حرف که در جدول باشد و اگر اندر هبوط باشد و اگر اندر انباشت باشد  
**فصلی در صنف کتابت کتب** کتب کتب بنجر به دلیل در دو حرف  
جند است و حرف محوک او یعنی شد کدام حرف است آن حرف بکیر چنانکه از زحل تا ذوا و از مشتری بهیم و شنب  
و از مریخ بهیم و را و خا و از شمس شنب و سین و از زهره زا و از عطارد زمین و طلا و از قمر و بنجر که اندر کدام  
برج است و حرف مسد فاحش تر باشد بلفظ و کما بر کبر و حرف منزل نیز بکیر آن منزل که دلیل اندر ویست  
انگاه بنجر معنی نام بر وجه دلالت کند از وی قیاس که نام بیرون آید بدست و باشد نیز که حرف دلیل  
راه نمودن باشد بر ترکیب نام چنانکه دلیل بود اول باشد حرف اول از آن نام مانند حرف اول دلیل باشد  
یا مانند حرف اول برج دلیل یا مانند حرف منزل باشد و اگر دلیل در دو حرف باشد اول حرف از آن نام مانند حرف  
دوم باشد از دلیل یا از برج دلیل یا حرف میانین منزل و اگر اندر هجیم باشد اول حرف از آن نام مانند حرف  
اخرین دلیل باشد یا حرف اخرین برج یا حرف اخرین منزل و حرف دوم را از صاحب مثلثه بیج دلیل توان  
دانستن و حرف سوم از صاحب مثلثه دوم و حرف چهارم از صاحب مثلثه سیم بیج دلیل توان دانستن  
چنانکه از دلیل صفت کردیم مثلا اندر زحل باشد بود اول دلیل مشتری اول حرف سیم آمد و حرف دوم از  
نام از صاحب مثلثه عمل کریم شمس و حرف سیم از صاحب مثلثه دوم کریم مشتری و حرف چهارم از صاحب مثلثه  
سیم و آن زحل بود و همچنین ازین بر چهار باب مثلثات و منازل ایشان بقیاس و بجهت بار یک نام و حرف  
جمع کن بدست نام بیرون آید و بود که همچی نام بر معنی نام کوکب ثابت است باشد که با دلیل مقارنه بود  
و نیز قیاسی که اندر آن زمین که با سنی اغلب نامها بر جیت بر آن قیاس بیرون آید و اگر نام فارسیان  
و نام عجمی باشد و نام کوکب و بر وجه و منازل فارسی کن بر لفظ آن قوم و از وی نام بیرون آید و اگر  
نام کن باشد نام کوکب دلیل و بر وجه و منازل بلفظ ترکی کن و بهر اقلیم که باشد نام بر وجه و کوکب منزل  
بر لفظ آن قوم کن نام آن کن بیرون آید آن شاه و همچنین قیاسی که از کوکب دلیل و از طبعی و اگر  
دلیل شمس باشد اندر طالع یا اندر وسط آسمان بود نام بر معنی نام ملک و اشرف باشد و اگر دلیل قمر بود  
بر معنی نام بیگان و جاسوسان و عامر مردمان بود و اگر مریخ بود بر معنی نام سرهنگان و لشکر بان  
و ابله صوب بود و نام ابله و مخاف بود و اگر عطارد بود بر معنی نام کودکان و کثیرکان بود یا بر لقب  
خاندان بود نام بقیط و نام اهل سام و نام و اگر زحل باشد نام بر معنی بندهکان و مردمان خسیس و خندوان  
باشد و اگر دلیل مشتری باشد نام بر معنی صلحا و اولیا و نبیا باشد و اگر زهره باشد نام بر معنی اهل بیت  
بود و از نام خاندان انبیا و صالحین بود اگر جایگاهش نیک بود اندر شرف یا اندر طالع و جایگاه مقبوله  
و اگر جز این باشد نام مغنیان و زنان و مطربان و مخشایان و شاعران بود و اگر دلیل اندر

۷ اگر اندر برج اول بود حرف اول بود و در دوم حرف دوم و در سوم حرف سوم و در چهارم حرف چهارم از اول آنست

**فصلی در معرفت خصوصیت و دعوی دانستن**  
دلایل اسباب خصوصیت اگر بر ستار خصوصیت و دعوی طالع و صاحب طالع و کوکب عارض اندر طالع دلیل  
سایلی است و آن کوکب که قمر از وی منفرد است و منفرد صاحب هفت و آن کوکب که قمر وی متصل است  
و کوکب اندر هفت باشد دلیل مسئول عنه است و وسط السما و صاحبش و کوکبی که اندر وسط السما باشد دلیل  
حاکم و قاضی و اجرائت و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی که اندر ویست و صاحب برج سائل عاقبت سائل است  
و صاحب برج دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه است و هر کوکبی که اندر میان سائل و مسئول عنه است  
آن دلیل آن چیز است که خصوصیت از بهر اوست و قمر ما جو ایا، خصوصیت اگر قمر مسئول باشد موجود بود  
و نظر صورت باشد ما جو اها که میان ایشان بود هم بنیکوی خوشودی یکدیگر باشد و اگر غیر مقبول باشد  
و مخفی بود و بنظر مخالفت باشد هم تباهی و جنگ بود و برج دوم و صاحبش و کوکبی که اندر خاز دوم  
بود و فوق الارض یعنی باری کران و کواکب سائل باشند و برج ششم و صاحبش و اگر اندر ششم  
بود یا تحت الارض باری کران و کواکب سائل مسئول عنه بود از دلیل سائل و مسئول عنه هر که اسم سائل بود آغاز  
کننده خصوصیت خداوندان دلیل باشد و آن دیگر که وی آغاز کننده خصوصیت باشد بنجر که از کدام کوکب

۷ اگر اندر برج اول بود حرف اول بود و در دوم حرف دوم و در سوم حرف سوم و در چهارم حرف چهارم از اول آنست



مصرفت سبب حضورت از طبع و گوهر آن کوب و از آنجا که از طبع جانکاه و از آنکه از طبع جانکاه است  
 دلیل سائل بود و مصرف بود از زحل و زحل اندر خانه برادر آن باشد و در خانه برادر آن باشد و در خانه برادر آن باشد  
 از سبب بندگان است با برادران مگر جای اینست داشتن سبب حضورت از طبع جانکاه و از آنجا که از طبع جانکاه است  
 جهت آب و زمین و مانند او از دوازده خانه قیاس گیر مگر در دست و نیکو ای **فصل شست و یکم در معرفت آنک**  
**معرفت آنک حضورت با کسیت** اگر برسد که حضورت با کسیت نیکو بر دلیل سفلی بر یعنی بگوئی که آغاز حضورت  
 از وی می باشد اگر متصل باشد بگوئی یا کوی بوی متصل شود بترجیح با مقابل غیر قبول این حضورت با صاحب  
 آن کوب باشد و از جوهر بر سر او از جوهر جائز و اگر صاحب ثانی بود حضورت از جهت مال بود و باری کران  
 و دوم در آن حکم کن و اگر هیچ کوی بوی اتصال نکند بگر دلیل سائل و سؤل حضورت با آن کوب باشد و او قابل  
 التذیر باشد بگر صاحب کدام بر جهت از آن برج قیاس کن و حکم کن بگوهر کوکب و خانه و جایگاه و از طبع  
**فصل شست و دوم در معرفت حال حضورت** بی نیکی و بدی اگر طالع با آن برج که  
 دلیل اندر ویست برج ثابت بود یا قر اندر برج ثابت بود آن حضورت دائم و ثابت و در ادنشته است  
 بر روز کار بسته شود اگر دلیل سائل اندر برج ثابت بود در رازی و در بری از جهت سائل باشد اگر دلیل  
 سؤل غنه اندر برج ثابت بود در رازی و در بری از جهت سؤل غنه باشد و اگر اندر برج منقلب باشد  
 قر با طالع با اول حضورت زود کسیت شود و زود بر انگیزه شود چند کسیت همچنان باشد هر بار کسیت از حیده  
 شود باز بر انگیزد و اگر اندر برج دو جسدین باشد از حال بجال نکند در نا حضورت دوباره کرده شود  
 ناخار باز کرده شود و این دوم بار باشد و همچنین حکم کن از برج ثابت صفت کسیت سبب که باشد  
 برودی و در بری اگر سعدی ناظر باشد بدی و تباهی باشد و اگر اتصال از مروت باشد صلح و دوستی  
 باشد میان ایشان و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان حضورت و عداوت و کما صفت بود در  
 آن دلیل که بخشی ناظر بود یا بخشی اندر طالع سائل یا سؤل غنه بود آنکس حضورت بر باطل کند و ناحق بود  
 و بود که تباهی و مکر و بی پیش آید بی و هر دلیل که سعدی باشد یا سعدی اندر طالع یک بن بود آنکس حق  
 جوی و طالع راستی باشد و داد دهنده بود و بود که نیکوی پیش آید بی و اگر کسیت دلیل مخفی شود یا محترق  
 یا اندر هم پور و آنکس را حالش باز خورد که از حضورت باز ماند از حضورت مکر و بیماری و دگر دگر  
 و اگر سعدی اتصال کند آن مکر و بی و عم زانم کند و اگر کسیت شعاع افکند بدد بود و آن سعدی خوش نیکو  
 صاحب کدام بر جهت چیز و سعادت و مکر و بی و عم از جوهر آن کوب و آن خانه باشد اینست حاجت آنک  
 میان دو خصم بود **فصل شست و یکم در معرفت آنک کفر** اگر صاحب طالع اندر هفتم بود  
 سائل معهور و فرمان بردار و زبون سؤل غنه بود و اگر صاحب هفتم اندر طالع بود سؤل غنه فرمان  
 بردار و معهور و زبون سائل بود و اگر دلیل سائل متصل باشد بر دلیل سؤل غنه حضورت و آغاز حضورت  
 از سائل بود و اگر اتصال کننده و دلیل سؤل غنه بود آغاز کننده سؤل غنه بود و هر دلیل که اندر  
 جهت آنکس قوی تر بود باشد و هر کدام دلیل که مقبول بود یا مسعودی شیرین سخن بود و کار تر و داد  
 دهنده تر بود و سخن او بر رفته بود سخن بدر بنده باشد و هر دلیل که نام مقبول بود یا مخوف یا سا  
 بود بد زبان و بد خو و بد طبع و سخن ناسنونده بود و باطل جوی و باوه کوی باشد و سخن او  
 نادر رفته بود و هر کوی که از صاحب بود یا مستغنی تر بود یا شک او بود او قوی تر باشد و هر  
 دلیل که اندر خراع خویش بود و قوی باشد و آن نفوس و عیب و در باشد قوت او را باشد هر آن  
 دلیل که مشرق باشد یا شمالی او قوی تر باشد و هر دلیل که او را اید عدد و نور باشد و کوی قوی تر  
 باشد از آن دلیل دیگر و اگر میان دو دلیل اتصال خودت باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت  
 افتد و اگر اتصال آن مخالفت باشد میان ایشان عداوت و مخالفت و بد کما سعد و اگر اتصال  
 قران بود هم عداوت و مخالفت باشد و قوت هر آنکس را باشد که مر او را باشد و اگر ازین دو دلیل  
 یکی راجح باشد دلیل کند بر ضعف و تباهی و در رخ آنکس که دلیل اوست و اگر صاحب وسطا سائل بود  
 سائل یا بر دلیل سؤل غنه ناظر باشد از خودت سلطان باری کران کس باشد که دلیل او ناظر بود  
 و اگر بنظر عداوت نکرد بر آن کس جوهر و طبع کند و اگر هر نظری که باشد که صاحب وسطا سائل راجح  
 دلیل کند که سلطان جوهر و رخ نماید و حضورت بر کسیت شود و اگر پیش از آنک این دو دلیل

بسیار

بسیار که نظر کند و سبب اتصال کند و دلیل اتصال کند و دلیل اتصال کند و دلیل اتصال کند و دلیل اتصال کند  
 حضورت بر او باشد و اگر صاحب وسطا سائل راجح باشد که صاحب وسطا سائل راجح باشد که صاحب وسطا سائل راجح باشد  
 سلطان سبب حضورت از طبع جانکاه و از آنکه از طبع جانکاه است با برادران مگر جای اینست داشتن سبب حضورت از طبع جانکاه  
 جهت آب و زمین و مانند او از دوازده خانه قیاس گیر مگر در دست و نیکو ای **فصل شست و یکم در معرفت آنک**  
**معرفت آنک حضورت با کسیت** اگر برسد که حضورت با کسیت نیکو بر دلیل سفلی بر یعنی بگوئی که آغاز حضورت  
 از وی می باشد اگر متصل باشد بگوئی یا کوی بوی متصل شود بترجیح با مقابل غیر قبول این حضورت با صاحب  
 آن کوب باشد و از جوهر بر سر او از جوهر جائز و اگر صاحب ثانی بود حضورت از جهت مال بود و باری کران  
 و دوم در آن حکم کن و اگر هیچ کوی بوی اتصال نکند بگر دلیل سائل و سؤل حضورت با آن کوب باشد و او قابل  
 التذیر باشد بگر صاحب کدام بر جهت از آن برج قیاس کن و حکم کن بگوهر کوکب و خانه و جایگاه و از طبع  
**فصل شست و دوم در معرفت حال حضورت** بی نیکی و بدی اگر طالع با آن برج که  
 دلیل اندر ویست برج ثابت بود یا قر اندر برج ثابت بود آن حضورت دائم و ثابت و در ادنشته است  
 بر روز کار بسته شود اگر دلیل سائل اندر برج ثابت بود در رازی و در بری از جهت سائل باشد اگر دلیل  
 سؤل غنه اندر برج ثابت بود در رازی و در بری از جهت سؤل غنه باشد و اگر اندر برج منقلب باشد  
 قر با طالع با اول حضورت زود کسیت شود و زود بر انگیزه شود چند کسیت همچنان باشد هر بار کسیت از حیده  
 شود باز بر انگیزد و اگر اندر برج دو جسدین باشد از حال بجال نکند در نا حضورت دوباره کرده شود  
 ناخار باز کرده شود و این دوم بار باشد و همچنین حکم کن از برج ثابت صفت کسیت سبب که باشد  
 برودی و در بری اگر سعدی ناظر باشد بدی و تباهی باشد و اگر اتصال از مروت باشد صلح و دوستی  
 باشد میان ایشان و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان حضورت و عداوت و کما صفت بود در  
 آن دلیل که بخشی ناظر بود یا بخشی اندر طالع سائل یا سؤل غنه بود آنکس حضورت بر باطل کند و ناحق بود  
 و بود که تباهی و مکر و بی پیش آید بی و هر دلیل که سعدی باشد یا سعدی اندر طالع یک بن بود آنکس حق  
 جوی و طالع راستی باشد و داد دهنده بود و بود که نیکوی پیش آید بی و اگر کسیت دلیل مخفی شود یا محترق  
 یا اندر هم پور و آنکس را حالش باز خورد که از حضورت باز ماند از حضورت مکر و بیماری و دگر دگر  
 و اگر سعدی اتصال کند آن مکر و بی و عم زانم کند و اگر کسیت شعاع افکند بدد بود و آن سعدی خوش نیکو  
 صاحب کدام بر جهت چیز و سعادت و مکر و بی و عم از جوهر آن کوب و آن خانه باشد اینست حاجت آنک  
 میان دو خصم بود **فصل شست و یکم در معرفت آنک کفر** اگر صاحب طالع اندر هفتم بود  
 سائل معهور و فرمان بردار و زبون سؤل غنه بود و اگر صاحب هفتم اندر طالع بود سؤل غنه فرمان  
 بردار و معهور و زبون سائل بود و اگر دلیل سائل متصل باشد بر دلیل سؤل غنه حضورت و آغاز حضورت  
 از سائل بود و اگر اتصال کننده و دلیل سؤل غنه بود آغاز کننده سؤل غنه بود و هر دلیل که اندر  
 جهت آنکس قوی تر بود باشد و هر کدام دلیل که مقبول بود یا مسعودی شیرین سخن بود و کار تر و داد  
 دهنده تر بود و سخن او بر رفته بود سخن بدر بنده باشد و هر دلیل که نام مقبول بود یا مخوف یا سا  
 بود بد زبان و بد خو و بد طبع و سخن ناسنونده بود و باطل جوی و باوه کوی باشد و سخن او  
 نادر رفته بود و هر کوی که از صاحب بود یا مستغنی تر بود یا شک او بود او قوی تر باشد و هر  
 دلیل که اندر خراع خویش بود و قوی باشد و آن نفوس و عیب و در باشد قوت او را باشد هر آن  
 دلیل که مشرق باشد یا شمالی او قوی تر باشد و هر دلیل که او را اید عدد و نور باشد و کوی قوی تر  
 باشد از آن دلیل دیگر و اگر میان دو دلیل اتصال خودت باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت  
 افتد و اگر اتصال آن مخالفت باشد میان ایشان عداوت و مخالفت و بد کما سعد و اگر اتصال  
 قران بود هم عداوت و مخالفت باشد و قوت هر آنکس را باشد که مر او را باشد و اگر ازین دو دلیل  
 یکی راجح باشد دلیل کند بر ضعف و تباهی و در رخ آنکس که دلیل اوست و اگر صاحب وسطا سائل بود  
 سائل یا بر دلیل سؤل غنه ناظر باشد از خودت سلطان باری کران کس باشد که دلیل او ناظر بود  
 و اگر بنظر عداوت نکرد بر آن کس جوهر و طبع کند و اگر هر نظری که باشد که صاحب وسطا سائل راجح  
 دلیل کند که سلطان جوهر و رخ نماید و حضورت بر کسیت شود و اگر پیش از آنک این دو دلیل

بسیار



بفتم بود یا سوی خداوند هفت کرد یا اندر هفت بود یا ل سایل بنزد رسول غنه بود و اگر خداوند هفت  
طلال بود یا مجد او نذ طلالت نکر دیا اندر دوم بود مال حقه منقول غنه بدست سایل باشد که خداوند  
دوم بخداوند هفتم متصل شود بموت سؤل غنه و سایل آنچه در دست دارد بر خداوند هفتم  
کنند و یاری کران هر دو بصیاح اندر باشند و اگر منظر غنی لغت بود بخلاف این باشد که گفتند  
اندر بین باب تبریع و مقابله باید نکرستین که تبریع و مقابله بشر و بلا و عدل و حقیقت  
دلیل کند و همچنین ستارگان قران کنده هر کجا قران کنده از سبب و کوه آن بر هر خصوصیت خیزد و عمر  
هر که باشد دست گاه او را باشد و اگر طلالت بوج ثابت بود اندر کار دعوی محکم باشد و اگر بوج  
دو جسدین باشد هر دو اندر مکر و حلت باشند و اگر بوج منقلب بود دعوی بر سر بیرونند و هر ستاره  
اندر سرف بود یا اندر و تد ظفر ویرا باشد و باد نکر بطارد هر دلیل که بیوسته باشد احوال و خط  
و جهت بدست آنکس باشد که بدان دلیل منسوبست و اگر خداوند نازد هم بخداوند طلالت متصل باشد  
بموت آنچه بر در سلطان باشد یاری که سایل باشد و اگر بخداوند هفتم هفتم باشد یاری  
کران سؤل غنه باشند و سلطان را از دهم نیز و از صاحب وسط التا اگر از نظر دیلان سابق  
بود از ارباب مملکات وسط التا حکم کن و اگر از غیر دلیل باشد از حد وسط التا کر و خداوند و چه  
وسط التا دلیل حاجت و برده دار باشد و اگر دلیل حاکم زحل باشد این حاکم رتبه حواره و مکار بود حکم  
در کیست شود و اگر کیست شود بهتر و ناخوشی هر دو خصم باشد و اگر حاکم مشتری شود بود حاکم عادل و داد  
کر باشد و نیک نام اگر بار اس باشد جلالت او را اندازد بود که پس عالی بخت بود و اگر با دین بود خانی  
و ستارگاره و بی بخت دینی دانش باشد و اگر مشتری باشد عادل و راست کار بود و خداوند هفت باشد و اگر  
زهره با سه راست کار باشد و رشوت ستاننده و اسان فصل کنده بود و هر دو خصم از وی خشنود  
شوند و اگر دلیل حاکم عطار بود حلیت کرد و در اندیش و دور و وید و عالم باشد و اگر راه بود دلیل  
حاکم بی قرار و کردنده بود و خصمان او را نیک جای سواد یافتن و مخلون باشد **فصل ششم**  
**ششم در معرفت آنک میان خصمان صلح افتد یا نی** اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مشرقی باشد  
یا صاحب چهارم باشند دلیل کند که میان ایشان صلح باشد و اگر هر دو اندر جهت الشعاع بودند اندر  
خانه چهارم دلیل کند بر درازی خصوصیت که میان ایشان بیست و نه گشته نشود و اگر میان دو دلیل  
اتصال مودت بود و قبول بود میان ایشان صلح بود و اگر کوئی نوز در میان دو دلیل نقل کند  
یا جمع کند یا بر کند میان ایشان صلح از قبل متوجهی باشد و نکر که آن کوئی خداوند کند که ام  
تبرجت از طبع و کوه بران کوکب و آن بروج و آن خانه کسی در میان آید و صلح افتد میان ایشان  
ناقل جامع از دلیل سایل منصرف نشود بدلیل سؤل غنه متصل شود سایل صلح جوینده بود و آن  
متوسط از رای و تدبیر سایل ساخته بود و اگر از دلیل سؤل غنه منصرف نشود بدلیل سایل متصل  
شود و اگر صلح ادرازی و تدبیر سؤل غنه بود و اگر هر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان از جهت  
یکدیگر باشند و آنک کسی در میان ایشان در آید و اگر صاحب وسط التا یا ایشان نظر کند پیش  
از آنک اتصال قران کنند صلح میان ایشان جهت سلطان بود بر همان قیاس دیگر خانه را حکم  
کن **فصل هفتم در معرفت عاقبت خصوصیت که**  
چگونه باشد از صاحب رابع یا بروج یا کوئی اندر بروج رابع یا صاحب بروج قدر  
یا صاحب بروج صاحب طلالت هر کدام را استنادت بیشتر باشد اندر عاقبت خود بود یا مقبول  
دلیل کند بر نیکی عاقبت سایل و اگر اندر سرف بود یا صاحب طلالت اندر مکان مرتفع و جاه  
و منزلت زیارت شود و اگر باطل یا اندر هبوط بود یا در و بال یا مقوس یا راجع خواری و ذل  
پیش آید و از جاه و منزلت و وفات و عاقبت مذموم بود و اگر این که یاد کردم صاحب وسط  
التا بود مسعود و مقبول یا اندر سرف یا اندر و تد یا صاعد یا از عاقبت سؤل غنه نمود بود  
و قدر و جاه و منزلت زیارت شود و اگر هابط بود یا اندر هبوط و ناقص و یا در و بال یا مقوس  
یا راجع یا محقر ذل و خواری و مشقت و بدنامی بود بر سؤل غنه را و از جاه و منزلت بیفصل  
و هر دلیلی که از سایل و سؤل غنه باشد که وی راجع بود آنکس بان دلیل منسوبت بگریند ناخلی

کنند اندر

بفتم بود یا سوی خداوند هفت کرد یا اندر هفت بود یا ل سایل بنزد رسول غنه بود و اگر خداوند هفت  
طلال بود یا مجد او نذ طلالت نکر دیا اندر دوم بود مال حقه منقول غنه بدست سایل باشد که خداوند  
دوم بخداوند هفتم متصل شود بموت سؤل غنه و سایل آنچه در دست دارد بر خداوند هفتم  
کنند و یاری کران هر دو بصیاح اندر باشند و اگر منظر غنی لغت بود بخلاف این باشد که گفتند  
اندر بین باب تبریع و مقابله باید نکرستین که تبریع و مقابله بشر و بلا و عدل و حقیقت  
دلیل کند و همچنین ستارگان قران کنده هر کجا قران کنده از سبب و کوه آن بر هر خصوصیت خیزد و عمر  
هر که باشد دست گاه او را باشد و اگر طلالت بوج ثابت بود اندر کار دعوی محکم باشد و اگر بوج  
دو جسدین باشد هر دو اندر مکر و حلت باشند و اگر بوج منقلب بود دعوی بر سر بیرونند و هر ستاره  
اندر سرف بود یا اندر و تد ظفر ویرا باشد و باد نکر بطارد هر دلیل که بیوسته باشد احوال و خط  
و جهت بدست آنکس باشد که بدان دلیل منسوبست و اگر خداوند نازد هم بخداوند طلالت متصل باشد  
بموت آنچه بر در سلطان باشد یاری که سایل باشد و اگر بخداوند هفتم هفتم باشد یاری  
کران سؤل غنه باشند و سلطان را از دهم نیز و از صاحب وسط التا اگر از نظر دیلان سابق  
بود از ارباب مملکات وسط التا حکم کن و اگر از غیر دلیل باشد از حد وسط التا کر و خداوند و چه  
وسط التا دلیل حاجت و برده دار باشد و اگر دلیل حاکم زحل باشد این حاکم رتبه حواره و مکار بود حکم  
در کیست شود و اگر کیست شود بهتر و ناخوشی هر دو خصم باشد و اگر حاکم مشتری شود بود حاکم عادل و داد  
کر باشد و نیک نام اگر بار اس باشد جلالت او را اندازد بود که پس عالی بخت بود و اگر با دین بود خانی  
و ستارگاره و بی بخت دینی دانش باشد و اگر مشتری باشد عادل و راست کار بود و خداوند هفت باشد و اگر  
زهره با سه راست کار باشد و رشوت ستاننده و اسان فصل کنده بود و هر دو خصم از وی خشنود  
شوند و اگر دلیل حاکم عطار بود حلیت کرد و در اندیش و دور و وید و عالم باشد و اگر راه بود دلیل  
حاکم بی قرار و کردنده بود و خصمان او را نیک جای سواد یافتن و مخلون باشد **فصل ششم**  
**ششم در معرفت آنک میان خصمان صلح افتد یا نی** اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو مشرقی باشد  
یا صاحب چهارم باشند دلیل کند که میان ایشان صلح باشد و اگر هر دو اندر جهت الشعاع بودند اندر  
خانه چهارم دلیل کند بر درازی خصوصیت که میان ایشان بیست و نه گشته نشود و اگر میان دو دلیل  
اتصال مودت بود و قبول بود میان ایشان صلح بود و اگر کوئی نوز در میان دو دلیل نقل کند  
یا جمع کند یا بر کند میان ایشان صلح از قبل متوجهی باشد و نکر که آن کوئی خداوند کند که ام  
تبرجت از طبع و کوه بران کوکب و آن بروج و آن خانه کسی در میان آید و صلح افتد میان ایشان  
ناقل جامع از دلیل سایل منصرف نشود بدلیل سؤل غنه متصل شود سایل صلح جوینده بود و آن  
متوسط از رای و تدبیر سایل ساخته بود و اگر از دلیل سؤل غنه منصرف نشود بدلیل سایل متصل  
شود و اگر صلح ادرازی و تدبیر سؤل غنه بود و اگر هر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان از جهت  
یکدیگر باشند و آنک کسی در میان ایشان در آید و اگر صاحب وسط التا یا ایشان نظر کند پیش  
از آنک اتصال قران کنند صلح میان ایشان جهت سلطان بود بر همان قیاس دیگر خانه را حکم  
کن **فصل هفتم در معرفت عاقبت خصوصیت که**  
چگونه باشد از صاحب رابع یا بروج یا کوئی اندر بروج رابع یا صاحب بروج قدر  
یا صاحب بروج صاحب طلالت هر کدام را استنادت بیشتر باشد اندر عاقبت خود بود یا مقبول  
دلیل کند بر نیکی عاقبت سایل و اگر اندر سرف بود یا صاحب طلالت اندر مکان مرتفع و جاه  
و منزلت زیارت شود و اگر باطل یا اندر هبوط بود یا در و بال یا مقوس یا راجع خواری و ذل  
پیش آید و از جاه و منزلت و وفات و عاقبت مذموم بود و اگر این که یاد کردم صاحب وسط  
التا بود مسعود و مقبول یا اندر سرف یا اندر و تد یا صاعد یا از عاقبت سؤل غنه نمود بود  
و قدر و جاه و منزلت زیارت شود و اگر هابط بود یا اندر هبوط و ناقص و یا در و بال یا مقوس  
یا راجع یا محقر ذل و خواری و مشقت و بدنامی بود بر سؤل غنه را و از جاه و منزلت بیفصل  
و هر دلیلی که از سایل و سؤل غنه باشد که وی راجع بود آنکس بان دلیل منسوبت بگریند ناخلی

دو

**فصل هشتم**

در معرفت بسیاری و اندکی سیاه و صفت آن بگر از درجه و مدار  
عطار در بگر میان ایشان از حد بروج جفتت سیاه بسیار باشد و اگر طاق باشد سیاه اندک  
بود و هر عدد لشکر را چون از سایل حوائی که بدانی بدلیل سایل بگر و بگر دوم که اولیست بر  
سایه ما اندر کلام بروج بود و اندر آن بروج از حد سال صغری چند دلیل کند و از کوکب زیارت کننده



و نقصان کننده همتانک اندر با صحتی یا در کم همتان صفت کن این نگاه باشد که کسی سوال کند یا سیاه  
سالاری باطلی اما اگر سیاهی بیرون آید و خواهی که بدانی که چند دست بدلیل طلوع مکرر و از قوی  
قیاس کن و اگر از سیاه خضم برسد و دشمن برسد از صاحب همت مکرر و اگر سیاهی که بدیده باشد  
اندر ایشان ملک شود از آن برسد از همت و از دلیل همت حواس کن عدد در آن و بنگر اندر همت کار  
زار طلوع دلیل افاز کننده حربت یا سایل اگر صاحب طلوع علوی تر از صاحب همت بود دلیل افاز  
کننده است و دلیل است بر آنک این حربت است یا باطل و در هر از طلوع دلالت بر آنک  
کارزار بود مانای منفعت بود یا مضرت و سبب و غرض طلوع دلالت بر صلاح و انواع آلات  
صلاح و آنچه خوب حاجت باشد و چهارم از طلوع جایگاه کارزار و حربت که حاجت یا کوه یا  
بر لب آب یا حوض یا لب دریا یا وادی یا اندر درخت را را اندر میان و چهارم از طلوع دلالت  
بر بساط سیاه و کوچ و شجاعت ایشان و عجز ایشان و ششم از طلوع دلالت بر برده و ستور  
ایشان از خواب و اسران و استران و هفتم از دلالت بر دشمن و ساز حرب و همچنین و مکرر حمله  
ایشان و هشتم از دلالت بر جرات و بیعت و شکست و غارت و سوختن و نهم از دلالت بر جلا  
و مانند این و غیرها و دهم و اکامی از کاروی و از جلیها ایشان و دهم از دلالت بر سیاه سالاری  
و خداوندان علم و سرهنگان و یازدهم از دلالت بر تقیبه و حال صفت کردن و مصافقان و حال  
اندر آمدن بطلوب و بیرون آمدن و دوازدهم از دلالت بر ستم و بیعت بر آن ستم که حصار کرده شود  
و کشتن و گرمی این صفت سوال سایل است اگر هم برین صفت از احوال دشمن سوال کند همت طلوع  
دشمن بود و از وی نیز همچنان شرح کن که از طلوع همت بنگر بدین مواضع و چنانچه در آن این بر چهارم  
سعدی باشد یا خداوندان برج سعید بود و قوت و سعادت باشد بر آن جنس و هر یک از جنس یعنی  
یا صاحب برج نخوس بود تباہی و ضعیف بر آن جنس بود و هر کدام دلیل از هر دو در صاحب بود  
و سبکی آنچه بود و هر یک از صاحب بود و ناقص السبب یعنی بود و ضعیف و بیعت آنچه بود و هر کدام دلیل  
راجع بود بیعت و بیعتی آنچه بود و هر کدام مستقیم بود و بیعت و بیعت صاحب بود و همچنین صاحب  
کن از نظر کوکب سعید و نخوس از نظر عدوت و عدوت بدان موضع و از جایگاه او آنچه واجب کند که  
امادوری و زدیگی دشمن بدان توان دانستی که دلیل دشمن نجاست و از دلیل طلوع و اگر  
دلیل صاحب طلوع چند دورست از برج یا سایل یا نکت نکات حکم کن بدوری و زدیگی همانک اندر باب  
که بحثه صفت کردم و نمودم فصل هفتم در معرفت آنک خوب از حسب حاجت بنگر شرح  
اگر از سعدان مصرف بود سایل طلب کننده حجت باشد و اگر از نخوس مصرف بود سایل باطل طلبید اگر حجت  
بسعید متصل باشد دشمن حجت طلب کند و بر حجت بود و اگر متصل حجت بود باطل طلب کند و بر ناحق بود  
اگر حجت اندر طلوع بود این حجت از نعمت و از جهت نام را باشد و اگر در دوم بود حجت از جهت مال  
را باشد و منفعت را و اگر در سوم باشد حجت از جهت دیانت را بود و عبادت را و از جهت از تباہی  
و اگر در چهارم بود این حجت از قبل زمین و ولایت و شهر بود و اگر در پنجم باشد این حجت از جهت خراج  
و غل و مال شهر باشد و ولایت و اگر در ششم بود حجت از جهت کارهای حقیر و درون باشد یا از جهت  
بندگان و ستور و برده بود و اگر در هفتم بود حجت از جهت عدوت قدیمی باشد و مال طلب کنند  
و اگر در هشتم باشد حجت از جهت کارهای باطل خوبی بود یا از جهت مال و اگر در نهم باشد حجت  
از جهت دین و دیانت بود و اگر در دهم بود حجت از جهت سعادت و طلب سلطه باشد  
و اگر در یازدهم بود حجت از جهت چینه و وزیران و دوستان بود و اگر اندر دوازدهم بود از  
جهت عدوت قدیمی بود و کارزار نبود و کتب بسط و طاعت کنند بر آن کس را با ایشان در روند و بنگر  
اندر آن مواضع که باشد اگر سعید بود یا مقبول یا بطل سعید یا صاحب برج بوی متصل بود از نظر  
مروت و انصاف قول آن مراد بر آید و مقصود حاصل شود پس از آنک دلالت طلوع یافتن باشد و اگر  
سخن و غیر مقبول باشد یا بطل حجت صاحب برجش از وی ساقط بود از نظر دلیل که بر آنک آن است  
بر نیاید و زبان رسدش فصل هفتم در معرفت حال یاری  
کن آن سایل و مسؤل حکم بنگر دلیل یا بر سر آن سایل و آن خداوند دوم است و آن کوکب

و کوکب طلوع و کسب سایل در صاحب طلوع و بصاحب دوم متصل باشد از نظر مقبول و آیا اندر  
دوم بود مقبول این که دلیل سایل بود و منفعت و کوکب که اندر همت بود و صاحب همت  
و آن کوکب در حجت بود و هر کوکبی که صاحب همت بود و بصاحب همت و منفعت متصل بود  
از نظر همت و اتصال قول دلیل سیاه دشمن بود و هر یکی را بنگر است و چگونه است و صورت  
وی حجت تا معلوم شود هر کدام دلیل که مشرق باشد و قوی بود در حجت خویش بود دلیل کند بر حجت  
و کوکب و قوت آنکس و آن طایفه که بدلیل منسوبند و هر دلیل که مغرب و ساقط بود یا باطل یا اندر برج غریب  
بود یا اندر رهبط دلیل کند بر ضعیف و تباہی حال آنکس که بدان دلیل منسوب بود اگر دلیل اعوان سایل  
بدلیل طلوع ناظر باشد و اگر نظر مروت بود دلیل کند بر نصیحت کردن اعوان بر سایل و اگر نظر بیعت  
و مقابله باشد مخالف او باشند و منازعت بید انگیز و همچنین کن دشمن را و اگر دلیل اعوان ساقط  
باشند از طلوع یا از صاحبش اعوان ناصح باشند و دشمنان اندیشند خاصه کسی در دو از دهم یکم  
باشد و همچنین که نکند بدلیل اعوان سایل و مسؤل تا معلوم شود اگر دلیل سایل و دلیل مسؤل عنده  
با یکدیگر بنظر عدوت باشند میان ایشان حجت باشد چون سعد در دوم بود دلیل کند بر سعادت  
اعوان سایل و سعد در هشتم دلیل کند بر سعادت مسؤل عنده و همچنین سعادت صاحب همت یا دوم  
دلیل کند بر سعادت اعوان سایل یا مسؤل عنده سهم که استعلا که با هر دلیل که باشد قوت و شجاعت  
مران کس را بود که بدان دلیل منسوب و هر کدام برج که کثیر الا اولاد یا کثیر الصوره یا منقلب بود و سعد  
در وی بود یا در حجتین باشد دلیل کند بر بسیاری و ظلمه ان طایفه و هر دلیل که راجع بود از دلیل دروغ  
کوی یا قاضی شود و همچنین اگر حجت صاحب دوم بود یا در دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل  
و معصیت و جدائی کردن سایل با ایشان و اگر ذنب و عطار در اندر دوم باشد یا اندر پنجم رموده و تخلیط  
و دور قوی و مضرت بید آید در اعوان سایل یا مسؤل عنده از جهت در مان دون و زوایا **الر صاحب**  
**طلوع صاحب دوم** مشرق باشند در جایگاه نیکو و یا خداوند چهارم باشند دلیل کند بر ظم یافتن سایل  
و اگر این چنین که گفته صاحب همت را باشد طلوع مسؤل عنده را باشد و اگر قمر با ذنب بود و عطار در دوم  
دلیل کند بر زیادت کشتن و خون ریختن و تباہی بسیار و همچنین باشد در هفتم مسؤل عنده را و اگر  
هر دو دلیل مشرقی باشند یا مسعود و مقبول باشند از بنگر یا از صاحب را بنگر یا از صاحب همت و حجت خون  
ریزنده و ناظر عن ارنده یا عطار تخلیط انگیزه در میان ایشان نبود صلح باشد و آشتی و اگر  
با تبار حرب شمش یا ذنب بود یا بار اس از هر دو قوت کس بسیار باشد و خون ریختن بزرگ بود  
اگر صاحب طلوع یا ذنب باشد یا صاحب همت از هر دو قوت کس غاندا الا اندکی همه کشته شوند خاصه  
کم در برج منقلب بود بوضع بیعت و عدوت دلیل که در پس و در جسدین بود  
صاحب ان برج حرب کننده بود و برج ثابت بیش رونده بود و تباہی در کار حرب ان باشد که  
دلیل در رهبط بود یا در و بال خویش باشد و صاحب برج بوی ناظر بود سخت نیک باشد بر آن دلیل که صاحب  
شرف بود یا در خانه خویش و صاحب برج بوی ناظر بود سخت نیک باشد بر آن دلیل که صاحب  
برج خویش ناظر نباشد صاحب آن دلیل که او دشمن ناصح باشد بر آن دلیل که مشرقی باشد یا با ساقط  
و سبک کار باشد و بر آن دلیل که مغرب بود کاهل و روز کار سنگنده بود بر آن دلیل که صاحب  
مزاج از وی ساقط باشد صاحب آن دلیل را یاری کران کتر باشد بر آن دلیل که صاحب مزاج  
بوی ناظر بود صاحب آن دلیل را یاری کران بسیار باشند از طقات آن دلیل و آن برج که ناظر بود  
و دیگر حجت یا بار اس حجت و قوت و استوار و تسار بود و خون ریختن شود معجز اندر اجزای  
بود اندر حربه و قوتها باشد و عذر حجت بمقابل آفتاب نصب افتد و برج حبت و بند و فل و  
کس بود اما بدانک کوکب علوی حربت را قوی تر از سفلی باشند مگر بغایت سعادت اندر بود و با کوکب  
علوی بغایت نخوس بود و کوکب مستعلی و صاحب فلک او قوی تر باشد از جمله کوکب تا بدانی  
**فصل هفتم در معرفت حال یاری**  
اگر کوکب مصرف عنده المریخ در برج منقلب دلیل کند بر رودی بر کشتن سایل از مکر و با بی داری  
نباشد شمش و اگر در برج مجرده بود دلیل کند بر نصیر حال بحال و اگر برج ثابت بود دلیل کند بر ثبات

کتاب



خوب و سختی کار و همچنین حکم کن از رسول عده از صاحب هفتاد و یک کوکب متصل بودی هر چه در کتب مذکور  
 طالع برج منقلب باشد خانه زوجه مردان اسباب را افکار کثیفه بغایت جلوه قوی باشد و بسبب کثرت  
 وسنگ دست و یک جنس باشند از حال مجال و از کار یکبارگی که در دنیا از خود خشن باشند و دل  
 رای باشند یعنی از وی بعضی کار که باشند و بعضی کار و برج ثابت و با دیداری خوب باشد اینست  
 دلیل ثبات و انقطاع خدمت **فصل هفتم در اثبات دشمن از کدام جنس است** و اگر  
 دلیل منقول عنه در خانه خود باشد دشمن از اصل بیت ملک باشد و آن کار که کند از هر ملک کند و اگر در  
 شرف باشد ملک بود و اگر در خلعت بود از اولاد ملوک باشد یا از اولاد اشراف و کسی که نزد ملک  
 خاص و سخن روا باشد و اگر در حد بود از اولاد اشراف بود از خلعت فروز و اگر در وجه بود از حاجان  
 بود یا برده دار یا از فرزندان ایشان و مانند آن و همچنین جواب کن از دلیل سائل اگر کوهی از بیگانه  
 غریب صاحب طالع متصل شود و مقبول بود در سائل را مدد اندازد سیاه و دیگر همچنین حکم کن از صاحب هفتاد  
 نزدیک را از حد لشکر دیگر و نیز دلیل که در و از دهم و در ششم باشد صاحب آن دلیل که در و در  
 که مستحق باشد صاحب آن دلیل جواز باشد و اگر مغربی باشد دلیل که در سری و در اثنان آنک  
 چند ساله است اندر احکام بیرون آوردن سال سائل یا در دم بقای **فصل هشتم در اثبات دشمن**  
**در آنک صلح اخذ میان ایشان یا بی بگریه دلیل سائل و رسول اگر اتصال بود میان ایشان از دوستی**  
 و هر دو بجایگاه نیکو باشد و از یکدیگر مقبول بودند صاحب چهارم سعید بود و ظاهر بود با ایشان از دوستی  
 دلیل که در صلح و آغاز از کوکب در آن بود اگر اتصال از فریب و مقابله بود و مقبول از یکدیگر و سائل  
 صلح باشد پس در مناظره و کارزار و خوب و تباها تر مقابله باشد و اگر خداوند طالع در صلح بود با صاحب  
 طالع هفتاد اندر یکت برج باشد دلیل که در آنک طالب در شهر و زمین مطلوب اندر اندر استوار از آنک  
 باشد که صاحب طالع مشرف باشد و در برج و شرف خوش بود صاحب هفتاد اتصال تریب و مقابله و خوب  
 بود یکی را صاحب باشد ازین دو دلیل و آن را صلح قابل باشد یا بر وضع باشد که قبول نمودن و آن جای او را  
 همی بود با و با لیاقت به هفتاد وی باشد یا شش یا دهم یا دوازدهم پس هم اینه بر بار خوشی هر که کند  
 و فصل وی همچنین باشد بر آن طبقه که وی در آن خانه باشد یا در دوم باشد یا در سوم باشد و اگر  
 استانی و از در هفتاد باشد این کند و باز یکدیگر و اگر در دوازدهم باشد یا در ششم باشد این کند  
 و باز جیس کند من و شدت و محنت بیند اگر سعید کرد و تباها در آن جایگاه او از تباها بود  
 و هر دو دلیل بوی متصل باشد دلیل که در صلح و افکار صلح از کوکب در آن بود و سوس متصل شود از  
 نظر دوستی اگر کوهی سعید نوزد کند یکدیگر و هم یکدیگر متصل باشد مردی در میان ایشان در آید  
 و صلح افکند در میان ایشان بلکه که جوهر کوکب را از نور جیت و طبع برج و وی از آن جنس است اندر  
 اید و صلح کند میان ایشان و همچنین حکم کن از کوکب صلح النور و از کوکب نازل النور در دو دلیل در صلح  
 عرب باشد اندر وسط است و هر دو بقوت را از باشد صلح کند اگر یکی ازین دو دلیل را صلح باشد  
 خوب تمام شود و اگر مقبول بود بجای ماند و عذر نکر صلح کند یکی ازین با عطار و از طالع  
 بقیان هر که ای برسد صلح ایجا بود بیکدیگر هم و صاحب اگر در چیز طالع افکند آثار صلح از سائل بیکدیگر  
 و اگر در بر وجه رسول عنه اقتدا از صلح از رسول عنه بود اگر سعید باشد صلح باشد یا در خانه صلح یا در هر  
 خانه صلح دلیل که در انقطاع خوب و صلح بودن میان ایشان و اگر در خانه صلح بود و آن صلح در صلح بود  
 مقیم پس دلیل که در سخن و در سواری خوب و عداوت بیکدیگر صلح را از صلح اگر در شرف خوش باشد بیکدیگر  
 شمس خوب و جنت بخت بزرگ بود اگر با این همه در وسط السبا بود بخت تر شود آن کارزار و بزرگی  
 ما جانی شود که مشرق و مغرب آگاه شوند که در طالع بود برین صفت که مقیم کارزار بهتر از اول بود و در خارج  
 که از طالع و اندر چهارم کارزار یا مناظره بود و کشتن بسیار بود اگر صلح در صلح ثابت بود و اندر دو تن بود  
 قنای که بود و اگر در صلح محده بود حال خیرت بود با قوی بسیار و اگر در صلح منقلب بود کارزار بخت بود  
 و میان ایشان با سوس بود اگر صلح اندر زراع خوش باشد کارزار حاز بود که از شرف و جانش صلح محل  
 و در حد و جبهه بزرگی بود از خانه و منگنه اندر همی بزرگی شود باندک قان روز کار کشته شود و بیکدیگر بقوت  
 و ضعف صلح بر آن قدر حکم کن و اگر صلح مقیم یا بیکدیگر مقارن یا متصل بود که آن کوکب مقیم باشد این خوب

طلب صلح

خوب و سختی کار و همچنین حکم کن از رسول عده از صاحب هفتاد و یک کوکب متصل بودی هر چه در کتب مذکور  
 طالع برج منقلب باشد خانه زوجه مردان اسباب را افکار کثیفه بغایت جلوه قوی باشد و بسبب کثرت  
 وسنگ دست و یک جنس باشند از حال مجال و از کار یکبارگی که در دنیا از خود خشن باشند و دل  
 رای باشند یعنی از وی بعضی کار که باشند و بعضی کار و برج ثابت و با دیداری خوب باشد اینست  
 دلیل ثبات و انقطاع خدمت **فصل هفتم در اثبات دشمن از کدام جنس است** و اگر  
 دلیل منقول عنه در خانه خود باشد دشمن از اصل بیت ملک باشد و آن کار که کند از هر ملک کند و اگر در  
 شرف باشد ملک بود و اگر در خلعت بود از اولاد ملوک باشد یا از اولاد اشراف و کسی که نزد ملک  
 خاص و سخن روا باشد و اگر در حد بود از اولاد اشراف بود از خلعت فروز و اگر در وجه بود از حاجان  
 بود یا برده دار یا از فرزندان ایشان و مانند آن و همچنین جواب کن از دلیل سائل اگر کوهی از بیگانه  
 غریب صاحب طالع متصل شود و مقبول بود در سائل را مدد اندازد سیاه و دیگر همچنین حکم کن از صاحب هفتاد  
 نزدیک را از حد لشکر دیگر و نیز دلیل که در و از دهم و در ششم باشد صاحب آن دلیل که در و در  
 که مستحق باشد صاحب آن دلیل جواز باشد و اگر مغربی باشد دلیل که در سری و در اثنان آنک  
 چند ساله است اندر احکام بیرون آوردن سال سائل یا در دم بقای **فصل هشتم در اثبات دشمن**  
**در آنک صلح اخذ میان ایشان یا بی بگریه دلیل سائل و رسول اگر اتصال بود میان ایشان از دوستی**  
 و هر دو بجایگاه نیکو باشد و از یکدیگر مقبول بودند صاحب چهارم سعید بود و ظاهر بود با ایشان از دوستی  
 دلیل که در صلح و آغاز از کوکب در آن بود اگر اتصال از فریب و مقابله بود و مقبول از یکدیگر و سائل  
 صلح باشد پس در مناظره و کارزار و خوب و تباها تر مقابله باشد و اگر خداوند طالع در صلح بود با صاحب  
 طالع هفتاد اندر یکت برج باشد دلیل که در آنک طالب در شهر و زمین مطلوب اندر اندر استوار از آنک  
 باشد که صاحب طالع مشرف باشد و در برج و شرف خوش بود صاحب هفتاد اتصال تریب و مقابله و خوب  
 بود یکی را صاحب باشد ازین دو دلیل و آن را صلح قابل باشد یا بر وضع باشد که قبول نمودن و آن جای او را  
 همی بود با و با لیاقت به هفتاد وی باشد یا شش یا دهم یا دوازدهم پس هم اینه بر بار خوشی هر که کند  
 و فصل وی همچنین باشد بر آن طبقه که وی در آن خانه باشد یا در دوم باشد یا در سوم باشد و اگر  
 استانی و از در هفتاد باشد این کند و باز یکدیگر و اگر در دوازدهم باشد یا در ششم باشد این کند  
 و باز جیس کند من و شدت و محنت بیند اگر سعید کرد و تباها در آن جایگاه او از تباها بود  
 و هر دو دلیل بوی متصل باشد دلیل که در صلح و افکار صلح از کوکب در آن بود و سوس متصل شود از  
 نظر دوستی اگر کوهی سعید نوزد کند یکدیگر و هم یکدیگر متصل باشد مردی در میان ایشان در آید  
 و صلح افکند در میان ایشان بلکه که جوهر کوکب را از نور جیت و طبع برج و وی از آن جنس است اندر  
 اید و صلح کند میان ایشان و همچنین حکم کن از کوکب صلح النور و از کوکب نازل النور در دو دلیل در صلح  
 عرب باشد اندر وسط است و هر دو بقوت را از باشد صلح کند اگر یکی ازین دو دلیل را صلح باشد  
 خوب تمام شود و اگر مقبول بود بجای ماند و عذر نکر صلح کند یکی ازین با عطار و از طالع  
 بقیان هر که ای برسد صلح ایجا بود بیکدیگر هم و صاحب اگر در چیز طالع افکند آثار صلح از سائل بیکدیگر  
 و اگر در بر وجه رسول عنه اقتدا از صلح از رسول عنه بود اگر سعید باشد صلح باشد یا در خانه صلح یا در هر  
 خانه صلح دلیل که در انقطاع خوب و صلح بودن میان ایشان و اگر در خانه صلح بود و آن صلح در صلح بود  
 مقیم پس دلیل که در سخن و در سواری خوب و عداوت بیکدیگر صلح را از صلح اگر در شرف خوش باشد بیکدیگر  
 شمس خوب و جنت بخت بزرگ بود اگر با این همه در وسط السبا بود بخت تر شود آن کارزار و بزرگی  
 ما جانی شود که مشرق و مغرب آگاه شوند که در طالع بود برین صفت که مقیم کارزار بهتر از اول بود و در خارج  
 که از طالع و اندر چهارم کارزار یا مناظره بود و کشتن بسیار بود اگر صلح در صلح ثابت بود و اندر دو تن بود  
 قنای که بود و اگر در صلح محده بود حال خیرت بود با قوی بسیار و اگر در صلح منقلب بود کارزار بخت بود  
 و میان ایشان با سوس بود اگر صلح اندر زراع خوش باشد کارزار حاز بود که از شرف و جانش صلح محل  
 و در حد و جبهه بزرگی بود از خانه و منگنه اندر همی بزرگی شود باندک قان روز کار کشته شود و بیکدیگر بقوت  
 و ضعف صلح بر آن قدر حکم کن و اگر صلح مقیم یا بیکدیگر مقارن یا متصل بود که آن کوکب مقیم باشد این خوب

مطلب صلح

جنگ







هم بدان نواحی قرار کند و بنگر که این سخن گفته که کدام کویست اینده در پیش آن قوم بد آن ضلعت بود و اگر کسی  
 که گفتیم اندر طالع حملی دارد یا مقبول بود یا صاحب طالع یا سواد بود هیچ کس نتواند در آن سخن کند و دلیل آن اینست که  
 صاحب طالع مایه بوی نظردارد از نمودن اهل آن شهر بدان الله سائر الله صفت کند و اگر در لیل مال بوی  
 یا محرق مال غارت کند و اگر صاحب طالع بتبرج مرغ مویس بود غارت و سوزن و کشتن آفت زار نماید و در لیل  
 بود اسیر کردن و غارت بود و ویران کردن و لاوت و اگر مرغ یا ذب بود یا مرغ یا صاحب طالع و اینها همه  
 شخصی بیکدیگر ناظر باشند و ذنب یا کس از ایشان بود یا نام سدا این دلیل کند بر بسیار خون ریختن و جود غارت  
 و اگر احتراق بود بوسختن و تباہی بود و ویرانی بنگر عین طالع و عیسو طالع یا عیسو طالع و عیسو وی از سواد  
 که باشد و اگر سعد بود و بدی و شری و ناظر بود بطلال یا صاحب طالع اهل آن شهر ماری کران بدید اند و دلیل کند  
 بر طغیان فتن بر دشمن از طبع و کویران خانه و برج و سعادت و روست آن سوزن شمس بود و اندر حمل بود یا اثر  
 حظوظ خویش آن باری کران ملوک باشند یا از روستا و اگر قریب بود از خانه در میان بود یا از صد و در وقت بخت  
 شتری بود از روستا و اشراف و از فقها و ائمه بود **اما سنگ جال آن شهری را از طالع و از قریب و حال ملک آن**  
 شهر را از صاحب طالع و از صاحب برج قریب و مال آن شهر از دوم نگر و آباد اینها و صنعتها و باغبانها و کشت مینهارا  
 از چهارم نگر و فلکها را و دلههارا از صنعت از پنجم نگر و حال سواد بود که را از ششم نگر و حال در بها از هفتم نگر  
 با و از دوازدهم نگر یا کسی سی ماهی آن جای باشد و هر کجا سعدی بینی بکوی و سعادت بدان جای باشد اگر  
 خواهی که بدان که چگونه بود حال آن شهر و حال اهل آن شهر بنگر اگر سعدی اندر تلیف اول طالع بود و مرغ بطلال  
 ناظر بود بدی و مرد اید از ساه و دشمن را بر اند اگر شتری اندر طالع بود و قوی بود دلیل کند بر بیکوی حال آن  
 شهر و حال اهل آن شهر و سلاخی از زمان دشمن خاصه صاحب طالع از بخان مال بود و ناظر بود بطلال و سواد  
 سلف طالع باشد یا بیدرس طالع با قوت یک بود و سعادت بود آن شهر را و اگر بجای شتر زهره باشد بنگران حکم  
 که از شتر کف اهل آن شهر را طرب و شادی بیدار و اگر در وقت الشعاع بود اندر اندازند بیرون آفتاب بود  
 و بطلال ناظر بود از نظر حدود پس دلیل کند که با آن قوم که عدوی شهر اند کین بیرون آفتاب از پس دشمن کارش  
 سستی کرد و شتر را اگر انصاف جز از عداوت بود و انصافش بود بود اهل آن شهر کسی از سینه بیدار و در حال  
 عداوت اندر شند و در دشمنی بصاع رای کند و بکشند **فصل هشتم در بیان**  
**در معرفت رسول که حکم نبی بود و شهر کی کساد شود اگر خواهی که بدان که**  
 رسول بر چه طبیعت اید اما چون طقته رسول از طبیعت صاحب برج قریب بودن دانستن اما صورت رسول  
 بجزئی و زشتی از برج قریب توان دانستن و اما چگونه وی که از کدام جنس مردم است از آنجا که توان دانستن  
 یعنی رایج بر صاحب برج قریب و آنچه کند حکم کن اگر خواهی که بدان که این رسول تا چه بود یا بی بنگر که قریب  
 بگام کویک اولیست بکویک منصرف عنه الفی بکویک متصل به الفی بکویک کی او شترست بود یا صاحبان دلیل  
 ناصح تر بود کویک منصرف عنه الفی بر همان که رسول از ایشان بیرون آمد و کویک متصل به الفی آن قوم بیدار  
 که رسول سوی آن طایفه رود و اگر خواهی که تابان که این شهر یا حصار کی کساده شود بنگر میان کسی که اندر وقت  
 بود که بیدر طالع کی رسیدن متصل شود هم بدان روز کساده شود یا بعد در روزی یا سالی یا ماهی اگر  
 دلالت دلالت کند بر روزی روز کار و در روزی بعد در روز دو از ده روز و سوس روز بنگر قریب و قریب  
 آن سخن منصرف شود یا صاحب سابع و بیدر طالع متصل شود از نظر عداوت اهل آن شهر اندر آن وقت غم  
 و شدت رسد از دشمن و اگر قریب از رحل منصرف شود و بطلال متصل شود شدت بر اهل آن شهر را از ویرانی  
 و محسوس و عداوت باشد و از جای زحل مرغ باشد آن شهر از آنش و تیر و زوین بود و اگر بجای مرغ عداوت  
 بود بر طبیعت زحل مگرها و حلهها بود و اگر طبیعت مرغ بود از حلهها بوسختن و سیر بود و سواد و تباہی و اگر  
 طالع ذنب رسد یا ذنب بطلال رسد در همان دون و سفله بدان شهر دست یابند و ما را اندر کرم و بلند  
 و جنرها تباہ اندر آنند و اگر خواهی تابانی که کدام ناحیت آفت رسد بر آن شهر بنگر بکویک میان گفته  
 در طالع را اندر کدام برج است مشرق بود یا ناحیت مشرق بود و اگر در برج شمال بود یا ناحیت شمال بود  
 و اگر در برج مغرب بود یا ناحیت مغرب بود و اگر در برج جنوب بود یا ناحیت جنوب بود و همچنین حکم کن از چهار  
 ارباع کک مشرق و غرب جنوب و شمال و مغرب و اگر خواهی که تابانی که عاقبت این شهر تا کی در بکویک  
 رایج اگر صاحب رایج صاحب طالع را مسعود کند یا طالع را از نظر مودت و صاحب طالع را احتیاط بیشتر باشد

فلا و بنای ۹  
روپین  
مترق

از صاحب رایج عاقبت آن خوب و آن شهر اهل شهر را با یکدیگر و اگر این که گفتیم صاحب رایج را بود یا صاحب  
 رایج صاحب آن شهر در دشمن را بود و اگر دشمنی کشنده در طالع را چنان باشد اندر برج خالی و صاحب برج خالی  
 و طالع صاحب طالع آن شهر را بود و اگر دشمنی کشنده در طالع را چنان باشد اندر برج خالی و صاحب برج خالی  
 و اگر این که از دشمنی کشنده در طالع را چنان باشد اندر برج خالی و صاحب برج خالی و اگر صاحب رایج بود اندر خطوط  
 خویش اندر برج ثابت دشمن طالب حق بود و اگر دشمن بود در برج منقلب بود ظالم و مقوی و خارجی بود  
 نه بر حق و اگر در برج دو چندین بود و سعد بود و اندر برج آفتی بود و کار طلب کند بی حق آنک ظاهر بود  
 و دیگر باطل آنک در نهان و سر بود و اگر در برج ای بود آفت طلب کند حق باشد و باطنش خلاف آن بود و  
 بود زهد و بار سالی بیدار کننده بود و اگر در برج حیوانی این دشمن دور بود هر دو بزرگ و خداوندان  
 نه بیرونی و سیاست بودند و اگر در برج خالی بود دشمن بود بدیدل و حکیم و رحیم بود و بار سالی و سکت محض  
 و نیکو سیاست و با امانت بود اگر سخن ای که بدانی که اهل آن شهر بود قوی و خداوند  
 رای و بدیدر استقامت هستند یا بی نگر صاحب طالع اگر مستقیم باشد خداوند خرم صبح باشد و استقامت  
 کار و پیش رو و اگر راج بود خداوند غم و اندیشه بودند و زود بر کردند و بر خداوند خویش حاجت شوند و اگر  
 مشرقی باشد جلد و جوی باشند و جوانان بودند و اگر مغرب باشد ضعیف باشند و بیشتر بمران بودند و اگر  
 در وقت بود ماسات بودند و از آن جای نتواند ایشان را بر آنگدن و اگر در حایل رفت بود میان باشند  
 در قوت و ضعف و اندر سختی و سستی و اگر ساقا بودند از آن جای روند و بر آنگده شوند زود و بر جای ثبات  
 نبودشان و اگر خواهی تابانی که بشود دشمنی که طعمه نماید از کدام خلیفه بود اگر دلیل دشمنی زحل باشد  
 از در همان هند و نبت و مانند ایشان باشند و اگر مرغ باشد در همان ترک و اهل ترکشان باشند  
 و مانند ایشان و اگر شمس باشد از در همان یابل و ایران شهر باشند و اگر زهره بود در همان غرب باشند  
 همچنان خبر گوهر هفت کویک از اقلیم وی بکوی و از آن مواضع کی نسبت بدیشان دارد و از آن علم  
**فصل نهم در معرفت حال صید کردن** دلایل صید صیقل دانستن  
 بنگر دلایل سایر را از طالع و از قریب و از صاحب طالع هر کدام را شهادت قوی تر وی دلالت و صاحب هفت  
 مرغ دلایل صید است صید حشر و عطار در دلایل صید همان است و زهره دلایل صید است و مقدار بسیار  
 صید و اندکی وی از وسط السماء و از صاحبش بنگر **فصل هشتم در معرفت**  
**آنک صید یابد یا بی** بنگر صاحب هفت و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن  
 صید و اگر اتصال نبود صید نابد اگر اتصال صاحب هفت را باشد صاحب طالع صید با سالی یابد و اگر  
 اتصال صاحب طالع را بود صاحب هفت صید مرغ و تقوی و شفت و الحاح یابد اگر صاحب طالع مسعود  
 بود بسیار ماند و اگر مغرب بود کمتر یابد و اگر صاحب هفت مغرب بود سار ماند و اگر مسعود بود کمتر یابد  
 اگر برج هفت دو اربع قریب بود و صاحبش نیز از شکل وی بود صید چهار بابان بسیار یابد صاحب  
 برج خالی بود اگر برج هوای و آتشی بود و عطار بوی نظردارد و کویک شکل وی بوی ناظر بود صید  
 از در خان بود و توان دانستن که از کدام جنس بود چنانکه در باب جنی یاد کردم و اندر صید رکاب  
 نیز یاد کردم و اگر برج هفت ای باشد زهره یا قریب بوی ناظر بود صید از بهای ای بود یا ماهی بود صاحب  
 طالع و قمر اندر وقت بود صید یافته شود و اگر در حایل رفت بود میان تر بود و اگر اندر ساقا بود هیچ یافته  
 نشود عیش اندر کار صید بصعود و زائد و استعلا و قوت صاحب طالع بنگر صاحب هفت و صاحب هفت  
 را ناضی انور و هابان با صید یافته شود و این باب همچون باب خصومت گذشت و الله اعلم بالصواب  
**فصل نهم در معرفت حال نیکوی و بدی از نازی و معرفت**  
 دلایل اسباب انباده اگر رسد از نازی بنگر سایر را از طالع و صاحب طالع و قریب از  
 منصرف عنه الفی بنگر و سواد عنده از هفت و از صاحب وی و از متصل الفی و ما جراحی میان ایشان  
 رود و مسود کرد از وسط السماء و از صاحبش و از موضع نیز بنگر و عاقبت کار را از چهار مرغ و از  
 صاحبش بنگر **فصل نهم در معرفت بی آمدن از نازی و عاقبت**  
 آن چون حمل از نازی بود که بداند یا بی نگر بدلیل سایر و سواد عنده و بقر اگر میان ایشان  
 اتصال قبول بود از مودت و موافقت آن نازی بر آند و اگر اتصال قبول بود از عداوت میان ایشان

منح

دلت  
حله

ری

۶















باشند بدان جایگاه که طبع برنج چهارم است و اگر اندر زمین میان خداوند طلوع اندر هشت باشد خداوند  
 نزدیک در طلوع بود این مرد مرده باشد و این دلیل بر آن صاحب ساعت اندر هشت باشد یا در چهارم  
 یا ماه اندر هشت یا چهارم بود یا ماه بکوی متصل شود که زمین است این کس در طلوع و اگر خداوند طلوع  
 اندر دوازدهم باشد و هجرت بود ماه که او در هجرت بود و ما خداوند چهارم باشد آن ستاره سیصد و  
 اندر هشت است یا اندر چهارم و نور سارکان سودا خداوند طلوع ساقط بود و شعاع کس بیست بود  
 دشمنان کشته باشند و همچنین اگر کوکب کس اندر و نده باشد و ماه از کس باز کرد و کس بیست بود خاصه آن  
 کس اندر چهارم بود یا هفت و اگر خداوند چهارم منفرد شود و کجا اندر هشت متصل شود یا از  
 خداوند هجرت باز کرد و کجا اندر چهارم متصل باشد آن مرد مرده باشد و اگر خداوند طلوع کوی بود کس و آن  
 کوکب باز خداوند هجرت باشد و ماه از وی باز کرد و در طلوع بیست و چهارم از کس وی و همچنین اگر  
 باز کرد از آن ستاره که اندر هجرت است یا اندر چهارم است و کجا او ندهم متصل شود یا ماه سار  
 که اندر هجرت است خبر کس بر او اندر باشد اگر صاحب طلوع اندر چهارم راجع بود یا اندر هجرت راجع بود  
 یا سفر بود از صاحب موت رجعت نده باشد و اگر با آن به رجعت بود از خزان بود یا بر وجه هبوط یا بر  
 کس دلیل حرکت بود و اگر دلیل اندر حرکت الشعاع و صاحب هجرت کس باشد بیست و هفت و اگر دلیل عطار  
 بود و آفتاب تهای دور بود و کس بر و کس دلیل کند بر حرکت و همچنین زهره و سایر القاده اندر هجرت  
 طلوع باشند و کس با ایشان نیز در این نیز همه دلیل کند بر حرکت خداوند طلوع و ماه و کس مقابل یکدیگر باشند  
 و سایر کانه سعد با ایشان نیز در این نیز دلیل کند بر حرکت اندر هجرت بیست و هفت و اگر در نور آفتاب  
 باشد یا میان دو کس باشد این نیز همه دلیل کند بر حرکت بود و اگر ماه تمام نور بود و در طلوع و در آفتاب  
 و ستارگان سعد و ناظر باشد این نیز دلیل کند بر حرکت است و جو سه ماه اندر چهارم باشد یا در طلوع  
 طلوع ساقط بود و سعدان بوی ناظر باشد یعنی ماه این بر دلیل حرکت بود بیک از در هر چهارم هجرت  
 کن و از طلوع بقیان هر کجا برسد اگر چنان بود حد کس بود یا از حد کس مقابل یا بر کس بود این کس ده  
 بود و همچنین اگر خداوند مقابل این سه کس بود یا کس بود دلیل کند بر حرکت اینست حال غایب و این  
**فصل دوم در معرفت مک مرده که سبب بوده بود اگر مرده که سبب بوده بود**  
 طلوع و ماه تا بگذارد دلیل کند بر حرکت اگر دلیل هجرت بود از زحل و زحل اندر شلنت است یعنی باشد از جای  
 بلند آفتاب باشد و مرده و اگر اندر شلنت خالی بود از ماه سودا مرده باشد و اگر در شلنت بادی بود یا  
 وسط آفتاب از دیواری بلند یا از بلندی آفتاب باشد و مرده و اگر اندر و نده بود از آن طلوع هم از حال  
 بلند آفتاب باشد و اگر در سرطان بود یا در شلنت او خرق شدن آب بود بیک از صاحب بود از طلوع بود  
 و اگر دلیل راجع هجرت مرده باشد و هجرت اندر شلنت آفتاب بود دلیل کند بر حرکت در زمره بیست و هفت و مرده باشد  
 یا در کانه کجورده باشد یا از کس و علت هجرت مرده باشد و اگر در شلنت خالی باشد یا بلند آفتاب  
 باشد و اگر اندر شلنت حتما از خون و صبح و در کانه مرده باشد یا بیست و هفت باشد و اگر مرده  
 التما بود در در کرده باشد و اگر اندر شلنت این بود اندر آسمان مرده باشد یا از هجرت و کانه اندر آسمان  
 خورده باشد یا از آب تنگی مرده بود و اگر هر دو کس بر دلیل کرد آمده باشند از خون و بر هجرت و شلنت  
 مرده مرده شود باشد و اگر خداوند طلوع حترق باشد و مرده یا قمر بود کس وی از سوختن یا بیرون  
 اندام بود و اگر ماه بمقابل آفتاب بود و ترنج مرده یا مقارنه او بود و آفتاب باران یا با ذنب بود و اگر  
 اندر هجرت کانه کشته باشد یا با مردمان بسیار و اگر آن کس که دلیل مرده بود باشد اندر طلوع بود  
 حرکت او از بیماری مرده باشد و اگر اندر دروم بود از جهت مال کشته شده باشد و اگر در سیم  
 باشد از جهت آفتاب یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده باشد و اگر در چهارم بود از جهت آفتاب و  
 حسن و ضلوع مرده بود و اندر هجرت از جهت طعام و شراب و عشق و لذت و فرزند آن مرده بود  
 و اندر شلنت از جهت بند کانه و بیماری و مرده یا محال مرده بود و اندر هجرت از جهت زن و انبیا  
 و حقم مرده بود و اندر هجرت از جهت زهر دادن یا میراث و مانند وی و اندر هجرت از جهت سفر  
 و اندر هجرت از جهت کار و پیشه و عمل سلطان و اندر یا زرد هم از دوستان و عاشقی و اندر  
 دوازدهم از جهت سوزان و مرده دشمنان مرده بود و بعد آنک هر وقت که کس بیست

دکانه  
برنجی

باز آن کار وی خود بی غرضی کند و اگر دلیل کوکب کس بیست و هفت باشد و اگر دلیل کوکب کس بیست و هفت باشد  
 از آن اتصال و تصرف و نظر بر کس کن و آنکه ممکن فصل چهارم در آنک حال سبب  
 حرکت جاتی باشد یا سبب اگر سبب از کس خویش برسد بیکر خداوند هجرت یا از ستاره کوی کس است  
 اگر در وقت بود و در خداوند طلوع سوی این دو کوکب بودند و شعاع ستارگان سعد از وی دور  
 این کس بیست و آن وقت که خداوند طلوع بر هجرت رسید تا آن کس بر هجرت خداوند طلوع رسد یا در طلوع  
 رسد بیشتر هم میرد اگر آن کس بیست و چهارم بود کس وی بنهایی بود و اگر در وسط السما بود بود حرکت  
 وی اشکال بود و اگر در هجرت بود کس بیست و هفت بود از سبب باران و اگر اندر طلوع بود ای حیرت  
 زاده بود یا از آن بیماری میرد که از شکم مادر آورده است و اگر زحل در وسط السما بود اندر هجرت  
 این و خداوند طلوع اندر چهارم بود یا اندر هجرت هجرت هجرت هجرت کرد و میرد و اگر زحل صاحب  
 بود مستحق بود و اگر خداوند هجرت هجرت بود اندر وسط السما کس وی برسد یوار بود خاصه اندر  
 جورا اگر خداوند طلوع تحت الشعاع و ماه بر طلوع نزدیک باشد یا صاحب موت بر طلوع نکند یا  
 شعاع کس آن بر طلوع رسد این کس بیست و همچنین اگر خداوند طلوع ساقط بود از و نده یا از صاحب هجرت  
 منفرد بود و صاحب هجرت متصل شود و ماه اندر زمین میان کس متصل باشد این کس بیست و اگر خداوند طلوع  
 اندر میان دو کس بود از آن دو کس یکی خداوند هجرت بود یا خداوند هجرت یا هجرت خاصه این کس بیست  
 خداوند طلوع بود و هر دو را بود دلیل حرکت سبب بود و اگر آفتاب و ماه باران و ذنب باشد و صاحب طلوع  
 بر هجرت ایشان بود یا خداوند طلوع باران و ذنب باشد و آفتاب بمقابل طلوع باشد اندر دست خوفا کشته  
 شود و این دلیل آنکه درست باشد که سعدان از وی ساقط باشد بنظر و شعاع و حسد و اگر خداوند  
 آن طلوع بود خویش نزدیک بود مثل وی همچون عمر سبزی شده باشد و همچنین نیز اگر خداوند چهارم بود  
 خویش رسیده بود حرکت وی تحت زشت بود خاصه کس بیست بود و اگر خداوند دوم کوکب کس بود  
 و اندر و نده و خداوند طلوع از صاحب هجرت منفرد بود و بر هجرت و مقابل خداوند دوم اتصال کند  
 و همچنین اگر خداوند طلوع اندر بر هجرت ساقط بود یا این کس که یاد کردیم حرکت وی در کس و بیغولها بود  
 بطبع آن برنج و اگر برنج آبی باشد حرکت وی نیز نزدیک اب بود و اگر خداوند طلوع از برنج باز کرد  
 بمقابل زحل رود و هر دو را بود و اگر برنج آبی باشد حرکت وی نیز نزدیک اب بود و اگر از زحل  
 زحل باز کرد و مقارنه هجرت بیست و هجرت را بود او را در اثنای اندر طلوع خالی بود و اگر از مقابل  
 و ماه نیز اندر برنج منقلب بود و سوی آن کوکب بیست و آنکه اندر وسط السما بود و آن کوکب خداوند  
 هجرت بود یا کوکبی بود کس از دیوار و نده و اگر ماه در برنج ذ و جسد بی بود او را همچنین  
 یا مانند همچنین در آفتاب اندر این دلیلها که گفتیم با نده طبع حکم کن و اگر از آفتاب باز کرد  
 برنج بیست و یا از برنج بافتاب بیست و دلیل حرکت وی سوختن بود خاصه آنکه کانه کس بیست  
 اگر آفتاب باز کرد بمقابل زحل بیست و یا از برنج خالی با بیست و یا از آبی بجای حرکت  
 وی از سر خالی بود و اگر این دو کس یک جای بودند و خداوند طلوع میان این دو کس بود حرکت  
 اندر هجرت بود خاصه کس اندر چهارم بود یا از هجرت یا ششم و اگر کس اندر برنج سباع بود  
 و خداوند طلوع از روی بود بر هجرت کوکب بود یا مقابل اندر برنج سباع و شعاع کوکب سعد  
 ساقط بود حرکت وی از سبب هجرت آن بود خاصه کس بیست اندر برنج کس بود و اگر این دلیلها که  
 گفتیم اندر برنج آبی بود نیز نزدیک جایها غمناک میرد و با آن دلیلها که گفتیم اندر برنج آبی بود  
 حرکت وی سبب جوان آبی بود و همچنین اگر برنج چهارم آبی بود و با این دلیلها که یاد کردیم  
 اگر ماه در زحل بود یا اندر جونا سبب را بر سر بر نده خاصه کس خداوند طلوع با در آن بود یا آن  
 کوکبی که مانند بران است چون راس الفول و سبب سرطان و این آنگاه بود در دست هجرت  
 اندر جونا بود و ماه در زحل و اگر خداوند طلوع در دوم بود یا ذنب ماه در هجرت بود یا ذنب بود  
 و عطار در اندر زمین میان شهادت بود و سعدان از ایشان ساقط بود یا مرده یا ذنب بود و عطار  
 اندر زمین میان شهادت بود و سعدان از ایشان ساقط بود یا مرده یا ذنب بود و عطار در  
 وی یا بر بود یا خداوند طلوع یا ذنب بود این کس که هکسته شود و اگر خداوند هجرت هجرت

ح

ردا















و دولت و شادی خاصه از اتصال قبول و مسعود فصل هفتم در معرفت آنکه این روز درین شهر حیدر  
ماند اگر دردی پدید آید درسد که چند گاه مانع درین شهر بگردان ساعت که اندر آید اگر صاحب خانه آنست صاحب  
راج بود دلیل کند بر زودی بارگشتن نه قضای حاجت و هیچ چیزی نبود و اگر در مقام اول بود در خانه و باز  
کرد بی قضای حاجت و اگر در مقام ثان بود باز کرد میان زودی و در بی و حاجتها را اید از نو میدی و اگر  
صاحب خانه اندر طالع بود و خوش نبود در اوج و حرق نبود آن سفر درست باشد با قضای حاجت و همچنین اگر  
اندر دهم بود یا اندر یازدهم باشد و اگر صاحب دوم در جمع باشد اندر سفر من حضورت و نمازعت بود و اگر  
در نهم بود یا سیوم اندر آن زمین قرار نگیرد جای دیگر سفر کند و اگر در چهارم بود و کجی بوی ناظر بود یا او بود  
اخرین سفری باشد یا هم حرکت باشد اندر آن کار و هیچ کوز بازگشتن نبودش و اگر صاحب ثانی یا ثانی یا ثانی  
بود یا ناظر بطالع بود یا مقارن و یا در جمیع بوی ناظر بود جراحی یا شستگی یا مکر و بی برودش آید اگر  
قر با این همه اندر چهارم بود یا در اندران جراحی کرد و در دیگر بود آن جراحی و شستگی بگو شود  
و لیکن از وی ماند و اگر حقیقی ناظر بود بی نظری از سعدان جراحی رسد بر طبع و جوهر آن برج که اندر  
وی است اگر سعدان ناظر باشد راحت بدید آید و آن جراحی را دار و باشد و اگر سعدی بوی ناظر باشد  
اندر آن جراحی بید **فصل هفتم در معرفت عاقبت کار مسافر اندر سفر بگردان و صاحب**  
و صاحب برج قمر کدام قوی تر و شهادت بیشتر بود وی دلیلست هر کدام دلیل که قوی بود و شهادت  
دارد و مقبول و مسعود بود و اندر جایگاه نیک بود دلیل کند بر سلامتی حال عاقبت سفر بر جوهر و طبع  
ان خانه و اگر جز این باشد بد باشد **فصل هشتم در معرفت عاقبت کار مسافر اندر سفر بگردان**  
باشد یا شجاع سعدی دلیل کند بر حیر و خوشی و سلامت و منفعت عاقبت و اگر کجی در وی بود یا شجاع  
وی شرو بلا و حضرت باشد **فصل نهم در معرفت وقت باز آمدن**  
مسافر بگردان اگر وقت منته باشد با بوقت سفر سعدان بوی ناظر باشد از جایگاه مسعوده و هر دو  
سعد مستقیم باشند دلیل کند بر سلامتی مسافر و زودی بازگشتن و همچنین از ششم نیز قیاس کن کوز  
اگر مشتری بود ناظر باشد همان باشد و اگر مشتری بخان ناظر باشند دلیل کند بر گران و درازی سفر  
و در ماندن و اگر صاحب طالع اندر چهارم بود و کجی بوی ناظر بود وی ایلا شود اندران سفر و اگر  
قمر بر پنج و مقابل کجی باشد بی نظری از سعدان که از بخان متصل بود و کجی بوی ناظر بود  
از تریع دلیل کند بر دشواری باز آمدن و باشد که هرگز باز نکند و زار اگر این بود دلیل کند بر بلا  
و حضرت خاصه مشتری ناظر بود بوی و اگر بر دوشش اندر یکدیگر برج باشند یا از آن که نتوانند  
کردن چون مشتری و هر وقت که باشد این سفر بوقت مسلمان بیشترین ناظر باشند دلیل کند  
بر اسانی بازگشتن بقضا حاجت بزودی هر وقت که بوی ناظر باشد بر دوشش و با کجی دلیل  
ذکیل کند بر زودی باز آمدن مسافر و اگر ناظر باشند بر زاید از آن سفر بگردان و تریع ششم  
و مقابل وی اگر زهره یا مشتری اندرین مواضع بود دلیل کند بر زود باز آمدن مسافر و عاقبت خوبی  
بود و اگر کجی اندرین مواضع باشد بر باز آمدن و آمدنش نگاه بود که آن کجی از آن موضع بیرون  
آید و سعدی بدان موضع رسد که ماسدای مسافر با وقت سفر کجی آنجا بود و با این همه اگر تریع  
یا مقابل آن جای رسد که اندر ابتدا سفر با وقت مسلمان کجی آنجا بود کجی سعدی طالع دلیل بازگشتن  
کند مع جنت آنکس صاحب شنب بیرون آمد یا برود اگر دلیل و برج دلیل  
و صاحب و طالع و برج و کوب لیل بود شنب بیرون آمده بود و از روزی باشد بر روز بیرون  
آمده بود **موقت آنکه یکدام ساعت بیرون آمده است** بگردان صاحب طالع که از ساعت روز کدام سا  
و یا از آن روز که بیرون آمده ساعت آن کوب بیرون آمده باشد **موقت آنکه یکدام وقت از**  
**روز بیرون آمده است** بگردان صاحب حدیثی بر روز مسافر روز آن کوب سفر کرده باشد بگردان صاحب  
طالع اگر باول برج بود باول روز بیرون آمده بود و اگر باخروج بود باخروج روز بیرون آمده بود  
**قول یعقوب کندی** که کوب بگردان صاحب سابق و در جات طالع هفتم بر در بی مقام کردن مسافر اندر  
شهر که رفته است اگر تریع ثابت بود در ماند و اگر دو جسدین بود از سفر بگردان و اگر تریع  
منقلب بود زود بیاید از آن جای هر گاه که دلیل مسافر راج بود یا متصل بود یا صاحب طالع و صاحب

زیرا که در خوش بر یکصد غالب  
تراند

و با این...

و اگر...

سایر راج بود و اگر کوب راج متصل بود دلیل کند بر آنکه مسافر از اندر سفر نقصان افتد و باز کرد از نهم  
را که با کوب راج متصل بود یا شیمان شود و سفر کند و اگر آن کوب که دلیل باز آمدن بود مسعود باشد  
دلیل کند بر آنکه باز آمدن مسافر و کوب و برج وی و اگر صاحب طالع مسعود بود و صاحب  
طالع و کوب اول کند از نظر حوت دلیل کند بر آنکه شکوی و منفعت باشد از آن شهر که قصد کردست و اگر جز این باشد  
هیچ منفعت نبود بگردان صاحب اگر برج دو جسدین بود آن سفر وی دو سیف بود خاصه کی صاحب تاسع اندر  
مایلی و نه بود و اگر شاقط بود بیش از آن یکی سفر دیگر مانند این سفر کرده بود **قول علی بن محمد الشیبانی**  
مصنف اگر قمر در طالع بود و کجی در خانه سفر باشد یا بند ای سفر با وقت در ماند اندر سفر و آن سفر جراحی  
سخت مبارک نبود و خداوند ثانی اندر سابق سفر آورد خداوند ثانی اندر خانه سفر تمام مسود بگنجی دیگر  
افتد قمر در دو از دهم بود سفر کردن بد بود و شدت و سختی رسد خداوند قمر اندر دو از دهم بود بد باشد  
قمر در طالع سفر آورد و سفر بد باشد و چون خوش باشد بیماری آرد اندر سفر قمر اندر طالع بود و در حوت اندر  
رای بود و بگردان متصل باشد باول منزل دزدان بیرون آید از نهمان هم هلاک بود خداوند طالع اندر  
طالع اندر دیگر قندها سفر کند و اگر برج ثابت بود همچنین قمر و در سفر کند خداوند طالع یا قمر بوی  
متصل باشد که بوند بود سفر کند صاحب ثانی قمر الا ربع بود و مسعود بود سعدان ناظر و منفعت  
کجی در متصل مسعود بود و سعدان در وند باشد سفر کردن سخت مبارک بود و مسعود اگر ششم تریع  
کجی بود یا مقابل کجی باشد بود باز آمدن سخت در باشد و اگر تریع و مقابل مسعودها باشد باز آمدن  
سخت زود باشد و همچنین اگر قمر تریع و مقابل بود مسعودها با بند آمدن شهر صاحب ثانی و سفر  
کردن صاحب تاسع اگر کجی بود یا حرق ناها با بیابا بسوط یا راج بود از سعدان بازگشته و بخان  
بیوسته بود سفر و حوت نشاید البته و هر وقت که سعدی اندر وسط التما باشد یا اندر طالع و مقبول  
بود بشهر خوشی بودن بهتر باشد و اگر سعدی اندر هفتم باشد سفر کردن خوبتر بود و اگر سعدی در  
تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک بود و اگر قمر از کجی کجی بازگشته بود سفر بهتر بود و اگر سعدی  
اندر تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک و اگر سعدی بازگشته بود بودن بهتر بود و اگر سعدی صاحب  
طالع بود بودن بهتر بود و اگر سعدی صاحب طالع بود رفتن بهتر بود و شتر و شمشیر هر یکی اندر  
خانه سفر تریع سفر آرد چون مشرقی باشد زود باز آید و چون مغربی بود در ماند اندر باب سفر  
جایگاه شرو بلا چهار رست اگر صاحب کجی بود یا کوبی کجی اندر وی بود و از کوب عطار دست  
خون خوش باشد و آن کوب کجی اندر کجی الشجاع بود صاحب دوم در چهارم بود و کجی بوی ناظر  
یا با وی بودیم بود که اندر سفر بگردان و اگر قمر با خداوند ثانی بود یا عطار یا صاحب بود یا در نظر  
کند جراحی رسد اندر سفر و کجی و اگر قمر در وند بود و خوش بود اندران سفر بگردان و باز  
نیاید اگر کجی در دهم بشوید خانه نهم افتد این سفر بگردان رود و کان کان با مقصد و اگر خانه  
نهم بدیم افتد کارهای ماند و برود و چون سلطان کسی را از شهر بیرون کند و برسد  
حال وی چگونه بود بگردان صاحب دوم بوقت سوال یا بوقت شرف اندر وی باشد و عزیز  
بود پس از بیرون آمدنش تباهی و فساد بر وی رسد و اگر آن کجی مرغ بود نمازعت و حیون  
و قتال افتد یا با تش سوختن بود و اگر زحل باشد از دزدان و حرق آب و از بیماری بیج بود و اگر  
ان کجی مقبول بود هیچ زیان نکند و اگر اندر هبوط بود سخت بد بود و تباهی از نگاه بود که هر راج  
بود و اگر کجی کجی سعدی باشد سلامتی و حیر و خوشی باشد همچنین صفت کن از برج و شرف  
و منتهی که باز آید و شکوی باشد اگر کوبی راج اتصال کند صاحب دوم بطالع اندر باز  
اید اگر مسعود بود یا مقبول بگردان باشد و اگر جز این بود تباهی بود **فصل دهم در**  
**معرفة حال غایبان** چون برسد از غایبی که باز آید و صیغی سایل از غایب بود پس از طالع  
و صاحب ششم و اگر از برادر رسد از سیم و صاحب ششم و اگر از برادر رسد از چهارم نکر و اگر  
از فرزند رسد از پنجم نکر و اگر از سلطان رسد از صاحب وسط التما نکر و با این همه صاحب  
این برج را با دلیل طالع و قمر مزاج ده و یا برکن و حکم آینه کن و حال عاقبت را از جهام  
و از صاحب ششم و صاحب برج قمر نگاه کن **فصل یازدهم در معرفت آنکه حال غایب**

غایب



حکومت است بیکی وندی اگر برسد که حال قایم چگونه است بیکی وندی بیکی وندی که در این کتاب مذکور است که اگر کسی معتقد  
باشد نیکی بوده باشد اگر آن سعد صاحب ثانی بود با وی مال باشد خاصه سه سال استاده و صاحب ثانی  
متصل باشد و اگر صاحب میر باشد یا اندر سهم خویشاوندی و بیوند کرده باشد و اگر صاحب چهارم بود یا اندر  
چهارم باشد سرای و صنعت و عقار ساخته باشد بخانه دوازده خانه حکم کن و اگر از کوکب حسن باشد که  
بود زیان و حضرت و ریح و عقب دیده باشد و اگر صاحب کدام برجست و اندر کدام برجست بر جوهر  
طبع آن خانه حکم کن و اگر دلیل در جهوت بود یا کوکب منصرف عنه دلیل اندر جهوت بود و در جهوت بود  
و اگر اندر حرکت الشعاع بود و منس صاحب رابع بود یا صاحب وسط الشعاع بود از سلطان بلا و هم و جیب بود  
اگر اتصال و انصراف نبود بلکه دلیل اندر کدام برج است بر طبع آن برج حکم کن اگر مقبول و مستعد بود  
چیز و صلاح و منفعت بود اگر محسوس و غیر مقبول بود و عم و حمت و ذل بود اگر اندر دوم بود مال کسب کرده  
بود اگر محسوس بود مال پلاک کرده بود و اگر اندر ششم بود بیماری بود و جوهر مسعود بود پندگان و جواهر  
خریده بود و اگر اندر هفتم بود تزویج و اینازی کرده بود و اگر اندر دهم بود عمل گرفته بود و جوهر  
مسعود بود چیز بود و جوهر مسعود نبود و محسوس بود از آن جهت زیان رسد اگر دلیل غایب اندر رابع  
منقلب باشد سرماز آمدن زود باشد و اگر رابع ثابت بود تندرست بود و اگر آمدن زود بود یا خود در آید  
باندازه نظر و سرعت و ابطار او و اگر اندر برج دوازدهم بود میان زودی و در بری باز آید و اگر اندر  
و تندرست بود و اندر مایل دوازدهم باز آید و اندر ساقط زود باز آید نگاهای این راجع به  
الارض بود حکم چنین باشد اما اگر اندر حرکت الارض باشد باز نیاید و همچنین قیاس کن از برج هفتم و از  
صاحبش از بیرون آمدن آن زمین و آن شعاع **فصل دوازدهم در معرفت آنک غایب**  
**روز یا شب** اگر برسد که غایب بود از آید یا شب بگریم و دلیل غایب هر کدام قوی تر باشد وی دلیل است  
اگر دلیل را انصراف از کوکب دلیل بود شب بیرون آمده باشد و اگر کوکب چهارمی بود انصراف  
بروز بیرون آمده باشد و اگر کوکب دلیل غایب اول برجست تا عیان یا با حرج اگر اول برج بود با اول روز  
بیرون آمده باشد و اگر بود دوم بیرون آمده باشد و اگر کوکب سوم باشد یا حرج روز بیرون  
آمده بود و اگر دلیل شبی بود از شب حکم کن اگر برسد که زنده است یا مرده بگریم دلیل غایب و از وی  
حکم کن هر چه که در خانه اندر خانه پیش صفت کردم و اگر در شهر که در دست یا بیمار بگریم  
بذلیل غایب همچنانک حکم کن از اندر خادمش از بیمار بیان کردم **فصل سیزدهم**  
**در آنک غایب را بخانه مقام کند یا بجای دیگر و اگر برسد که این غایب**  
از آن جای که است بجای دیگر سفر کند یا آنجا مقام کند یا باز جای خویش آید بگریم دلیل غایب  
و قهر کدام از ایشان اولی تر باشد بدالات اگر خطوط خویش باشد یا اندر رابع غایب اگر حیوان  
باشد که از آن برج کی است بخوبی کند بگریم و کی را از آن برج خطوط باشد این غایب از آن  
جای بجای دیگر رود و بر آید آن جای معرفت باشد و اگر بر کسی رود که وی را در آن برج خط  
نباشد و شهادتی نبود این غایب از آنجا بجای دیگر رود که وی را در آنجا هیچ معرفتی نباشد  
و اگر همچنان دلیل غایب یا صاحب طالع اندر رابع ذو جسدین باشد دلیل کند بر اتصال کردن غایب  
از شهر شهر و همچنین اگر دلیل از رابع بر حرج بخوبی کند اگر دلیل غایب اندر هفتم باشد یعنی اتصال دلیل  
کند بر دوری افتادن غایب از سفر سفر و اگر دلیل غایب یا صاحب رابع یا کوکبی از اندر رابع بود  
اتصال کند غایب با سفری بدید آید از آن جای و اگر دلیل غایب و هر اندر او تا او در خانه اندر  
برج چهارم و هفتم غایب مقیم باشد اندر آن شهر که باشد و اگر دلیل باشد بجای کرده باشد  
و بجای قرار نتواند کردن چون متصل باشد بکوی اندر رابع ذو جسدین این غایب از آن شهر  
بیرون آمدنی باشد یا بشهر دیگر رود اگر فرزند او باشد یا خود او باشد از آن شهر که در و سعیدی بود  
این غایب بجایی برنده باشد بزدی و اگر بخوبی متصل بود اندیشه و دل مشغولی و مکر وی باشد  
اگر آن کسی زحل باشد بند و زندان بود **فصل چهاردهم در معرفت آنک غایب بکدام**  
**ناحیه است** اگر برسد که این غایب بکدام ناحیه است بگریم دلیل که اگر دلیل غایب اندر  
رابع شرقی باشد مشرق باشد و اگر اندر رابع جنوبی باشد جنوب بود و اگر اندر رابع مغربی باشد

و اگر بجای رابع بود بجای  
روز بیرون آمده باشد و اگر  
بالرابع بود با اول روز  
بیرون آمده باشد و همچنین  
و همچنین از رابع اول روز بیرون  
آمده باشد و همچنین

معتقد بود و اگر اندر رابع شمالی بود اندر ناحیه شمال بود و همچنین از قیاس کن و با وی ماکن و بگریم دلیل  
که او قیاس کند نام ناحیه است از مشرق و جنوب و از غرب و شمال و عرض جنوبی و رابع و در باغ حکم و از  
قهر همین بر سر بگریم جهت شهادت بیشتر بود بدان ناحیه باشد و این باب را بگریم که در هر کدام ناحیه  
که در دلیل باشد و با وی موافق باشد بطول یا عرض یا برج رابع به این ناحیه بود **فصل پانزدهم در**  
**معرفت آنک غایب یا زود آید یا دیر** اگر برسد که این غایب باز آید یا دیر باشد  
ماز و اگر سوال از دیر بود یا از زود یا از زنده یا از رادر یا از سلطان بود بگریم دلیل غایب و بدلیل  
سایل اگر حیوان ایشان اتصال بود یا نقل النور یا جمع النور یا در النور باشد دلیل کند بر آمدن آن غایب از  
سفری اگر غایب منسوب باشد بسایل و یا صغیر سایل از کل احوال غایب بود بگریم طالع و صاحب طالع و قهر  
اگر صاحب طالع با قهر باشد اندر طالع یا وسط الشعاع هر کوی دهد که اندر وسط الشعاع باشد یا اندر طالع و اگر  
کند بر آمدن غایب خاصه که آن کوکب صاحب وسط الشعاع باشد و اگر اندر طالع کوکبی باشد بصاحب وسط  
الشعاع متصل باشد دلیل کند بر آمدن غایب و دلیل دیر تر آید و اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد یا اندر چهارم  
دلیل کند بر دیر ماندن و مقام کردن و اگر صاحب طالع از هفتم یا از چهارم بکوی اتصال کند که اندر طالع  
بر دیر ماندن و مقام کردن و اگر صاحب طالع از هفتم یا از چهارم بکوی اتصال کند که اندر طالع بود یا اندر وسط  
الشعاع بکوی اتصال کند که اندر طالع یا اندر رابع بود دلیل کند بر آمدن غایب مگر قابل تدریس محسوس بود  
در راجع اول نکند نگاه دلیل دیر ماندن بود اگر صاحب سفر اندر حرکت الشعاع بود یا با حیوان بود یا چیزی  
حیوان بود اندر رابع ثابت مگر غایب هم اندر آن زمین باشد مگر سعیدی بوی ناظر باشد از رابع آن  
بهر را بشکند و امید بهتری بود اگر صاحب طالع در طالع بود یا نیز در طالع باشد دلیل کند بر آمدن غایب  
و اگر در هفتم باشد دیر ماندن از نگاه که اندر وسط الشعاع یا اندر طالع آید اگر صاحب طالع ساقط بود و متصل  
نباشد بکوی که اندر رابع بود دلیل کند بر دیر ماندن غایب اگر از کوکبی منصرف شود که اندر صاحب طالع بود  
و بکوی متصل شود که اندر راست طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب و اگر ساقط بود بکوی اتصال کند اندر راست  
طالع و آن کوکب در وسط الشعاع بود دلیل بر آمدن غایب از اتصال قهر بکوی باشد رابع غایب باز نیاید و اگر مقیم  
اول بود تدریس آمدن در ماسد و اگر در هفتم یا در رابع مقیم بود و کوی تدریس سفر آمدن و اگر صاحب  
ساعت اندر رابع طالع بود و صاحب طالع اندر طالع بود دلیل کند بر آمدن غایب قهر جوهر مقبول بود و صاحب  
طالع اندر رابع بود دلیل کند بر آمدن غایب صاحب طالع اگر رابع بود اندر دوم و یا زده مگر اگر رجعتی در رابع  
طالع رسد یا بوسط الشعاع یا باز آید راجع یا هم زده اگر اندر طالع بود یا اندر وسط الشعاع راجع باشد یا هم  
اول بگریم رجعتی از طالع یا از رابع بیرون آمدن از آنک تدریس آمدن کرده باشد آنجا مقیم کرد و در بار  
ساده و اگر بیرون نماند از طالع و دوازدهم دیر ماندن و هر چه از آید و اگر صاحب طالع را اتصال نبود محسوس باشد  
بآمدن و ماندن اگر در رابع باشد اید و اندر رابع خویش با شرف بود باز آید اندر آن روز یا روز  
دیگر و اگر اندر رابع بود آمدن بود و اگر در رابع بود تدریس رسیده باشد آمدن ما رود بشاطع  
آمدن بود و اگر در دوازدهم بود آمدن نبودش و اندر رابع دلیل آمدن بود و اندر رابع بود باز  
کرد از آنجا که بود دست بسبب زود و دور شود و اندر رابع آمدن نبود بیماری و هم بودش  
و اندر هفتم آمدن نبود و لیکن بدور تر جایی رود و اندر هفتم چنان آید که نام کن بر سر باز  
نیاید و اگر اندر دوازدهم که بطلان خواهد آمدن غایب را آمدن زود باشد و اگر صاحب طالع با قهر  
شود بکوی راجع یا صاحب طالع راجع باشد و بطلان ناظر باشد دلیل کند بر آمدن غایب و اگر صاحب  
طالع محسوس بود دلیل کند بر دیر ماندن غایب و در رابع و اگر صاحب هفتم یا از صاحب چهارم  
یا از صاحب هفتم و بیوم منصرف شود و بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر آمدن غایب زودی و اگر  
صاحب رابع قهر محسوس باشد دلیل کند بر غیبت و دیر ماندن اندر سفر و هر آن وقتی که سعیدی اندر طالع  
بود دلیل کند بر سلاطین غایب و امید باشد آمدن وی و اگر سخن بود اندر طالع دلیل کند بر دیر ماندن  
روز کار وی آنجا کی است و نا امید شود از آمدن وی و همانجا ساه شود خاصه که آن کسی  
صاحب هفتم بود **قول علی مرتضی شریف** مصنف کتاب کوکب بگریم دلیل یا بقهر کدام از ایشان  
شماره بود اگر کثرت یا بیزنی خویش بخوبی کند چنانک اندر فوق الارض بود و از ساقط بود رود

صاحب طالع اگر مقبول  
بود در دلیل کند بر آمدن  
غایب هر































چند بار در موعول شود و اگر با خورج باشد جدا موعول شده باشد و اگر شامل برسد که این موعول  
 گاه بود سترگ در جرم وسط الشما را با بگویند که این است و اگر در جرم وسط الشما بود تا بگویند در جرم  
 صاحب وسط الشما است بود در جرم راستی که در جرم چپ بود در جرم راستی که در جرم چپ بود در جرم  
 را روزی که با ساعتی و اگر کسی سعد بود در وقت سعادت باید چند آن سال و ماه و روز و اگر برسد در  
 پس این سلطان اینجای باشد بفرماید که در جرم چپ است و صاحبش کس است که در جرم  
 وی آن سعد و اگر برسد که پیش از وی سلطانه که بود در جرم چپ که در جرم راستی که در جرم چپ  
 و اگر از رعیت و اهل بیت برسد بفرماید که در جرم چپ است و صاحبش کس است که در جرم  
 رعیت و اهل بیت سلطان باشد بر اندازه نظر شایان از دوستی و دشمنی حکم کنی اگر خداوند وسط الشما را  
 گویند که دلیل سلطانه است مستعمل باشد بر آن گویند که دلیل رعیت است و دلیل سلطانه رعیت خویش کاوی  
 و اگر دلیل رعیت مستعمل باشد دلیل کند که سلطان را رعیت مطیع نباشد و اگر صاحب وسط الشما با دلیل  
 سلطان را اسناد نماید و با این نیز دوستی است که دلیل رعیت است مقابل باشد در دلیل سلطانه را  
 دلیل کند که این سلطان بدست غوغا گشته شود و بدتر آنکه بود که اندرین دو دلیل رعیت یک زطن  
 باشد و یکی در جرم چپ و دیگری در جرم راستی که در جرم چپ است و در جرم راستی که در جرم چپ  
 غوغا و اگر دلیل سلطان مقابل باشد در جرم چپ است و غوغا گشته شود و اگر دلیل سلطان چپان در جرم چپ  
 این نیز هر دو دلیل هلاکت باشد و بغوغا گشته شود و اگر دلیل سلطان چپان در جرم چپ  
 هر آن سلطان باشد اندر جرم چپ و اگر کسی قوی اندر جرم چپ دوم باشد یا جرم چپ یا جرم راستی یا  
 جدا و نیز از جرم چپ جدا و نیز جرم چپ صاحب وسط الشما باشد یا جرم چپ سلطان بود در دلیل هلاکتی سلطان  
 بود و سگسته شدن خویش و اگر سلطان ازین خویش برسد از طالع حکم کن جنابک از جرم وسط الشما  
 گفته و خیم سایل را از موقه نگر و باری کران سایل را از جرم چپ و باری کران خیم را از جرم راستی  
 مقدر علوی باشد و صاحب طالع سفلی دست چپ و نیز با باشد و اگر خلاف این باشد سایل را از دست قوی  
 تر باشد و همچنان حکم کن اندر باب دعوی و خصومت گفته **فصل سیزدهم در درنگ**  
**سلطانی که عاقبت نسبت سلاحتان آید یا خانی اگر برسد از سلطان این عاقبت باشد**  
 باز سلطانیست خویشی آید یا خانی بنگر با اتصال صاحب طالع و صاحب وسط الشما اگر میان ایشان قبول بود  
 و قابل التذمیر توسط الشما نظر باشد آن سلطان سلطانی خویش باز آید و اگر قابل التذمیر توسط  
 الشما نظر نباشد و قوی و بی توسط الشما کند دلیل کند بر باز آمدن سلطانی خویش و همچنین اگر  
 گویند نیز دلیلان حکم کند و توسط الشما نظر بود هم بدان سلطان باز آید و اگر این گفته هیچ چیز  
 نباشد بصاحب طالع نگر که صاحب طالع بود باز آید و در جرم چپ و صاحب وسط الشما صاحب  
 الشما بوضع خویشی ناظر باشد باز آید سلطانی خویش خاصه که در اندر جرم چپ منقلب باشد و اگر صاحب  
 طالع را چپ نباشد بنگر که اگر صاحب طالع متصل باشد یا بگویند که اندر طالع باشد یا بگویند که  
 اندر توسط الشما باشد باز آید سلطانی خویش و اگر صاحب وسط الشما صاحب جرم چپ خویش  
 اتصال کند دلیل موعول باشد و همچنین صاحب طالع نیز و اگر دلیل عاقبت بدلیل سلطان متصل  
 باشد سلطانیست ثابت ثابت باشد و اگر منفرد سلطانه از دلیل عاقبت عمل خویش باز آید  
 و اگر دلیل سلطان بدلیل عاقبت متصل شود موعول شود و اگر صاحب طالع بدلیل سلطانه متصل  
 شود موعول شود و اگر صاحب عاقبت بدلیل طالع متصل شود موعول شود **فصل چهاردهم**  
**در معرفت حال سیوف سایل و سلطان بدو سیای قوی و سیای اگر کسی**  
 برسد که میان من و سلطان صحبت باشد و بیانی و اتفاق و اختلاف چگونه بود اگر صاحب طالع بیگاه  
 قوی باشد و متصل باشد بصاحب وسط الشما و هر دو سعدان باشند میان ایشان قبول بود و اتصال  
 از مودت بود دلیل کند بر دوستی میان وی و میان سلطان و بگویند صحبت ایشان و منفعت بسیار است  
 و اگر اتصال و مناظره از او ناکر بود دلیل کند بر منفعت عظیم خاصه که در جرم چپ باشد و اگر  
 متصل باشد بصاحب طالع و صاحب طالع سعد باشد و میان ایشان قطع کند چنانچه هم دلیل  
 دوستی و صحبت و بنگر که اگر قوی خوش باشد و صاحب طالع است و اگر طالع باشد صاحب طالع

بجای  
ص

کلی باشد و بعد باشد بجای مان خوشتر و اعتماد برین سعدان کن و اگر این دلالتی که گفته خوش بود  
 از جهت تمام شود و اگر در طالع با صاحب طالع از جهت تمام شود و اگر در طالع با صاحب طالع از جهت تمام شود  
 که در جرم چپ بود در جرم راستی که در جرم چپ بود در جرم راستی که در جرم چپ بود در جرم راستی که در جرم چپ  
 دلیل سلطانی و دلیل رعیت و اتصال از مودت و قبول بود و موافق بگویند یا سندیان تو میان  
 بنگر که دوستی و صحبت باشد و منفعت بسیار بود و اگر خلاف این باشد خویشان از وی دور باید داشتند  
**فصل پانزدهم در معرفت آنک سایل را از سلطان خیر و منفعت رسد یا بی اگر برسد که**  
**در اجیزی با فایده یا راستی از سلطان و یا از جهت وی باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر**  
**در جرم چپ یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر**  
 این بود هیچ چیزی ساید اگر در جرم چپ و در جرم راستی که در جرم چپ است و در جرم راستی که در جرم چپ  
 بیشتر ناظر باشد دلیل کند بر بودن مال سلطان و در جرم چپ یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر  
 چشم و بنگر که بی آن اندر وی باشد اگر دلیل طالع بوی متصل باشد و یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر  
 باشد ساید از حال سلطان بطبع و حوص و عینا و اگر صاحب طالع متصل باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر متصل باشد یا بی اگر  
 اگر طالع باشد مال سلطان ساید با سانی و بی حوص و طلب و از نظر از مودت باشد و موافقت  
 باید و اگر مخالفت باشد برین و عقید سرد و همچنین و بی حوص و طلب و از نظر از مودت باشد و موافقت  
 و خیر سلطان یافته خاصه که میان ایشان قبول باشد **فصل شانزدهم در معرفت**  
**حال عمل و صناعت** فصل دیگر اندر باب عمل سلطان از قول ابو معشر بن رجا است  
 باقیاب و بصاحب طالع اگر میان ایشان اتصال باشد مولود از کار سلطان روزی باشد اگر اتصال  
 اتصال صاحب طالع را بود باقیاب و بصاحب وسط الشما مولود چوینده کاتب سلطان بود و اگر  
 اتصال آفتاب بود یا صاحب طالع صاحب طالع چوینده کار او بود اگر میان ایشان  
 قبول بود آن بهتر بود زیرا که مولود با سایل شادان کار بود و آن کار او بود بارنده بود و از قبول  
 حاصل کند و شادای بیند و کارانی بودش و قوی زبردست او بودند و اگر آفتاب قوی حال بود با صاحب  
 عاشر خداوند کارش قوی بود و اگر صاحب طالع قوی حال مولود اندر کار خویش قوی بود و اگر  
 صاحب آن خانه عطار بود یا مشتری و صاحب طالع بوی مسعود بود مولود اندر کار صناعت  
 و حرفت و انا بود و اگر نیکو حال بودید و ادر بانک و نام کرد و اگر مقبول بود از و مال کرد کند و اگر  
 مقبول نبود مال دستار سرد و اگر از حال مالکین برسد بگویند و بصاحب وسط الشما هر دو دلیل  
 مادرست و میان دلیل طالع و دلیل مادر بنگر از نظر و اتصال موافقت و مخالفت همچنان حکم کنی که  
 از حال بد بود سخن تا صحبت کردیم چنانچه هر ماه و اگر ماه یا صاحب این خانه اندر برین جفت  
 باشد ساید مولود دیگر بود و در اندر دیگر اگر صاحب این خانه زهره مولود را کار بر کار سخنان  
 و زنا بود و خداوند آن که و طرب و اگر جرم چپ بود و صاحب طالع بدو مسعود و کارش بکار سلاطین  
 بود و کار برین سید نکوهر آن خانه که صاحب طالع اندر بود و از آنجا بزل صل مسعود بود و اگر آفتاب  
 بود کارش کار سلطان بود پس اگر خوش بود بگویند که او کس که گفتند حذر باید کردن از آن کار  
 و اگر اندرین خانه سخن بود مولود را کار و کسب و گفت بد بود که از و نگرهش بدو سید صاحب چهارم  
 که اندر طالع بود مولود را از کار سلطان بهره بود خاصه که صاحب طالع را و آفتاب را بپسند  
 و اگر این گویند عطار و یا مشتری بود و نیکو حال بود مولود را از تجارت و از عمل بهره بود و خداوند  
 صنعت و حرفت بود و میان تام خوانندش و آنه تعالی اعلیٰ دلیل کسب کارش بدست و دلیل  
 دیگر کار و همیشه از قول حکما اوایل اگر از جرم وسط الشما بود یا خود خانه فر باشد کار وی  
 کاری بود روز زهره هر روزی ساید کردن و با آب بیوسته بود یا رسولی بود یا طوائف بود یا مرد  
 میانی که بود کسب وی از آنجا بود و باز بنگر که بزرگ متصل بود کار وی یا نیز بانی بود  
 یا را و بدی یا آسیای بانی و آنچه بدین مانند کار مشتری بیوند کار وی سخت نیکو بود از روی  
 مرانی و خیر و فرخت و بنگر که هر فردی باز بنگر مشتری که بگدام بر جست و آن برج  
 دلیل کدام همیشه است مشتری را بدان کار منسوب کن عمل اگر مشتری در خانه ششم بود یا برده

بجای







عزیز بنی هاشم در میان آن سخن با اعرابی...  
از ماه یا چند ماه را در اول شود و اگر آن کوکب...  
اندر هبوط باشد یا در اول و در غیر قبول باشد...  
ماه را معقول شود و دیگر بجز در وسط السما...  
روز می ران هر جا که برسد اگر بطلع یا بحد...  
عز و جاه و مال و منفعت نماید و اگر کسی...  
و یا از قبل آن سعادت می و مگر وی پیش...  
و تحت بزرگی پیش آید و گن معقول نشود...  
معقول شود و اگر سعادی بد آن کسی متصل...  
وزود بگذرد و اگر آن سعادی تر باشد...  
تر باشد معقول شود سلامت و اگر کسی...  
و این شهر و بلا از جنس آن خانه باشد...  
آن خانه باشد که سعادت روی باشد تا...  
مستولی و بی باشد هر گاه آن کوکب حترق...  
شخص یا از طالع باشد یا اندر وسط السما...  
سعال یا کوکب عهد و سعادت کردن یا بوقت...  
بود یا بتدایع حال دلیل کند بر معزولی...  
یا خود زحل مقبول و سعود باشد دلیل...  
کوکب مخوف باشد و یا زحل خود غیر مقبول...  
یا مخوفی هبوط بود یا حترق و وبال آن...  
باشد یا اندر وسط السما یا بکیزه باشد...  
و اگر اندر هبوط بود یا اندر حترق یا وبال...  
هبوط و حترق دلیل کند بر معزولی و وبال...  
یا بوسط السما و سعود باشد بوی ناظر...  
ناحترق یا اندر وبال یا مخوف یا بکیزه...  
روز بود و گویا آن کوکب مخوف باشد و...  
بود نوزده ماه دلیل کند و اگر کوکب...  
و اگر نوزده ماه دلالت کند و اگر کوکب...  
جمع محنت بود که هشت روز باشد و اگر...  
محنت بود بیست روز بود و اگر در طالع...  
وی باشد و بطالع ناظر بود و اندر شرف...  
و اگر جمع محنت بود بیست و پنج روز...  
بود یا ماها و سعادی بوی ناظر باشد...  
بسان را فراید جهان چون مستولی حترق...  
بود از جایگاه از عم خویش نظر سلطنت...  
ناظر بود هشت سال زیادت کند تمامی...  
جمع محنت بود نوزده ماه است روز زیارت...  
از بیست و هشتی ناظر بود یا اندازه سال...  
با اندازه سال صغری ماه که کند و جمع...  
بود چند آنک سال صغری مستولی دلالت...  
سبع آن که کند و این اصل که گفته یکبار...

فضله و دیگر استق اندر وسط السما...  
طالع بیست و هفت سال یا وقت...  
کس از آنکه بی یا فکاد لیل یا در حصار است...  
در وسط السما لیل و روز است و در...  
و در طالع شمالی آن شهر است که...  
بدرین شهر یا بدین حصار اندر آید یا چون...  
باشد و درین شهر و حصار آید و اگر ماه...  
و منزل محزون اینست شرطین و بطین...  
در خلون اینست زنا در آن هر مقد...  
سعود اجنبی مقوم بر و اگر کسی اندر...  
حصار باشد که اندر او تا د سعوان باشد...  
مودت از رسولی اهل شاریستان را...  
عین موند و در آن شاریستان را بلای...  
شاریستان را نیکویی خواهد و اگر قلب...  
آن بزرگ و مبارز باشد و درین از ایشان...  
مبارزان چهاران بدان ناحت باشد و...  
و اگر خوب باشد آن مرد مبارز بودنی...  
از نظر مودت و بصاحب هفتم متصل...  
نیکویی را تنها کند و بود و با دشمن...  
مودت بود میان کسی که باشد و صلک...  
منصف شود و بصاحب طالع نظر مودت...  
شود با اهل شهر نیکویی گوید و اگر...  
منصف باشد رسول از دشمن آید و اگر...  
و گن عذر کند و اگر هر دو دلیل نظر مودت...  
هر دو دلیل منصف شود از نظر هداوت...  
صلح جوید و اگر هر دو دلیل منصف باشد...  
بود این صلح با اتفاق رسول باشد و...  
دیگر باشد که برین دو دلیل نظر هداوت...  
و اگر هر دو منفس باشد رسول حیات...  
کنند و کسی هر سدی که حصار کی کند...  
و تد آن روز کند شود هر در جاد و...  
اوردن حصار باشد یا از سبب زدن یا...  
از مکر باشد یا از حلیت یا از قیل نام...  
یا هبیت یا سیاست و گرنه باشد...  
و مار انداختن هر کدام بر کسی آن...  
شاهب مشرق باشد بلا و شهر و اگر...  
حسرت کند انسان حال شهر نیکی و...  
از وی در دست تر توان گفتی و اگر...  
از وی مگر گن که هم صواب آید قول...  
باشد و تو طالع منصفه اساس آن شهر...  
کند بیکر تا سه السعاده بکدام برچ است...

دلیل و در هر...  
ع







بسیار است که بر آنکس عمل و سلطانی بر دست آورد قوی و عزیز کرد و در آن روز او تا با شنیدن دلالت کند  
بر درازی قدرت بر سلطان تا خود بر غیر خویش بر سلطانی گذارد و در آن کوکب کی دلالت کند بر خوار و بیست  
زاید السیر باشد یا زاید العبد باشد یا زاید الثور باشد یا زاید روزها در آن باشد چنانکه او بر صاحب باشد  
بعضی خاصه بشمار دلیل کند که این مولود صاحب را روزی در حال برتر شود و دیگر در سواد سخن فرود  
و در این کوکب باطل باشد از جنوب باطل بود یا باقی باشد یا در آن کعبه و کلبه که بتای مال روز بروز هر  
روز تپاه تر و دبار زده تر باشد و حالش سخت شود و بیده شود **معرفة نجات سلطانیت** و در آن کوکب  
که دلالت کند بر سلطانی صاحب چشم باشد یا صاحب چهارم باشد پس دلیل کند بر آنکس وی اندر سلطان  
مرد و هرگز مغزول نشود و مغزول شود از غفلت و صاحب طالع اندر وسط السما بود متصل بودی آن مغزول  
بعل خویش باز آید **سلب سلطانیت** اما بدانکه هر کس مال را مال او بدست که خرج جز را نیست و در صاحب  
طالع را سخن قبول کند یا بجاگاه سخن برتر از صاحب طالع بود بفلک این مولود یا سایل ملک کرد و در هر طالع  
قبول کند و موضع زحل برتر باشد از سخن بفلک صاحب وسط السما صاحب طالع را قبول کند یا سخن را قبول  
کند یا غیر از سخن قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب وسط السما مولود روزی برتر باشد این همه دلالت کند بر آنکس  
ملک کرد و عالم بگیرد و اما اندر موالید شبی اگر صاحب طالع را قبول کند یا صاحب وسط السما قبول کند صاحب  
طالع را مقرر قبول کند این موالید دلیل کند بر ملک و بادشاهی اگر مولود از اهل بیت ملک باشد و در هر طالع  
نگردد و کوکب کارش سخت بزرگ شود و جوهر قبول دیدی چنانکه صفت کرم بفساد کوکب نگاه مکن بزرگ  
ملک بزرگ بر مردی حکم کند بزمانی که بقایه حیم زمان ندارد اگر اندر رحمت نسی و یا مخالفت باشد  
و بود کسی بجا از آن ملک بگذرد از قبل آن شهان در هر کس صفت کرم که مولود از موالید ملک بود و ملک بگیرد  
و آن از جهت قبول شفاعت کس باشد پیش از آن قبول که گفته شد و در قبول از اتصال اول بود با و غیر  
ملک بگیرد و در قبول با اتصال دوم بود میان ملک بگیرد و در قبول با اتصال سیوم بود با غیر ملک بگیرد و این اتصال  
انگاه بود که ما دام اندران برنج باشد و بدانکه چون نیزین تدبیر صاحب طالع دهند نه قبول هر ملک  
بگیرد و کس بوسط السما مولود اندر شرف باشد و طالع آن بروج ملک باشد و صاحب طالع هر طالع  
باشد و صاحب طالع اندر جادی عشر منزلت ملک برسد و باشد نیز در عالم بگیرد **فصل**  
**بسم معرفة احکام صاحب ده اندر در زده خانه بتای**  
خداوند هم اندر طالع باشد دلیل کند بر آنکس سلطان کاری و علی بوی دهد نه آنکس مولود یا سایل  
طلب کند و از آن علم خواسته کرد کند و زندگانش از آن بود و بیکو بهای بسیار اندر و در قبول بود نیزین  
کارها بود و قوت حال و قوت و زیارت قدر و منزلت و نام و صفت و کسین از کاری بکاری و صلاح  
و خوبی حال و دوام و شکین و مولود بر عارضش بر آن بود و خاصه اگر خداوند طالع را مخالفت بود و در  
این کوکب سخن بود مولود را از مادر ضرری رسد و نیکویی و در این چنین صاحب را بچ بود آن بدی اندر رسد  
و همچنین بود اگر حال جاه یا افتاب اندر طالع سخن باشد و در خداوند هم اندر طالع نام قبول بود ملک  
مانند بکار سلطان اندر آمدن خاصه که طالع سلطان چه باشد و در طالع حوت باشد سخت ملک باشد که  
صاحب ده اندر طالع باشد زبان نکند و در نیزین طالع ملک باشد صاحب ده اندر طالع سخت سخت بد باشد  
و همیشه از قبول و شهادت باری خواه درین باب تا غافل بتای **سلب** صاحب ده اندر خانه  
دوم باشد مولود را یا سایل را حال معاش و کسب نیک باشد و نیز باشد که سلطان و بر اعیاش یا سیر  
کند و در اندرین حال باشد و صاحب طالع ناظرا و بود مولود منظم و سر و زود و از هر وجهی که کسب  
و معاش بطلب کند تا بد و مسعود بود حالش از آن روی فراز آید و همیشه با بهتر از او کان بود  
و زیارت حال از کارهای شهرور و کسهای معروف باز و جوه سقوده و از مردمان سلطان  
و کار ایشان و فراغ حال و معاش و صحبت اشرف و بر آمدن حاجتها با ایشان و دیدن و شنیدن  
ایچ دوست دارد **ح** صاحب ده اندر سیوم بود و اندر مسعود باشد مولود بسبب برادران  
و کسها از بهترین و بزرگان سکونی بسند و کارش خوب شود و در اندر و سخن بود بسبب برادران  
و کسها از بهترین و بزرگان سکونی بسند و کارش خوب شود و در اندر و سخن بود بسبب برادران  
کاری و برادرانش آید بود و اندر سفر هلاک شوند که صاحب ده اندر چهارم مولود را

بسیار است که بر آنکس عمل و سلطانی بر دست آورد قوی و عزیز کرد و در آن روز او تا با شنیدن دلالت کند  
بر درازی قدرت بر سلطان تا خود بر غیر خویش بر سلطانی گذارد و در آن کوکب کی دلالت کند بر خوار و بیست  
زاید السیر باشد یا زاید العبد باشد یا زاید الثور باشد یا زاید روزها در آن باشد چنانکه او بر صاحب باشد  
بعضی خاصه بشمار دلیل کند که این مولود صاحب را روزی در حال برتر شود و دیگر در سواد سخن فرود  
و در این کوکب باطل باشد از جنوب باطل بود یا باقی باشد یا در آن کعبه و کلبه که بتای مال روز بروز هر  
روز تپاه تر و دبار زده تر باشد و حالش سخت شود و بیده شود **معرفة نجات سلطانیت** و در آن کوکب  
که دلالت کند بر سلطانی صاحب چشم باشد یا صاحب چهارم باشد پس دلیل کند بر آنکس وی اندر سلطان  
مرد و هرگز مغزول نشود و مغزول شود از غفلت و صاحب طالع اندر وسط السما بود متصل بودی آن مغزول  
بعل خویش باز آید **سلب سلطانیت** اما بدانکه هر کس مال را مال او بدست که خرج جز را نیست و در صاحب  
طالع را سخن قبول کند یا بجاگاه سخن برتر از صاحب طالع بود بفلک این مولود یا سایل ملک کرد و در هر طالع  
قبول کند و موضع زحل برتر باشد از سخن بفلک صاحب وسط السما صاحب طالع را قبول کند یا سخن را قبول  
کند یا غیر از سخن قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب وسط السما مولود روزی برتر باشد این همه دلالت کند بر آنکس  
ملک کرد و عالم بگیرد و اما اندر موالید شبی اگر صاحب طالع را قبول کند یا صاحب وسط السما قبول کند صاحب  
طالع را مقرر قبول کند این موالید دلیل کند بر ملک و بادشاهی اگر مولود از اهل بیت ملک باشد و در هر طالع  
نگردد و کوکب کارش سخت بزرگ شود و جوهر قبول دیدی چنانکه صفت کرم بفساد کوکب نگاه مکن بزرگ  
ملک بزرگ بر مردی حکم کند بزمانی که بقایه حیم زمان ندارد اگر اندر رحمت نسی و یا مخالفت باشد  
و بود کسی بجا از آن ملک بگذرد از قبل آن شهان در هر کس صفت کرم که مولود از موالید ملک بود و ملک بگیرد  
و آن از جهت قبول شفاعت کس باشد پیش از آن قبول که گفته شد و در قبول از اتصال اول بود با و غیر  
ملک بگیرد و در قبول با اتصال دوم بود میان ملک بگیرد و در قبول با اتصال سیوم بود با غیر ملک بگیرد و این اتصال  
انگاه بود که ما دام اندران برنج باشد و بدانکه چون نیزین تدبیر صاحب طالع دهند نه قبول هر ملک  
بگیرد و کس بوسط السما مولود اندر شرف باشد و طالع آن بروج ملک باشد و صاحب طالع هر طالع  
باشد و صاحب طالع اندر جادی عشر منزلت ملک برسد و باشد نیز در عالم بگیرد **فصل**  
**بسم معرفة احکام صاحب ده اندر در زده خانه بتای**  
خداوند هم اندر طالع باشد دلیل کند بر آنکس سلطان کاری و علی بوی دهد نه آنکس مولود یا سایل  
طلب کند و از آن علم خواسته کرد کند و زندگانش از آن بود و بیکو بهای بسیار اندر و در قبول بود نیزین  
کارها بود و قوت حال و قوت و زیارت قدر و منزلت و نام و صفت و کسین از کاری بکاری و صلاح  
و خوبی حال و دوام و شکین و مولود بر عارضش بر آن بود و خاصه اگر خداوند طالع را مخالفت بود و در  
این کوکب سخن بود مولود را از مادر ضرری رسد و نیکویی و در این چنین صاحب را بچ بود آن بدی اندر رسد  
و همچنین بود اگر حال جاه یا افتاب اندر طالع سخن باشد و در خداوند هم اندر طالع نام قبول بود ملک  
مانند بکار سلطان اندر آمدن خاصه که طالع سلطان چه باشد و در طالع حوت باشد سخت ملک باشد که  
صاحب ده اندر طالع باشد زبان نکند و در نیزین طالع ملک باشد صاحب ده اندر طالع سخت سخت بد باشد  
و همیشه از قبول و شهادت باری خواه درین باب تا غافل بتای **سلب** صاحب ده اندر خانه  
دوم باشد مولود را یا سایل را حال معاش و کسب نیک باشد و نیز باشد که سلطان و بر اعیاش یا سیر  
کند و در اندرین حال باشد و صاحب طالع ناظرا و بود مولود منظم و سر و زود و از هر وجهی که کسب  
و معاش بطلب کند تا بد و مسعود بود حالش از آن روی فراز آید و همیشه با بهتر از او کان بود  
و زیارت حال از کارهای شهرور و کسهای معروف باز و جوه سقوده و از مردمان سلطان  
و کار ایشان و فراغ حال و معاش و صحبت اشرف و بر آمدن حاجتها با ایشان و دیدن و شنیدن  
ایچ دوست دارد **ح** صاحب ده اندر سیوم بود و اندر مسعود باشد مولود بسبب برادران  
و کسها از بهترین و بزرگان سکونی بسند و کارش خوب شود و در اندر و سخن بود بسبب برادران  
و کسها از بهترین و بزرگان سکونی بسند و کارش خوب شود و در اندر و سخن بود بسبب برادران  
کاری و برادرانش آید بود و اندر سفر هلاک شوند که صاحب ده اندر چهارم مولود را























بامشرك باشد نگاه ان شروبل را دفع کند و امن و سلامتی باشد و در روز این روز و در روز  
و زنده آن فصل بیوم نگرسی حال کسی که گوید **فصل** بیوم نگرسی حال کسی که گوید  
کند خصم خویش را بجز خصم تو نمی گردن بانی بد آنک خون را مطلوب دم خوانند و سایل را طلب  
خوانند و نگرسی اندرین باب بردور است بنگرسی این طالب سلطنت با حق سلطان اگر طلب  
سلطان بود طالب سایل را باشد و وسط التماس سلطان را می گانند و است و برین سایل ان سبب  
راست که خون ریخته شد و چهارم عاقبت کار است اگر صاحب وسط التماس صاحب طلب ناظر باشد که  
میان ایشان بود نقل کند یا جمع کند یا نه کند فوری بر دیگری این طالب را مطلوب است و در طلب  
سلطان بود طالب سایل را می و هفت طلب دوم را بنگر صاحب طلب و صاحب سایل اگر برود و بنگر  
ناظر باشد یا کوکی میان ایشان نور نقل کند یا جمع کند طلب دوم بر مطلوب نظر نماند و در جزین باشد  
نظر نماند و در نظر بر تبع و مقابله یا مقارنه باشد و در پنج ناظر باشد بصاحب طلب و بصاحب وسط التماس  
خون مطلوب ریخته شود و کراتصال از مودت باشد و قبول باشد یا سندی ان سر را کشاده کشند  
و خوشی ریخته نشود و کف مطلوب را باشد و نیز نگر طلب و در چهار اگر این دو برین منقلب باشد  
وی قار نشود بر خصم و در کرد و ثابت باشد خاک تر شود و در هر دو در جسد من حال میان بود  
قار نشود بر خصم و کتی بیست خشود شود و نیز باشد کشنده سه چهار تن باشد کتی را کشند  
دیگر ان رهالیش یا بند و همچنان که اگر اندر بر منقلبت باشد همچنان قار نشود و در راه بصاحب خانه  
خویش کرد و خداوند طلب بسوی طالب نکرد و صاحب چهارم بنگر خون آن کشنده ریخته شود  
مگر من متصل باشد بسعد ها و ان سعد ها خالی السیر باشد این دلیل دست سندان باشد و خشود  
شدن خصم و ان سعد بار خصم شوند از بس صلح کشند نمود بنگر اتصال بودت بود زنده  
زندان افتد و اگر ان خصم اندر برین ثابت باشد وی اندر زندان میرود و اگر اندر برین منقلبت  
زود بیرون آید و اگر اندر برین منقلبت بود دلیل کند بیرون آید از زندان با سانی بود و در نظر  
بتر تبع و مقابله بود بنگر از زندان بسبب جنگ و در مقارنه باشد اندر سرا و را بکشد و با بنگر  
بگر بزد که آگاه کرد و در زحل اندر طلب بود خصم وی کینه دارنده و دم از زنده بود و در پنج بود و کشتن  
از زنده و کشتی باشد خصم بر حید دل بود و کشتن و جو زنده و کشتن با باشد خصم قار بود بسیار  
و کز زهره باشد بر دست خشود شود و در عطار د باشد خصم نارسیده بود با ساند تا اور سیده شود  
با روجه نماید این حال از سبب کوهی افتاده بود و هر کسی اندر برین باب سخن گوید و ندم کند و مردمان  
دو کرده کرد و در کرد باشد زود کشته شود یا زود کشته باشد یا ندم کند و در خصم و در خداوند طالب خویش  
شود یا بسوی سودا عرق خصم را پیش از دعوی افتد و در خصم اندر برین میان خوانند  
طالب نگردد سایل را خود بکشد و اگر اندر طلب سید بود اولیا کشته است باشد نه تدبیر کار کند و در  
منصل باشد یعنی بیرون از اولیا کشته خصم دیگر خرید و ان کینه که ارنده سلطان بود و اگر اندر  
طالب خصم بود و در خصم بیوسته بود اولیا سخت استوار بودند بکار خصومت و لکن بار سلطان  
سکون کند و در خداوند طالب بنگر و بطالع نفرت اولیا را بود و در بنگر سولی طالب و در بسوی صاحب  
خانه خویش ناظر بود سلطان از بیرون اردنی رضای خصمان بد آنک همه عذابها را دلیل در آن است  
با هم و خوب و زحل دلیل است بر زندان در دامن و بگر سنگی و مشکی دلیل خشود و در  
و راحت یا فتن و امانت و حسن دلیل سیاست است و زهره دلیل خشود است و عطار دلیل  
شعب است و قریب اندازه اتصال دلالت کند **فصل** چهارم نگرسی اندر حال مجوس و بار زندانی  
**رح راحت ماندانی** و کز غیر سایل از زندانی با سندی راحت وی که باشد نگرسی وی همچون نگرسی  
سفر است اگر راه بوقت مسلم اندر برین ثابت بود و بکوکی شوند اگر آن کوکب اندر رتد بود و در  
ماند اندر حبس اگر ماه زایل و ند بود و بکوکی متصل باشد از اندر رتد بود و در ماه و چون ماه  
اندر برین منقلب باشد و بکوکی متصل شود از اندر برین منقلب بود یا اندر زایل و ند باشد چون  
سیوم و هم زود راحت آید و بیرون آید و گناه باز کرد و از کوکی کی اندر رتد بود و متصل شود  
بکوکی از زایل باشد از زندان بیرون آید و راحت ماند و گناه اندر برین در جسد من باشد و بکوکی

بیت  
رعد از خانه اش  
در برج منقلب  
باشد

را کندش

منصل شود که اندر برین در جسد من باشد از زندان بگردانند و گناه اندر سطلات  
و جوی باشد هر چند که در منقلب است و در ماندن که کسی منصل شود از ایل بود آنگاه دلیل کند  
بر زودی راحت یافتن و اگر اندر برین قوس بود نیز در ماند و برین عطار در این قوس است  
و کز وقت سوال طالب برین ثابت باشد و او تا دقایق بود دلیل کند که در ماند بگری او تا زایل باشد  
انکه امیدوار بود بر زودی راحت یافتن خداوندان و ند اندر باشند در ماند و همچنان که خداوند  
دوازده و ششتر اندر برین باشد در رسته دارند و بر آنگاه بود که زحل اندر خانه چهارم بود خاصه اندر  
برین ثابت که جمع کیمون ساید و کز خداوند هر اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر هر بود زندانی  
و قوس در ماند و بیرون آید یا باران خاصه که ماه اندر ان وقت بکوکی متصل بود که زایل بود و در برج  
منقلب و کز خداوند طالب اندر برین چهارم بود مانده و دیگر ماند خاصه که با صاحب او تا دقایق باشد و کز  
خداوند طالب محرق شود اندر رتد یا متصل شود بصاحب هشتم اندر حبس و زندان غیر دلیل بند و عمل  
رح است و خداوند دوازده و کز خداوند دوازدهم با حیدر اندر رتد باشد دلیل کند که زندانی اندر رتد  
و عمل بود و کز خداوند طالب و ماه بدین دو دلیل با سندی متصل بود دلیل بند و عمل باشد و کز خداوند طالب  
بکوکی متصل شود بوقت زندان تا قوس با احتمال حسنه اندر باشد و کز کوکی خداوند طالب یا ماه  
منصل شود بوقت احتمال بیرون از زندان می سازند و چون کوکی خداوند طالب بیوند و ساید نگرستان  
که وی خداوند طالب را چه باشد که خداوند خانه باشد خداوند شرف یا خداوند حد این احسان کشنده  
سعارف مجوس باشد و کز کوکی غریب باشد مردی بیحول سازد این احتمال و کز این اتصال صاحب طالب  
بصاحب وسط التماس بود را پیش او بدست سلطان بود و کز این اتصال بصاحب هفتم باشد راحت  
او هم از سبب خصم باشد و اما اندر برین باب که خداوند طالب اندر شرف بود او را هم چیزی نماند و کز  
اندر صیوط بود سخت زیان دارد و کز سعد اندر هفتم باشد خصم حیدر بود و او را عفو کند و اگر اندر برین  
باشد کشتن سلامت باشد و کز سعد اندر هفتم باشد خصم حیدر بود و او را عفو کند و اگر اندر برین  
دم بود آن نیکویی همه از سلطان بود و کز اندر دوم باشد حالش زیادت نکرد و در این که کتی می  
سعد سخن باشد بر تپایی و در سواری حکم کن و چون در صاحب طالب متصل شود دلیل کند بر سوار  
بیرون آمدن بدان سال خاصه که صاحب طالب اندر رتد بود یا برین ثابت آنگاه دلیل کند در ازوی  
روز کار که در ان حسن ماند و برین او تا دقایق چهارم است خاصه که طالب برین ثابت باشد  
و کز صاحب طالب مقبول بود و در مسعود بود دلیل کند بر زودی راحت یافتن **فصل** پنجم اندر نگر  
**حال کسی که از حتم سلطان مجوس باشد** و کز این مجوس ماندانی از جهت خصم سلطان  
باشد بنگر صاحب طالب و بصاحب وسط التماس و میان ایشان اتصال قبول بود و صاحب  
طالب مسعود بود از صاحب وسط التماس دلیل کند بر راحت یافتن و خشود وی سلطان و کز صاحب  
طالب محرق باشد از صاحب وسط التماس یا قوس بود از وی دلیل کند بر هلاکت وی بر دست سلطان  
و کز دلیل طالب را حج بود از جای بجای بگردانند و کز صاحب طالب منصرف باشد از صاحب  
وسط التماس این مجوس از دست این سلطان و از حبس بگرید یا بگریزد و کز صاحب طالب با قمر  
از صاحب رابع منصرف باشد یا از صاحب ثانی عشر از ان حبس بگرید و بگریزد و کز میان دلیل  
طالب و دلیل سلطان اتصال تر تبع و مقابله بود و از او تا دقایق و در برج ثابت کار دوار شود و اندر  
حبس در ماند **فصل** ششم معرفت حال مجوس از جهت خصم و کز این مجوس از جهت خصم  
باشد بنگر صاحب هفتم و صاحب طالب اگر میان ایشان اتصال مودت بود و قبول بود دلیل کند بر خشود  
شدن خصم و راحت یافتن مجوس و کز اتصال از تر تبع و مقابله بود کار کشتن و سوار شود و همچنان  
صفت کن که از سلطان حکم کرد و کز مجوس سالی بیشتر ماند و بر انجیل سال بیرون آید و از نظر  
مسعود و مجوس حمانک اندر باب زندان بر و حکم کردن همچنان حکم کن کلام یافتن یا ند اندر ماند  
و نیز از قمر شادت حواه **فصل** هفتم معرفت حال مجوس از جهت خوب و زخم  
و عن آب ناکسین مجوس و کفته بودم که دلیل عذاب و خوب و زخم است و صاحب  
ثانی عشر از صاحب طالب با قمر رابع یا بصاحب ثانی عشر اتصال بود دلیل کند بر عذاب و زخم و کز

توت

سی



انصال از تریج و مقابله و مقارنه بود و عصبیت باشد خاصه که اندر آن وقت  
 و اگر انصال از مودت بود سهل تر باشد و غذا بکند و اگر انصال قبول بود در وقت  
 زنده و امید سلامتی باشد و اگر دلیل ظالم بر مخرج خون باشد از عمل و تحریک و دلیل  
 و کسین و کجاست و دلیل را از مخرج یا از صاحب تانی عشر یا از برج اندر قوس باشد  
 بر تاز یا نه زدن و کجای که مخرج زحل باشد و اندر خانه خویش باشد دلیل کند بر عذاب و جوب و جوع  
 و نهادن حشمت و سنگ بر پشت و زدن و او کجای چیزها و اگر آن و کسیدی زحل یا مخرج  
 باشد آن ساهی را بشکند یا نماند از مودت و ضعف آن سعد و اگر مخرج صاحب طالع با آن کوی  
 بقا یا صاحب طالع ناظر باشد تریج یا مقابله یا مقارنه مخرج باشد یا سهم العمل یا صاحب طالع  
 وسط السما باشد یعنی فایده این دلیلان و آن بر مخرج جویا باشد یا مملکت وی دلیل کند بر آن  
 محوسن را بر سر قرار بوند و اگر انصال از مودت بود پس از آنکه رخا کرده بوند یا زندان زدن  
 هر چه از بعد از آب بکند از تریج یا زحل و در مخرج خانه ششم بروی از ای و از برج  
 طالع که هر کجا برسد سهم عذاب آنجا بود و اگر مخرج صاحب طالع بدین سهم یا صاحب طالع متصل  
 از تریج و مقابله و مقارنه دلیل کند بر عذاب سهم القتل و القلب بکند از تریج و در مخرج  
 خانه ششم بروی از ای و از خانه ششم طالع که هر کجا برسد سهم عذاب آنجا بود و اگر صاحب طالع با  
 بدین سهم یا صاحب طالع متصل شود دلیل کند بر کسین و دار کردن و اگر انصال بود تریج چیز باشد  
 و راحت یا بند قول یعقوب کند بر آن کسی که وی را از شهر نروند کرده باشد یا صاحب طالع  
 محسوس را نکند و دلیل منفی یعنی از شهر بیرون رانده راجع باشد یا مخرج خویش متصل شود  
 یا نیز تریج خویش خویش کند یا زندان جای خویش یا زاید و از سعد و محسوس منفی که نکر ساق  
**اندر حال بیان محسوس** و صاحب طالع یا مخرج صاحب سادس یا سهم الموضع یا صاحب طالع  
 متصل باشد دلیل کند بر بیماری پس از آنکه بیرون آید و همچنین اگر اندر مهبوط یا وبال بود  
 مودت باشد دلیل کند بر بیماری پس از آنکه بیرون آید و همچنین اگر اندر مهبوط یا وبال بود  
 یا محسوس بود اندر ششم یا صاحب طالع متصل باشد یا صاحب طالع از تریج و مقابله و مقارنه  
**حال حرکت محسوس** و اگر مخرج صاحب طالع متصل باشد یا صاحب طالع از تریج و مقابله و مقارنه  
 دلیل کند بر حرکت اندر جیب و اگر انصال از نظر مودت دلیل بر حرکت بعد از تریج آمدن از جیب  
 و اگر دلیل صاحب طالع متصل بود یا کوی محسوس و آن کوی اندر چهارم باشد محسوس بیرون نیاید  
 الا مودت و اگر دلیل محسوس بود یا مخرج یا اندر مهبوط یا اندر ششم بود از خانه خویش دلیل کند بر حرکت  
**فصل بیستم در بیان حال سقور و حیدر که سازد یا نماند**  
 و اگر قیصر ساق از جهت سقور حیدر باشد که حال کوی بود طالع دلیل سرت و چهارم دلیل سقور  
 و هفتیم دم و در هم پشت است بکند هر کجا سعدی باشد صاحب آن برج سعد و مقبول یا بیجا  
 سلامتی و نیکویی بود بر آن اندام و هر کجا محسوس باشد یا صاحب طالع محسوس در نفس بدان  
 اندام باشد و کسیدی بخواند مخرج خود بدین بیع او تمام شود بکند صاحب طالع یا بیع هر کدام قوی  
 تر باشد یا بطالع ناظر باشد وی دلش بر آن دلیل صاحب طالع بیع یا بیع صاحب طالع  
 متصل باشد یا نقل النور باشد یا بیع النور دلیل کند بر تمام شدن آن بیع و نافع سقور اگر  
 بخواند یا بدو که صاحب طالع متصل شود کوی که اندر مخرج چهارم یا آن باشد و مقبول  
 بود دلیل کند بر یافتن سقور و مبرور سقور و اگر مخرج اندر مخرج یا بیع باشد و مشتری باشد  
 خاصه که بر و موی باشد و اندر وسط السما بود و یا موضع قوی و مرد دلیل را قابل التمسیر  
 باشد دلیل کند سایل در ذوق باشد از سقور و حیوان خاصه که سهم السعاده با او باشد یا صاحب طالع  
 پس دلیل کند بر یافتن منفعت و فایده ها از سقور و حیوان و سود کرد بسیار باشد و همچنین  
 اگر صاحب تانی عشر مقبول یا سعد بود و صاحب طالع از صاحب تانی عشر سعد و یا اندر  
 تانی عشر بود و مقبول و سعد باشد دلیل کند بر یافتن منفعت و سود و فایده از سقور  
 و اگر مخرج اندر مخرج یا بیع باشد و مشتری متصل باشد مقبول و سعد بود سایل در ذوق

از جنس و جوهر آن سقور که آن مخرج دلالت کند **فصل نهم در بیان کوی از مخرج مادر چنانچه در حجاب**  
 طالع رجی از مخرج از طالع طالع که هر کجا برسد سهم ایجا بود **موقت لون سقور و بیایم** و اگر برسد  
 لون سقور از جیب لون بکند بکند صاحب تانی عشر یا کوی که اندر تانی عشر باشد سقور بر لون آن کوی  
 و اگر زحل باشد این سقور مخرج بود که بسیار زنده و مشتری باشد زردی که بسبب زنده و کس  
 مخرج باشد مخرج باشد که با شکر ماند و کسین بود کیت باشد بلون دودی مار یک لون یا همان رنگ  
 چاه یا سیاه و زهره بود و سید بود که اندک مایه سرجی زنده همچین سید و نمک و کر عطار بود  
 دلخ باشد یا هم رنگ کوی و اگر قرمز باشد بکند بکند متصل از وی صفت کن و اگر خالی السیر بود  
 صفت باشد و دلیل از کوی مخرج باشد و آن کوی زهره باشد زهره اندر وسط السما بود نشانی  
 سید باشد و زهره اندر هفتم بود مخرج سید بود و زهره اندر طالع بود سرش سید بود  
 و همچنین دلیل کیر از همه کواکب برین قیاس که گفته از خانه ای دیگر **موقت سقور کی از کدام**  
**عینی است** و زهره که این سقور از کدام جنس بکند از طالع از بروی بهایم بود و محسوس بوی  
 ناظر باشد این سقور چهار بای باشد تانی شام و سرد و اگر ناظر بود چهار شامه بود و زهره  
 اندر بروی بهایم دلیل کند بر کاوان و زحل دلیل کند بر کاوان و مینس و سل و کرب و مخرج بهایم بود  
 و زهره ناظر باشد از حیوان خوردنی بود و کسین ناظر بود از اسبان باشد و کر عطار در ناظر بود  
 خوان باشد و مشتری ناظر بود کاوان باشد و زحل و مخرج اندر مخرج عمل کوی سندان باشد و کس  
 سایل از سقوری بر سقور از جیب است بکند کاوان و از روی اگر صاحب طالع محسوس بود یا مشتری  
 یا مخرج محسوس مشتری اندر وی بود و این برج از روی بهایم بود از اسب باشد و اگر مخرج باشد  
 یا زهره و زحل ناظر بود کاوان بود و کر عطار در زحل ناظر باشد مخرج بود و مخرج باشد اسب بود  
 و زهره باشد کوی سندان بود **فصل نهم در بیان ساق** حال اسب سقور از آن  
 و تا حیوان نه همان اگر بر سندان اسب تا محسوس که کدام اسب بیشتر رود و این را اسبان  
 خوانند بکند خوانند ساعت اگر طالع بود آن اسب که در او است از همه اسبان بیشتر رود  
 و کوی دیگر باشد اندر طالع بکند که کدام اسب است بر لون آن کوی یا بر لون صاحب ساعت  
 سبقت م آن اسب را بود اگر توسط السما بود یا جایی دیگر محسوس بود که گفته و دلیل ساق  
 اندر خانه خویش باشد یا اندر شرف خویش مانند آن اسب که ساق او را بود موقوف و محسوس  
 اصل باشد و کوی محسوس باشد که کف که محسوس باشد و در مهبوط بود یا در و یا آن مال محسوس بدخو  
 و زنت باشد و اگر صاحب ساعت یا کوی دیگر اندر وسط السما بود سبقت دوم اسب را  
 بود که بر لون آن کوی بود یا صاحب ساعت و صاحب ساعت اندر هفتم بود سبقت سوم  
 اسب را بود و صاحب ساعت اندر چهارم بود سبقت چهارم را بود و صاحب ساعت  
 اندر مهبوط بود آن را بیع را بیع بر سندان روی و بیو قند از اسب اگر با این محسوس بدو  
 ناظر بود اندامی از آن وی بشکند آنک بدان برج منسوبست که صاحب ساعت اندر تریج  
 آنک و اگر نظر از تریج و مقابله مقارنه بود و آن محسوس صاحب هفتم بود غیر در وقت  
 و نیز برین آن بود که خواند و نیز بیع مخرج باشد و اما دانستن لون اسبان از کواکب کوی  
 و از دلیل و از انصال بکند بکند از مواضع مادر است و صواب این **فصل دهم موقت**  
**احکام صاحب دوازدهم اندر دوازده خانه تمامی** اگر خداوند دوازدهم اندر طالع  
 بود و سقور او هم کاران او باشد و سقور سقور مال تپاه کننده باشد و آن سایل یا پولود  
 چیزی طلب کند و باشد که مولود یا سایل دزد را بدست خویش بکند یا دسمن را بدست آورد  
 و سقور و بدخوی بسیار باشد اگر صاحب طالع ناظر او بود و بد و فاسد بود از اعدا او را  
 کند سقور و بد بخت کونه باشد و افعال او مانند بندگان و سقور آن بود و فزع و بیع  
 و تریج بیش آیدش **فصل** صاحب اعدا اندر دو ممولود بمال اندکی بود و کار کند  
 معاشی او از آن بود و از آن شرم دارد و از سبب آن مال یا بد و از غنیمت سقور و زهره  
 مال اسب برسد و مال می کرد و دشمنان او در حال او زیان رسانند و بر وی دروغ

زقور  
 چل  
 آبلق  
 الامه  
 کیت  
 اکر بود سالیار  
 د اکره حبه

ناضن  
 از سقور



کوند و با اعدا اسباب بار شو و ایشان را نیز هم سرکشند از هر خانه که در آن مال صاحبان است  
اندر سبب باشد مولود را یکبار در سخن مکر خولم و در هر سخن خاصه از صاحبان سبب  
حق الفت نظر دارد و جفا و آزار و اندوه پیش آید از گت سبب یا از قبل او خولم های بی گناهی که  
نقصان ستور برده بود و سبب اندر کوبل و سفر و دشمنان را برادران آینه باشند و در راه  
را نیز برسد و میان مولود و میان برادران سبب اعدا برده و گفت و بوی چیز و دوری افتد  
صاحب اعدا اندر هر چهارم مولود را بر کسها و بدین تاریخ شوند و حضورت کند و اگر نگاه بدر باران  
سرون آید جای زادن او بر زندگانی او خراب شود و اگر در هر صحنی سبب و از قبل ستور و در هر صحنی  
زنانی با و برانی اندر صنایع و سبب او افتد و با این بیت سخن رود و در وی از جای خوشی  
خوب کند که صاحب اعدا اندر هم مولود را دوستان کم بود و رایج بود سخن او باشند و هر کسی  
رایج بر دستان شود و امید باش بر بنیان و فرزندان را بر و سر بر بود و حذر باید کرد از شراب  
خوردن و فساد و لهو و سماع که رسوا شود و رسالت نرسد که هلاک شود و بیگانه هم از  
زندگانی غم رسد سخن و از ستوران و بیع و شر اخذ کند و فرزندانش دشمنی کند و مکتب نباشد  
و حال نشان بد بود که صاحب اعدا از ششم مولود از ستور برده محروم باشد و صاحب  
طلای بد و سخن بود از ستور برده بی هلاکت بود سخن و از علت و در دمندی آفت رسد و حذر  
باید کرد از مردمان سقط و دون و بنده و جاکر و نیز دشمنان زبان نکند و کتب ستور برده  
زبان شود که صاحب اعدا اندر هفتم مولود را از لان و انار ساز واری نبود و یا از خصوص  
کند و بروی نیکو اندیشند و دلیل کند بر این سخن نامردمان میان و یا خود زن و انبار او مردمان  
به اصل بودند و منازعت و خصومت آفت باشند گان و آزار و استحقاق بود و از ستور و سخن  
بیم کند بود زن و انبار سخن او کردند و با فرمایند کسی دعوی افتد و گرانباری یا بنگاه بود  
بی سوسفله رساید صاحب اعدا اندر هشتم مولود را اسباب حزن و هلاک دشمنی سبب خاصه  
کی صاحب نامش مکتوب بود صاحب طلای از و ساقط بود و ساقط نبود سبب مولود دشمن را فرما  
بود و هلاک آفت و کتب عبارت روزی نبود دلیل کند بر تباہی مال زن و انبار سبب ستور  
و برده و دشمنی کم بود و رایج باشد در میان سبب صاحب اعدا اندر نهم مولود را بجای خویش  
دشمن نبود مگر اندر سخن بی یا از سبب با و بکار طاعت کران بود و بدین و ندهد بر بود و کاری کند  
دین بیاد دهد خاصه صاحب کم بود وفا سبب بود یا مکتوب بود و بی امانت بود و بی سرح  
و دروغ کوی که و سفها همه تباہ بود و از زرد و راه زنان بیم بود و از بیماری حال و سایر  
بیم بود و برین حال باشد مولود را با سبب را که صاحب نامش عشر آبی بود دلیل کند بر زندگانی  
و مبتدعی سبب صاحب اعدا اندر دهم باشد مولود را دشمن از سلطان بود و از مردمان همه  
با اصل دشمن بسیار بود اگر صاحب طلای بد و مکتوب بود مولود از دشمنان گزند رسد و بل آید و کس  
مکتوب نبود سبب بود از دشمنان و شر ایشان و مکتوب باشد از سلطان حذر باید کرد که صاحب  
و با کس سلطان آسب رسد که بیم و کزند باشد و ستور نشاید حذرین و نه کوی هلاک شود و ناوان  
باید دادن و از حسد و زور و بهتان گزند رسد و پیشه کار کرد تباہ شود و آشوبه کرده از قبل دشمنان  
و دشمنان اندر کاروی نفعین کشند و مکر کنند و سلطان اندر دهند تا صاحب اعدا اندر دهم بود  
را از دوستان نه و فانی و ناخوشی پیش آید و از بخشش صنایع شود و برود دشمن شوند و بی روزی  
بود از کار ایشان و کتب از بیگانگان و از چیز نامی که او رایج نبود روزی مند بود و از حال  
دشمن هم و مولود با اتفاق بود و دلش بار فانی بلی نبود و کار ناشایسته بسیار کند از بیگونی  
دوستان گسسته کرد آن دشمن را بلی دشمن دیگر بدید آید و بادوستان روده افتد و باشد نیز  
که از قبل فرزندان دعوی افتد و امید باش تباہ شود وقت صاحب اعدا اندر بیست اعدا  
مولود را دشمن بسیار نبود و آنک بود سلامت بود و اسبب دشمن و اندوه مکر بود و سفر کردن  
نک نبود و از دزد برهنه کند و ستور نشاید حذرین و دشمنان وی معروفی بودند و کس  
مسعود باشد و صاحب طلای بد و مکتوب بود و مسعود از ستور و جوان و بهای و سبب تباہ

و نیکو باشد **احکام بیست و یکم در اختیار است** اختیار سستی عزیمت اگر استور خواهی  
خوبید که جنایت نباید کرد بیوسه باشد سبب و سبب باشد و مشرق بود و حذر کن بر بیوسه سخن  
بیم که آن بیم بود ستور را و طلای را از رخ و وجودین بود و در رخ ثابت بود و مکر دلو و عقوب  
و بیوسه بد و جنان باید که مستقیم بود و باطل بی زبانت کند و برها نقصان کند **اختیار بنا و**  
**اورنگ و ویران کردن** اگر خواهی تا بنا زواری جنان باید که ماه ناقص النور و ناقص الصبر  
باشد و بکوب ناقص و معزین بیوسه بود و اندر برج منقلب با اسان باشد و باطل باشد کجوب  
و زایل باشد از و کد و بکوب زایل و ساقط متصل باشد **اختیار صداوت و بیاعتصبت افکندن**  
طلای بر رخ معوج الطالع باید و صاحب طلای مخصوص الحزن تحلف ماند و ماه محصور الحزن میان  
دنب و ریح باید و ساقط باید و طلای بر رخ غایب و مستوی بر طلای صاحب طالع صاحب طلای ماند و  
نظر تر بیع و مقابله **افضل دو از دهم احکام هفت کواکب و جوزیم اندر دو از دهم**  
**احکام زحل اندر بیت الاعداء** باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات زحل و برهنه کردن از  
ستور و برده حذرین و کتبات دارد و مقبول بود دره نماید ز سعادت و باقی نیکویی از  
قبل ستور و بهایم و ضعیف حال دشمنان و کتب غنی و بی ریحی و نیکویی حال و اسانی معیشت و کم  
کشتن دشمنان زیر آبی سخن زایل بود و سر در رخ خویش بود **احکام مشتری اندر دو از دهم**  
**مشتری اندر دو از دهم** باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات مشتری و ضعیف و تباہی حال  
خداوند مسلم و قوت حال دشمنان و کشتن نیکوینها و بریدن شادها و ناگمانی مراد و کم فضل  
و حذر واجب کند از خداوندان فضل و کتبات دارد و صاحب طلای ناظر بود و از بهایم مرزوق  
باشد و بهایم سیور فرود شود **احکام مریخ اندر دو از دهم** مریخ اندر دو از دهم باشد دلیل  
کند بر حذر داشتن بین از اعدا و از طبقات مریخ و از سباع و مخیر و ره نماید بر کاهلی اندر کار  
و قوت حال دشمنان و حذر کردن از ستور و برده حذرین اگر شهادت دارد و مقبول بود که زبان  
بود **احکام شمس اندر دو از دهم** شمس اندر دو از دهم باشد دلیل کند بر حذر کردن از اهل سبب  
و پوشیده شدن کار بر روی و دل مشغولی حال اعدا او زن و ماندن از عداوت و ستور  
خویدر ننگ بود خاصه اسبب اگر شاد بود **احکام زهره اندر دو از دهم** زهره اندر دو از دهم  
باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات زهره و از لهو و طرب و نشاط و سماع و از بهایم زلفتن  
و زنان بروی دشمنی کردند و نیز باشد که اندر خان جنگی و تسویبی شود و طلاق و همت آفتد  
و کزین خواهد باید از نبود و کستور خود ننگ بود و کتبات نبود تباہ باشد **احکام عطارد**  
**اندر دو از دهم** عطارد اندر دو از دهم باشد دلیل کند بر حذر از رخ و کتب و کوی دشمنان  
و حذر باید کردن از طبقات عطارد و کتب دشمنی نشاید اموختن چه بسی نشود و تصحیف بسیار  
آفتد و بیخ حاصل کند و روز کار صنایع شود و کوی از صنایعان بروی دشمنی کردند و عطارد  
بهین خانه محاصی کند و کتبات نبود سزارد و حذر دروغ و بیم از جادوی و از بیکرها  
**احکام قمر اندر دو از دهم** قمر اندر دو از دهم باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات قمر و  
ناید بر دشمنان که روی و کتب و حیل و غمانی و روده و باز کشتن دشمنان  
باید بکز حفر کردن و فرار اعدان تدبیرها و خطا و غایب شدن چیزها، اندر رای و بی نیت  
و تدبیر سبب های نکر شهادت نبود عم بیش آید از دشمنان و حضرت **احکام راس اندر**  
**دو از دهم** راس اندر بیت الاعداء دلیل کند بر قوت حال دشمنان و ناامیدی از کارها  
و اجابت ناشدن دعاها **احکام دنف اندر دو از دهم** دنف اندر بیت الاعداء باشد دلیل کند  
از مردمان دون و دوروی و غمان و منافق خویشین نگاه باید داشتن و تحلیط و روده  
بسیار کوبید بر خداوند مسلم با مولود و استور نشاید حذرین از معیوب آید و آتیه اجام  
**فصل در رجعت صاحب اعدا** رجعت صاحب اعدا رجعت صاحب نامش عشر رایج شود و دلیل کند  
اندر دو از دهم رجعت صاحب اعدا رجعت صاحب نامش عشر رایج شود و دلیل کند  
ستوران و مردگان را بیم و اندوه رسد که جانی بر و ندای کسی بگیرد و هر دو دلیل کند

توجه اگر در این کتاب  
بسیار از کتب دیگر است  
و صاحبان آن را در این  
کتاب مذکور است و در  
این کتاب از کتب دیگر  
بسیار از کتب دیگر است  
و صاحبان آن را در این  
کتاب مذکور است و در  
این کتاب از کتب دیگر  
بسیار از کتب دیگر است







تمت هذه النسخة الشريفة المنسوبة الى علي  
بن محمد الشافعي البكري في سنة مائة  
على يد العبد المذنب المحتاج  
الى رحمة الله النان محمد بن  
احمد بن محمد بن غفر الله له ولوالديه  
والحسن والحمد لله

فقد كتب الفواغ ترميزه في النسخة الظه  
ان عتده في هذا السؤال سنة تسع مئتين  
والف في حجة هذا الفواغ والرف

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kismi	Esat el.
Yeni envan. no	
Eski kayit no	1971